



مجمع نفیس نافع
که حاوی رساله عملیه سؤال
و جواب مرحوم حجة الاسلام والمسلمین
آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی اعلی الله
مقامه که محشی بحواشی حضرت حجة الاسلام و ملاذ
الانام آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مدظله العالی و
حضرت حجة الاسلام مروج الاحکام آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی
مدظله و حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا محمد حسین نائینی و
مروج شریعت سید المرسلین آقای آقا سید محمد فیروزآبادی دام ظله و حضرت
حجة الاسلام مروج الاحکام آقای آقا محمد مهدی خالصی دام الله ایام
برکاتهم علی رؤس المسلمین نظر بکثرت مقلدین و توجه شیعیان باقایان
فوق اینجانبان آقا میرزا علی آقا و آقا میرزا حسین آقا
کتابفروش با خط و کاغذ خوب و دقت در تصحیح
اقدام بطبع این رساله شریفه نمودند
امید است مطبوع طبع
افتد

حجره آقا میرزا علی آقا و آقا میرزا حسن آقا کتابفروش

قیمت ...

در شهر ... حجره آقا شیخ محمد کتابفروش

بمطبعه حاجی عبد... بطبع رسید

این سؤال و
جواب طابق با فتاوی
حضرت سلطان الفقهاء المجتهدین
آیة الله فی العالمین العالم الزاهد الفقیه العابد الورع
التقی آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی
طیب الله تعالی رمسه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائی است نه واجب عینی **سؤال** بیان فرمائید که مجتهد چه شخصی باید باشد **جواب** کسی است که برتبه اجتهاد رسیده باشد خواه عامی محض باشد و خواه کسی باشد که بهره از علم داشته باشد **س** شخصی که جایز التقلید است شرایط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط در آن معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه ایمان داشته باشد یعنی که اثنی عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولد الزنا نباشد ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس تقلید

میت

میت جایز نیست س باقی ماندن بر تقلید میت جایز است یا نه ج رجوع بغیر نمایند
س تقلید اعلم واجب است یا نه ج بلی بخبر تقلید اعلم واجب است س معنی
اعلم را بیان فرمایید ج اعلم یعنی آشناتر و بصیرتر بودن در حکم الله تعالی و استنباط آن از ادله شرعیه س
بچه چیز ثابت میشود ج ثابت میشود باجتهاد و علم یا خبر دو عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره
که قول اینها مفید علم باشد س اعلمیت بخبر عدل واحد از اهل خبره و شیاع
ثابت میشود یا نه ج با عدم تمکن از علم و عدم تمکن از طریق معتبر مطلق ظن
کافیست چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از شیاع و چه غیر
اینها س هرگاه مکلف دستش باعلم نرسد چکند ج مخیر است ما بین
تقلید غیر اعلم با رعایت الاعلم فالاعلم و عمل باحتیاط اگر مستلزم تکرار
نباشد و الاحوط تقلید است س معنی الاعلم فالاعلم چیست ج
یعنی هرگاه پنج مجتهد یا ده مجتهد یا بیشتر که هستند هرکدام از اینها اگر علمش
بیشتر است و استادتر است در فهمیدن حکم خدا از دیگران باو تقلید کنند
س هرگاه اصلا دستش بمجتهد نرسد نه اعلم و نه غیر اعلم چکند ج عمل
باحتیاط کند اگر موجب عسر و حرج نشود و الا واجبست هجرت از آن محل اگر عسر
و حرج نباشد و الا اخذ نماید بقول مشهور ثم الاشهر فالاشهر و اگر اینهم
منعقد نباشد رجوع کند باوثق اموات و الا عمل کند بمظنون خود و اگر ظن
ندارد عمل کند باحتمال س هرگاه طریقه احتیاط را نداند چکند ج
میپرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکی که خبرش مفید است از طریق احتیاط برای
مجتهدی س هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم عدول
واجب است یا نه ج بلی واجب است عدول باعلم س معنی تقلید چیست
ج یاد گرفتن مسائل است بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت بان عمل
کند اگرچه عمل نکرده باشد س طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرمایید

---

1 اقوی عدم جواز است م ج

2 در این تفصیلی است محمد الحسینی الفیروزآبادی

3 اقوی جواز است محمد الفیروزآبادی

4 بسم الله الرحمن الرحیم
اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است
والله العالم ع مد ظله

5 اقوی جواز است ابوالحسن الموسوی

7 بلکه مطلقا علی الاقوی حسن مد ظله

8 احتیاط بتکرار در غیر عبادات مطلقا جایز و در عبادات مشروط بعدم تمکن از اجتهاد یا تقلید است علی الاحوط الاقوی م ج

9 بلکه مطلقا مادام که صدق الاطاعت نماید محمد ق

10 و اگر بعد از رسیدن بمجتهد عملش مخالف واقع باشد قضاء کند م ج

11 حقیقت تقلید عبارتست از عمل بفتوای مجتهد و یاد گرفتن ان مقدمه تقلید است م ج

12 بلکه وجه عمل است که عمل از روی التزام بقول مجتهد باشد محمد ق

13 لکن در جواز بقاء بر تقلید میت محتاج بعمل نیست مد ظله

14 خالی از اشکال نیست هر دام ظله

ج از خود مجتهد اخذ کردن یا از ناقلیکه عادل باشد یا ثقه یا از کتابیکه فتوای
مجتهد در او باشد چه علم بصحت او باشد یا ظن س آیا دو مجتهد که فقاهت
ایشان در شیاع مساوی فهمیده شود و بعد از تفحص اعلمیت هیچکدام معلوم
نباشد پس در اینصورت تکلیف چیست ج مقلد مخیر است در تقلید هریک
س آیا جایز است که یکی از دو مجتهد که مساوی هستند بعضی از مسائل را از
این تقلید نماید و بعضی را از آن یا نه جواب بلی جایز است س درصورت
موافقت مجتهدین در فتوای تعیین احدهما لازم است یا نه ج تعیین لازم
نیست س عدول از مجتهد حی بحی جایز است یا نه ج جایز نیست مگر باعلم
س عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید ج جاهل قاصر عملیکه کرده است مثلا
نماز و صحیح دانسته است و قربة الی الله بجا آورده اگر عملش برای مجتهد حی اعلم
که در آن زمان باو باید تقلید کرد مطابق افتاد عملش صحیح است و الا فلا س
صحت و فساد عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید ج اکر فرض شود که عمل را
بقصد قربت کرده و برای مجتهد حی اعلم مطابق افتاده عملش صحیح است و اکر
مطابق نیفتاده عملش باطل است س عدالت حسن ظاهر است یا ملکه ج
عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه است یا حصول ظنی که بحد اطمینان
و وثوق برسد علی الاحوط س معنای عدالت چیست ج عدالت عبارت
است از آنکه اجتناب از کناهان کبیره کند و اصرار بر کناهان صغیره ننماید بجهت
ترس از خدا س اصرار بر صغیره چه معنی دارد بیان فرمائید ج اصرار
عبارتست از اینکه مداومت نماید بر آن کناهان صغیره که کرده است هرچند
دو دفعه باشد و اکر دو دفعه کرده باشد و عزم دارد که مرتبه ثالثه آن کناه را
بکند بمجرد عزم اصرار متحقق میشود س اکر کسی شک کند در اصل تقلید
که آیا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اکر پیش از عمل در شک باشد

۱ احوط تعیین است بلی ظاهر جواز تقلید هر دو است بامر ش مد ظله

۲ معید نیست جواز محمد تقی

۳ بلکه اکر با فتوای اعلم عصر خود که تقلید او را نموده مطابق باشد صحیح است و الا فلا م ج

۴ یا در این زمان محمد تقی

۵ مدار بر مطابقه عمل است با رای مجتهدیکه بنا بر تقلید او کذاشته ش مد ظله

۶ بلکه مطلقا محمد تقی

۷ یعنی ملکه که از آن اجتناب محمد تقی

۸ بدون توبه محمد تقی

بنا بر نبودن تقلید میکند رد و در باقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار دیگ نیست و عمل کن شده اش صحیح است و اگر در اثنای عمل باشد مثل نماز اعاده نماید با تقلید **س** اگر مجتهد بمیرد و مقلد مطلع بر موت او نشود مگر بعد از مدتی تکلیفا و چیست **ج** اعمالیکه در این مدت از او بر طبق رای مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضاء اینها لازم اگر ان اعمال مطابق بوده باشد با رای مجتهد بلکه بعد از فوت مجتهد اول تکلیفش رجوع کردن باو بود **س** دو مجتهد اگر یکی اعلم باشد و یکی دیگر اوثق در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد **ج** اعلم مقدم است و بر فرض تساوی در علم اوثق مقدم است **س** اگر اعلم با غیر اعلم موافق باشند در فتوی آیا در اینصورت جایز است تقلید غیر اعلم یا نه **ج** بلی در اینصورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بمخالفت تفصیلا او اجمالا بطریقه شبهه محصوره **س** کیفیت تطهیر نجاسات را باب قلیل و کر و جاری و بآب باران بیان فرمائید **ج** اگر متنجس ببول است در آب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و عصاله اول نجس است مطلقا و در ثانیه احوط اجتناب است و در آب کر دو مرتبه شستن احوط است و در جاری یکمرتبه کفایت میکند و در متنجس بغایط و منی یا خون بآب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافیست و طهر شستن دو مرتبه است و اما در کر و جاری بعد از زوال عین نجاست یک مرتبه احوط است و آب باران زمان باریدنش حکم آب جاری را دارد بشرط اینکه جریان داشته باشد **سؤال** بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در آب کر مثل خزینه یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از آب میخواهد یا نه **جواب** احوط رعایت تعدد است و لو بفصل بین مغسول و آب

[1] با وسعت وقت و در تنگی وقت همان نماز را بجا آورد با احتمال تمام کند و بعد از فراغ اگر مطابق فتوای اعلم باشد صحیح است و الا قضا کند م ح

[2] این شرط لازم نیست ه رفع

[3] بلکه مطلقا بنا بر تقلید جواز نیست چنانچه گذشت س ظله

[4] بعید نیست تخییر محمد ت

[5] اگر در مسائل عامة البلوی که مظان اختلاف مجتهدین است فتوای اعلم را دانسته باشد در مسائل اتفاقیه تقلید غیر اعلم با عدم علم بمخالفت جایز است م ح

[6] بلکه اقوی م ح

[7] اگر چه اقوی طهارت است س ظله

[8] کفایت نمودن یکمرتبه خالی از قوت نیست م ح

[9] و اقوی اکتفا بیکدفعه است ع

[10] یکمرتبه کفایت میکند محمد ت

[11] بلکه احوط است لکن غسله مزیله عین بلکه شستن محسوب است در کر و جاری مجرا ساختن اب بعد از زوال عین نجاست کافیست علی الاقوی م ح

[12] مراد از این عبارت عبارتیکه سابق براین فرموده ظاهر این است که بعد از غسله مزیله عین نجاست باب قلیل یکمرتبه شستن کافیست و در کر و جاری یکمرتبه احوط است و اقوی در تطهیر بکر و جاری اکتفا بیکدفعه است هرچند غسله مزیله باشد ع ظله

بجائی بدون خروج از آب س اشیاء متنجسه مثل لباس وغیره در آب قلیل
یا کر یا جاری فشار دادن لازمست یا نه ج در قلیل لازم است ودر جاری
وکثیر احوط است س لباسیکه بنیل یا بقم یا بغیره رنگ شده نجس شود
در تطهیرش تا مادامیکه رنگ پس میدهد پاک میشود یا نه ج اگر آب
رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود وهمچنین اگر آب را
از اطلاق بیرون کند ومضاف نماید س اگر شخص دستهایش نجس باشد و
بول وغایط هم کرده باشد وآب باشد لیکن کمتر از کر وظرف هم نباشد که آب را
بردارد بجهت تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است آب را بدهن
خود بردارد وبریزد بدستهایش تا ازاله نجاست نماید وبعد دست را ببرد بمخرج
غایط وبدستش یکبر آب ببرد بدست ومحل را تطهیر نماید س طفل شیرخوار
پسر که هنوز غذا خوار نشده وشیر خنزیر وکافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل
فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها بر نجس اینکه بر آن غلبه نماید کفایت میکند
یا نه ج احوط تعدد است س چیزهائیکه قابل فشار نیست مثل چوب و
برنج وگندم وشیشه اینها هرگاه نجس شوند یعنی آب نجس بجوف اینها برود تطهیرشان
بچه نحو است ج تطهیر ظاهر اینها میشود اما باطن تطهیرش مشکل است
مگر آنکه علم بنفوذ آب در اینها حاصل شود بعد خشکیدن در آب س
هرگاه حب یا کوزه یا شیر آن مثلا آب نجس بجوف آنها برود چه باید کرد ج
اینها را نیز بخشکانند بعد از آن در آب کر یا جاری بگذارند دو مرتبه علی
الاحوط که آب در اینها نفوذ کند پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیر یکبر
ریسمان دارد اگر نجس شود داخل آب کر یا جاری کنند بعد ازاله نجاسة آیا
احتیاج بلگد وفشار آن هست یا نه ج بعد از زوال عین نجاست فشار
بدهند ولگد بکشند علی الاحوط س هرگاه سنگ هستند وانیز یا غیره ومانند

1 ترک آن جایز است محمد ف
2 لکن لازم نیست علی الاظهر م ح
3 اقوی عدم لزوم فشار است در آب کر وجاری ع
4 والاقوی عدم لزوم است س ن مد ظله
5 در کر وجاری وزیر باران ظاهر شدن تعیین نیست م ع
6 اقوی کفایت است م ع
7 والاقوی کفایت یکبار آب است که بر آن غلبه نماید س ن مد ظله
8 ترک آن جایز است محمد ف
9 فرض رسیدن آب نجس بجوف آنها بعید است و نجس بودن مطلق رطوبت خالی از اشکال نیست م ر
10 اگر خشک نباشد همان خیسیدن در آب کر یا جاری یا باران کافی است علی الاظهر م ح
11 لکن یکمرتبه کافی است علی الاظهر م ح
12 والاقوی کفایت یکمرتبه است س ن مد ظله
13 الاولی س ن مد ظله
14 ترک آن جایز است محمد ف
15 ولکن لازم نیست چنانچه گذشت
16 عدم احتیاج بلگد وفشار است س ن مد ظله

نجس شود بآب کر یا جاری ممکن است تطهیر آنها یا نه ج بلی پاک میشود بکر
یا جاری با رعایت تعدد علی الاحوط اما بآب قلیل پس اسفند را با بر آن بریزند
که مشغول و منوعب بر جمیع اجزای متنجس بشود دو مرتبه و انفصال غساله نیز
کردد و در اینصورت ظاهر میشود ظروف و دیگها بعضی از آب غساله در آن
هم چنین است حال دیگها از غساله مثل لحاف و جامهای پنبه دار س
هر گاه آجر یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند تطهیرش بچه نحو است ج
داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوف ایشان برسد بنحویکه آب بجمیع اجزاء
او منوعب بشود آنوقت پاک میشود س در ظرف لازم است که سه دفعه
شسته شود از هر نجاستی یا نه بلکه یکدفعه کافیست ج سه مرتبه باید
شسته اگر چه بآب کر یا جاری باشد س ظرفیکه آب دار سگ آن گردد او
ولوغ نماید یعنی بطرف زبان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر آن این است
که اول یکمرتبه خاک مال نمایند و بعد از آن دو مرتبه بآب بشویند پاک میشود
س هر چیز بگیر در آن ولوغ صدق نماید خاک مالیدن میخواهد یا نه ج
بلی واجب است در ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها
س تطهیر حوض نجس بآب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل
دبل آبشوری و قنادی و خم رنگرزی و آنچه از این قبیل باشد از چیزهائیکه
ممکن نیست نشستن آنها در میان آب چه باید کرد ج تطهیر آنها باینست
که آب را از طرف آنها جاری نمایند چنانکه همه اطراف آنها را بگیرد و بعد آن غساله را
که در ته آن جمع میشود از آن بیرون بیاورند سه مرتبه هم چنین نمایند تا پاک
بشود و اگر ته آن سوراخ باشد که هر دفعه تمام غساله از او خارج شود یا ظرف را
کج کرده غساله را بریزد پاک میشود در هر غسله و هم چنین دست هر گاه همان
ظرف را بخواهد دو باره داخل در ظرف نجس شده نماید احتیاج بشستن ندارد

١ لازم نیست محمد تقی
٢ خاصه تعدد در آب کر و جاری لازم نیست ع ر مد ظله
٣ گذشت که در آب کر و جاری تعدد لازم نیست ع ر مد ظله
٤ بآب قلیل پاک نمیشود علی الاحوط الاقوی م ع
٥ علی الاحوط الاولی و اقوی کفایت یکمرتبه است مگر در متنجس ببول س ن مد ظله
٦ اگر ببول نجس شده باشد محمد تقی
٧ الاولی س ن مد ظله
٨ در کر و جاری یکمرتبه کافیست م ع
٩ علی الاحوط م دام ظله
١٠ در کر و جاری احوط است س ن مد ظله



هم چنین دست شخصیکه آب را بیرون میاورد و ملاقات بآن نموده و احوط شستن
است س دغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازمست یانه ج وجوب
احوط[1] اجتناب است س بخار یا دود یا شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاکست یا
نه ج بلی طاهر است س بعد از جدا شدن غساله بنحو متعارف رطوبت و
آبیکه باقی میماند در محل پاکست یانه ج بلی پاکست س بممزوج کردن
روغن نجس را در آب کر پاک میشود یانه ج طاهر[2] نمیشود س اگر بجهت
نبودن آب یا بسبب عذر دیگر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه
نجاست بر حال خود باقیست و مس نمودن آن نیز موجب غسل است یانه ج
بر نجاست خود باقی است و مس آن موجب غسل است علی الاقوی[3] س هرگاه
بجهت ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده
باشد نجاست باقی است و بدر مس او غسل لازم است یانه ج بلی[4] نجاست او
باقی است و مس او موجب غسل است س هرگاه سه روز که غور یافت نشود
هر سه غسل را با آب قراح داده باشند آیا نجاست او باقی است و مس او موجب غسل
است یانه ج اظهر عدم وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل است اگرچه
احوط است س اگر شراب بر گردد سرکه شود بخودی خودش یا بعلاج مثل
انکه نمکی داخل آن بکنند یا غیر آن طاهر است یانه ج در صورت استحاله
بسرکه بخودی خود پاکست و اما در صورت ثانیه هرگاه عین علاج باقی است
احوط[5] اجتناب است س اگر کسی شک داشته باشد در انگور بودن و غوره
بودن یا عصیر چنین چیز بجهت جوش آمدن حرام و نجس میشود یانه ج پاک
است نه نجس میشود نه حرام س آب انگور که بجوش بیاید پیش از ثلثان چیزی
از اجسام مثل برو سیبه و کدو و مانند آنها در آن بیندازند چه صورت دارد ج
آب[7] انگور بجوش آمدن نجس میشود علی[8] الا[9] حوط[10] س هرگاه کشمش و خرما

دوغن

[1] بلکه اقوی م ع

[2] مگر انکه مستهلک شود هر دام ظله

[3] بلکه علی الاحوط س مد ظله

[4] بعید نیست که محکوم باشد بحکم غسل مسلم س مد ظله

[5] واقوی طهارت است س مد ظله

[6] اقوی طهارت است م ع

[7] بعد از ذهاب ثلثین بالطبع پاک میشود محمد ع

[8] اگر بخودی خود بجوش بیاید لکن بعد از کم شدن پاک میشود اجسامیکه در ان انداخته شده نیز بالتبع پاک میشود و اما اگر با آتش بجوش بیاید نجس نمیشود علی الاقوی اگرچه حرامست قبل از ثلثان شدن س مد ظله

[9] اقوی طهارت است در صورت جوش آمدن باتش هرچند حرامست م ع

[10] بل الاقوی لکن مع احتمال از قبیل مذکورات است ... ثلثان ان لم یصل ... علی الاقوی م ع

در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده لای پلو بگذارند چه صورت دارد ج
در هر دو صورت پاک و حلال است اگر علم بجوش آمدن حاصل نشود س
هرگاه کشمش و خرما را در میان آش یا طعامهای دیگر بجوشانند یعنی مغز
آن بجوش آید چه صورت دارد ج احوط اجتناب است س هرگاه
انگور را در میان تیزاب بگذارند که سبزه شود چه صورت دارد ج باکی
ندارد س هرگاه انگور را در میان سرکه شیره گذارند و بجوش نیاید
چه صورت دارد ج باکی ندارد س هرگاه انگور را سرکه بگذارند
و در میان آن اشیائی مثل بره یا سیب یا خیار یا کدو و مانند اینها بگذارند
و بجوش بیاید و بعد برگردد سرکه شود چه صورت دارد ج احوط
اجتناب است س خمره که روغن پس بدهد در میان آن انگور یا خرما را
سرکه بگذارند بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دیده شود پس در
این صورت آیا آن سرکه پاک است یا نه ج پاک و حلال است اگر جسمیتی
نداشته باشد عرفا س هرگاه مرغی منقارش را بنجاست زند بعد از زوال
عین پاک است یا نه ج بلی بعد از زوال عین پاک است با احتمال حصول
طهارت علی الاحوط س باب نجس شده زراعت و درخت را آبیاری
کنند که آب متنجس بعد از وقت آنها داخل شود آیا پاک خواهد بود آن زراعت
و آن درخت یا نه و آب که از آن بیرون میاید پاک است یا نه ج بلی پاک
است س هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس شود یا آنکه زیر
چرک قبل از آن چرک نجس بوده است پس آن چرک با آب قلیل یا کثیر بتبعیت
دست پاک میشود یا نه ج در صورت اولی اگر از متعارف نگذشته باشد
پاک میشود و در صورت ثانیه باید ازاله کند چرک را در مقام تطهیر و الا
تطهیرش اشکال دارد س طعام متنجس را بخورد کافر یا مخالف

امیتوان

---

۱ بلکه اگر چه بجوش آید محمد تقی

۲ اقوی حلیت و طهارت است م ح

۳ ترک آن جایز است محمد تقی

۴ ظاهرا در خرما جنبی نیست ع

۵ اگر چه اقوی طهارت و حلیت آن است هو دام ظله

۶ از جهت حرمت نه نجاست حسن مدظله

۷ ولکن اقوی طهارت است م ح

۸ و اقوی طهارت است حسن مدظله

۹ ترک آن جایز است محمد تقی

۱۰ بلکه مطلقا محمد تقی

۱۱ بلکه مطلقا م ح

۱۲ یا آنکه معلوم نباشد که پس دادن روغن قبل از سرکه شدن بوده حسن مدظله

۱۳ بلکه مطلقا علی الاقوی م ح

۱۴ بلکه مطلقا علی الاقوی محمد تقی

۱۵ بلکه مطلقا علی الاقوی ابن احتیاط لازم نیست هو دام ظله

ع مدظله

الاولی حسن مدظله

میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیزهای صیقلی مثل شیشه و شبه آن
اگر نجس شود بخون یا غایط بر زمین بمالند یا به آب دهن عین را زائل کنند پاک
میشود یا نه ج پاک نمیشود مگر به آب س خوردن و آشامیدن نجس و متنجس
چه صورت دارد ج جایز نیست س آیا شرط است در صحت صلوة که مکان
مصلی طاهر باشد یا نه ج پاک بودن محل سجدهٔ مصلی از هر نجاست مسریه
و غیر مسریه شرط است در صحت صلوة و اما مکان سایر اعضاء مصلی طهارت شرط
نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت بثوب و بدن مصلی نماید که در این صورت
اجتناب لازم است س اگر مسجد را نجس نمایند یا ازالهٔ نجاست و پاک کردنش
واجب است یا نه ج بلی واجب است با تمکن و نجس کردنش حرام است اما لباس نجس را
هرگاه در مسجد بگذارند و نجاست و سرایت نکند عیب ندارد یعنی جایز است و هم
چنین سایر اشیاء نجسه و متنجسه اگر مستلزم هتک نباشد س مشاهد مشرفه
یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد است یا نه ج بلی در حکم مساجد
است مثل حرم و رواق علی الاحوط و اما صحن ظاهر اینست که داخل در حکم مساجد
نباشد س حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه میکنند بنحویکه حکم شود بطهارت
جلدش مثل حال حیات یا نه ج بنا بر مشهور قبول تذکیه مینماید[۱] بشرطیکه نجس
العین نباشد[۲] و جلدش نیز طاهر است بعد از تذکیه بلی مستحب است پرهیز نمودن
از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی نمودن بنماز و مانند آن از اشیاء طاهره
و این حکم ثابت است در خصوص پوست حیوان حرام گوشت و اما در پوست حیوان حلال
حلال گوشت پس اشکال در جواز استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه
دباغی شده باشد یا نه س پوست نجس بدباغی پاک میشود یا نه ج پاک
نمیشود س جلودیکه در بازار مسلمین و در دست ایشان یافت میشود و اطلاع از
تذکیه شدنش نداریم چه صورت دارد ج پاک است با احتمال علم ایشان بتذکیه[۳]

مر

[۱] این حکم ذکر سباع است مثل شیر و پلنگ و شغال نه در مسوخ مثل فیل و خرس و میمون و نه در حشرات که در باطن ارض خانه بنا میکنند و نه در آدمی محمد تقی الشیرازی

[۲] و از حشرات هم نباشد م ح

[۳] مجرد احتمال تذکیه کفایت میکند هـ
علیه
اگر چه از غیر بلاد اسلام هم باشد در صورتیکه احتمال ضعیف کرد اگر از منشأ عقلائی باشد در حکم بتذکیه آن بعنوان ... خصوصاً اینکه از دست مسلم گرفته شود خصوصاً آنکه از دست مسلم کاینست م ح

س نجس یا متنجس بچه چیز ثابت میشود ج اول علم بهم رسانیدن دوّم
خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید اگرچه صاحب عمال نباشد و اما در گوشت
و پوست و پیه یا شک در تذکیه محکوم بنجاست است مگر آنکه از ید مسلم با احتمال[۱]
علم مسلم بتذکیه یا سوق مسلمین گرفته شود س بعد از علم بنجاست طاهر
شدن او بچه چیز حاصل میشود ج اول یقین برفع آن یا خبر دادن عدلین
یا اخبار ذو الید و بشک یا مظنه ثابت نمیشود س لباس نجس بعد از
تطهیرش اگر خورده اشنان و نخوان در آن مانده پاک است یا نه جواب
لباس و ظاهر اشنان پاک است س خون مشتبه بنجس پاک است یا نه ج
بلی پاک است س زمین بازار و غیره پاک است یا نه ج تا علم بنجاستش
نباشد پاک است س در غوره انگور هرگاه دانه شیرین باشد که آب او را
بگیرند مستهلک شود در جوش آمدن حرام میشود یا نه ج حرام نمیشود هرگاه
در عرف بگویند آب غوره است س هرگاه خرمایی یا دبس در طبخ بجوش آید
چه صورت دارد ج پاک و حلال است س زمین یا فرش یا لباس شخص نجس
باشد با رطوبت سرایت کننده غیری بر او وارد شود و بر بالای آنها بنشیند یا
استعمال کند مثلاً بر صاحب خانه لازم است و را اعلام کند یا نه ج لازم نیست
لکن خودش با آنها مباشرت نکند علی الاحوط س جمعی طعامی میخورند یکی از
آنها فضله موشی در طعام دید واجب است بگرانو اعلام کند یا نه ج
واجب نیست اما خود نخورد بلی اگر بعد احتیاج مباشرت با ایشان دارد اعلام
کند که هرچه بخورش تطهیر کند س حناء نجس را اگر بریش یا سر ببندد
چه صورت دارد ج بعد از شستن ریش و سر رنگ آن پاک است و آنچه از
اجزاء صغار آن باقی بماند بعد از شستن ظاهر آن پاک میشود س هرگاه
ناخن کسی بسنگی یا چیز دیگر بر خورد و خون در زیرش بمیرد بعد سوراخ ظهر شاند

۱
قول عدل واحد در مطلق دو ضوو حمام
عجبات نحیان ثابت میشود و در غیر بقا
راغد و دعوت محمد
۲
ملکه بمجرد احتمال تذکیه جنابه محمد کندش
محمد
۳
ما لگیر باطن ان نیز اگر دیگر با جاری
شسته باشد شرح محمد
۴
مگر خونیکه حالات شابیدان نجاست ما نخود
ع محمد
۵
احوط اجتناب است محمد تقی
۶
احوط اعلام است محمد تقی
۷
احوط است محمد تقی



آیا آن خون پاک است یا نه ج اگر خون استحاله شده است پاک است و اگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است در غیر ناخن س زمین گل بعضی از آن نجس و بعضی پاک شخص راه رفت در آن و رطوبت بر کفش یا پای او سرایت کرد حکمش چیست ج پاک است مگر علم بنجاست آن رطوبت بهمرساند س از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه بود شخص برداشت و مخلوط بهم کرد پس فضله موشی در آن دید و نمیداند که از کدام بوده چکند ج باید از هر دو اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نرود س نجاسات چند چیز است ج نجاسات ده چیز است اول و دوم بول و غایط است از هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده داشته باشد خواه در اصل نوع حرام گوشت باشد یا بواسطه امر خارجی حرام شود چون حیوان نجاستخوار یا حیوانیکه آدمی او را وطی نموده و بول و غایط حیوان حلال گوشت پاک است و فرق در انواع حیوانات نیست لکن در بول و خرء حیوان حرام گوشت اگر پرنده باشد اشکال[1][2] است[3] و خفاش[4] که او را در عرف عجم شب پره و شبکور میگویند حرام گوشت[5] است لکن پرستوک حلال گوشت و فضلهاش پاک است سیم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد نجس است خواه حرام گوشت باشد و منی هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاک است چهارم میته حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد و همچنین هر جزئی از آن که زندگانی در آن قرار گیرد و آنچه از حیوانات زنده جدا میشود و حیوة در آن حلول نموده نجس است بلی پوستیکه از لب یا جوشش بدن یا سر کچل یا بدن جربدار جدا میشود پاک است و همچنین جزئیکه از بیخ مو وقت جدا شدن آن بواسطه شانه زدن و شستن جدا شود پاک است و نافه مشکی که از آهوی زنده جدا میشود پاک است و اما اگر از آهوی مرده باشد پس در آن اشکال[6] است و احوط اجتناب است لکن نافه که از دست مسلم[7] گرفته شود پاک است اگرچه قطع حاصل نشود که

[1] اقوی طهارت است و احوط اجتناب است خصوصاً از بول خفاش س مدظله

[2] اقوی نجاست است م ح

[3] و اقوی طهارت است ع مدظله

[4] اقوی طهارت است حتی در خفاش محمد ت

[5] ولی فضلهاش پاک است م ظله

[6] و لکن میته آن پاک است مگر آنکه معلوم باشد که در وقت مردن آهو رطوبت مسریه داشته م ح

[7] بلکه اگر از دست غیر مسلم هم گرفته شود همین قدر که معلوم نباشد که از مرده جدا شده محکوم بطهارت است و ید مسلم در اینموضوع اثر ندارد م ح مدظله

آن از آهوی زنده منفصل شده است و جز شبکرد از آن حیات حلول نکند مانند شاخ
و استخوان و مو و غیره اینها ناپاک نیست و تخمیکه از شکم میته مرغ و حیوان بیرون آید پاک
است اگر پوست روی او سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر آن بلی
هرگاه ملاقات نموده باشد با میته در حال رطوبت در چنین وقتی شستن آن لازم
است و انفحه که شیردان بره و بزغاله است پیش از آنکه چیز خوار بشوند یا شیر مایه که
در او است احوط[1] اجتناب[2] است[3] و اگر ملاقات با میته نموده باشد در حال رطوبت
نجس است و بشستن پاک میشود و شیر در پستان میته اجتناب از آن لازم[4] است
خصوصا در شیر غیر ماکول اللحم و اما نجس العین مثل کافر و سگ و خوک دشتی هیچ
یک از اینها پاک نیست خواه در حال حیات و خواه در حال ممات چه اجزائی بوده باشد
که حیوة در آن قرار گرفته باشد و چه غیر آنها باشد **پنجم** خون حیوانیکه خون
جهنده دارد هر چند از رگ نباشد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت و خون ماهی و
خون هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاک است و خون پشه در حینی که از بدن انسان
میخورد و هنوز جزو بدن پشه محسوب نیست احتیاط[5] در او لازم است[6] و همچنین پاک
است خونیکه از غیر حیوان مانند درخت معروفیکه در روز عاشوراء از آن خون
میاید و از این قبیل است خونیکه در واقعه جناب سید الشهداء علیه السلام دیده
شده و همچنین خونیکه از جمله آیات حضرت موسی بن عمران علیه السلام بوده پاک است
و اما خون علقه که منشا صورت حیوانی است نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست
و وجوب اجتناب است علی الاحوط و خونیکه بعد از تزکیه حیوان ماکول اللحم در بدن
آن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاک است بشرط
آنکه در جزو حلالش باشد چون گوشت اما آنچه در غیر آن باشد چون سپرز پس
آن محل اشکال است و احوط اجتناب است و هرگاه خونیکه عادت به بیرون آمدن
در وقت تزکیه قرار گرفته باشد از آن خارج نشود نجس است بسبب مخلوط شدن

[1] و اقوی طهارت است س مد ظله

[2] اقوی طهارت است م ح

[3] و اقوی طهارت است ع مد ظله

[4] اقوی طهارت است در شیر ماکول اللحم س مد ظله

[5] بجز در خوردن خون پشه میشود اگر در حین خوردن باشد م ح دام ظله

[6] معلوم نیست س مد ظله

با خون



باخون دیگرانرا هم نجس میکند واقوی این است که از خون باقی مانده در بدن
غیر ماکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب نماید و در طهارت خون بچه
که در زمان تذکیه در شکم مادر بوده اشکال است واحوط اجتناب است چنانچه
طهارت انخونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبوح
شده و در انجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه
حال خون از باب طهارت ونجاست مشتبه شود مثل اینکه نداند از صاحب خون
جهنده است یا غیر او پاک است اگر مسبوق بنجاست نباشد واگر مشتبه بشود که
از خون باقیمانده در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون بتذکیه است یا غیر
او احوط اجتناب است **ششم وهفتم** سگ وخوک است هرگاه آبی نباشد
پس هر جزئی از آنها چه خون در آن حلول بکند یا نه مانند مو وناخن وهمچنین
لعاب دهن وشیر وسایر فضلات آنها همه نجس است واما سگ وخوک آبی پاک
است **هشتم** شراب خواه از انگور باشد یا غیر ان وهر مست کننده که در
اصل روان باشد نجس است واما بنگ وچرس ومانند آنها از هر چیزیکه در
اصل روان نباشد هرچند او را ممزوج بآب کنند پاک است اگرچه بآب بجوشد
نهم فقاع وان شراب مخصوصی است که غالباً از جو است و مست
کننده نیست واو را میگذارند تا در آن غلیان وجوششی حاصل شود وان
غیر ماء الشعیر است که معمول اطباء است **دهم** کافر وان کسی است که بر غیر
دین اسلام باشد مانند یهود ونصاری ومجوس ودهری یا انکه با اختیار
اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او گفتار یا رفتاری که
مقتضای کفر او نماید مثل سوزانیدن قران العیاذ بالله یا ناسزا گفتن بیکی
از اهل عصمت علیهم السلام وجمیع اقسام کفر از حربی وذمی وخارجی وغالی
وناصبی ومرتد خواه فطری وخواه ملی وغیر ایشان نجس میباشند ونجاست

ط
اقوی اینست معلوم نیست بلی احوط است م ح

ع
اظهر طهارت است م ح

ح
اگر ماندن آن برخلاف عادت نوعیه باشد والا اظهر طهارت است م ح

مح
بلکه مسبوق بنجاست هم حکم بنجاست آن مطلقا معلوم نیست و خون در بدن یا لباس که معلوم نباشد از خود انسان است یا خونیست که کیک یا پشه از بدن انسان مکیده و باحتمال ظاهر شده محکوم بطهارت است علی الاقوی م ح

ش
اقوی طهارت م ح

منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح و غیر اینها از روباه و خرگوش و موش و چلپاسه و
عقرب و سوسمار و ولد الزنا پاک است و بهتر اجتناب است از جمیع و با عرق جنب از حرام
نماز جایز نیست و احوط[1] اجتناب است از آن و از عرق[2] شتر جلال و آهن پاک است فی اشکال و
مستحب است بعد از استعمال در ناخن گرفتن و سر تراشیدن اینکه محل را باب مسح نمایند

سؤال مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات یازده چیز است اول از آنها
آب است و آن یا مطلق است یا مضاف اینکه مضاف است نه رفع حدث میکند و نه خبث و نجس
میشود بمحض رسیدن نجاست باو اگرچه بقدر کر یا زیادتر باشد و اما مطلق پس آن پاک
میکند هر چیزی را مگر آنکه قابلیت پاک شدن را نداشته باشد مثل میته و نجس العین
و شبیه اینها دوم زمین و آن پاک میکند کف پا و زیر کفش را خواه از چرم بوده باشد
یا از چوب بوده باشد یا غیر اینها اگر براه رفتن زایل عین شود یا بمالیدن بزمین و
هرگاه پیش از راه رفتن و مانند آن عین نجاست زایل شود بهمین مس نمودن بزمین کفایت[3]
نمودن در تطهیر مشکل است بلکه لابد است از مشی و یا مسح یعنی مالیدن بزمین و همچنین
است حکم نجاست غیر جرمیه که اصلا عین ندارد مثل بول و آب متنجس که خشکیده باشد
و فرق نیست در زمین مابین خاک و سنگ و غیر اینها از چیزها که زمین گفته میشود و
معتبر است پاک بودن زمین و اینکه تر[4] نباشد بقسمیکه رطوبت از آن بکف پا تعدیه نماید
و اندک نم داشتن ضرر ندارد با صدق جفاف عرفا اگرچه بهتر آنستکه زمین خشک باشد
و در پاک کردن زمین کف دست و زانو و پشت پای کسیکه بپشت پا بدود و زانو یا بکف
دستها راه برود محل تامل است[5] و همچنین هرچیزیکه حفظ دست یا زانو بآن نماید و ته
عصای کور یا سر نیزه و آنکه بعضا نصب مینماید بزمین پاک نمیشود و آنچه از اطراف پا که حقیقة
پشت پا است لیکن نزدیک است از کف پا و حواشی آنست که زمین بخودی خود او را فرا میگیرد
زمین آنرا پاک میکند و اجزاء ریزه که غالبا بغیر از آب دفع نمیشود بر طرف کردن اینها
واجب نیست همچنانکه حکم در استنجاء بغیر آب نیز این است و بهتر زایل نمودن آنها است

[1] این احتیاط ترک نشود م ع

[2] اقوی نجاست است س مدظله

[3] اقوی کفایت است محمدتقی

[4] معتبر نیست علی الاقوی محمدتقی

[5] و اظهر پاک کردن زمین است [illegible]



وهم چنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف پا و زیر کفش باقی میماند بعد از راه رفتن و مانند آن
از ازالهٔ آن لازم نیست احتیاط نمودن بهتر است سیم آفتابست و آن پاک میکند زمین و عمارا
و در و پنجره را و فرقی در اعیان نجاسات نیست پس هرچه از مذکورات که عین نجاست در
آن نباشد و آفتاب از تابیدن بخشکاند پاک میشود و همینکه عرفا گفته شود که محل با آفتاب
خشک شد کفایت در تطهیر میکند هرچند وزیدن باد و گرمی هوا را در آن مدخلیت هم
باشد و بهتر است که چنان بخشکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند و خشکیدن بگرمی آفتاب
که بر زده بجی محل نجس تابیده باشد و هم چنین آفتاب نه مانا بری که مانع از تابش آن باشد
کفایت نمیکند و پس از آنکه آفتاب ظاهر زمین را بخشکاند آنچه را که از باطن متصل بظاهر
باشد و در این تابش آفتاب بخشکد پاک میشود و هم چنین است حال در مثل دیوار و شبه
آن و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد مثل پارهٔ از دیوارها که سنند و قرمینا مند پس
خشکیدن طرفیکه آفتاب بر خود آن نتابیده لکن بواسطهٔ تابیدن بر طرف دیگر خشک شده
آن را پاک نمیکند و منقولاتیکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه
و تسبیح و مهر و نگین با آفتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود چون
دیگ و پارهٔ سنگ و مانند اینها از هرچند قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین شمرده میشود
با آفتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است و انقلاب و آن است که جسم نجسی
برگردد بچیزی از اشیاء طاهره پس هر نجسیکه بسوختن خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود
خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجاسات نجس شده باشد و بخاریکه
از چیز نجس برخیزد پاکست اگرچه آن بسبب سوختن با آتش نباشد و عرقیکه از آن بهم رسد نجس
است هرگاه چوب نجس بسوختن زغال شود یا خشت خام نجس به پختن آجر شود یا سنگ نجس
بپختن آهک شود یا گچ شود هیچیک پاک نمیشود و بر نجاست خود باقی است و هر حیوانیکه از نجس
بهم رسد مثل کرمیکه از غایط انسان متولد شود پاک است هم چنانکه حیوانی که اصل او
از خون و منی بوده پاک است اگر آب نجس را حیوانیکه حلال گوشت است بخورد و آن آب منقلب

بخار مطلقا و
هم چنین عرق متنجس هم
مطلقا پاکست و عرقیکه
از عین نجس گرفته شود
اگر همان حقیقت باشد
نجس است و الا فلا
م ک

بلکه پاک است
سنه

ببول یا عرق یا لعاب شود پاک میشود هم چنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود
پاک است و از این قبیل است میوه و سبزی و خیار و هندوانه و شبیه اینها هرگاه با آب نجس
بعمل آمده باشند پس همه پاک است و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود پاک میشود **پنجم**
ذهاب ثلثین یعنی آب انگور که بجوش بیاید و دو ثلث آن برود بنا بر نجاست آن بجوشیدن
ششم انتقال است پس هرگاه نجس اصلی یا عارضی در حیوان پاکی یا غیر حیوان قرار
گیرد چنانکه از اجزاء آن بشود یا نه بسبب انتقال پاک میشود مثل خون نجسی که کبک یا پشه
بمکد و از آن محسوب گردد و باو نسبت داده شود و اگر پس از انتقال نسبت داده نشود بانچه
در او قرار گرفته مانند خونیکه از زالو بمکیدن از بدن انسان میکشد که آنرا خون زالو
نمیگویند در اینحال نجس است و هم چنین لازم است احتیاط از خون پشه در حال مکیدن
از بدن انسان و هم چنین نجس است هرگاه شک در نسبت حاصل شود **هفتم** اسلام
آوردن کافر است پس او را پاک میکند و فرقی در اقسام کفار نیست اگرچه مرتد فطری
باشد علی الاقوی و اسلام پاک میکند مو و ناخن و آب دهن و شیر و سایر رطوبات
فضلیه صاحبخود را و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند جامههای
بدنش باشد با اسلام آوردن پاک نمیشود و در جامههای بدنش احوط اجتناب است
هشتم تبعیت است مانند تبعیت طفلی که پدر یا جد یا مادر یا او اختیار اسلام نموده
باشد پس آن طفل نیز پاک میشود و هم چنین پاک میشود طفلی که او را اسیر کرده باشند
و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جداتش با او نباشد علی اشکال و اقوی عدم جریان
تبعیت است در کنار چاهی که آب آن بتغیر نجس شده باشد بعد از پاک شدن آب
چاه و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود و نیز پاک میشود دست
غسل دهنده میت و در غیر از تخته و سایر آلات اشکال است **نهم** زوال عین
نجاست با احتمال طهارت و لو بعیدا علی الاحوط از بدن حیوان صامت زنده مطلقا
خصوص باطن ایشان چون سوراخ بینی و فضاء دهن و مانند اینها **دهم** غیبت

۱ مثل گوشت محمد
۲ معلوم نیست حسن مدظله
۳ گذشت که بمجرد مکیدن خون پشه نمیشود م
۴ پاک نمیشود بنا بر اقوی و مشهور محمد
۵ محل اشکال است حسن
۶ بلکه اقوی جریان است محمد
۷ و هم چنین تخته حسن مدظله
۸ در طهارت تخته و الاتیکه مباشرت با بدن میت داشته اشکالی نیست م
۹ بلکه مطلقا علی الاقوی حسن مدظله
۱۰ و غایت این احتیاط لازم نیست م ح
۱۱ ظاهر حکم بطهارت است بعد از زوال عین هرچند احتمال مطهر ندهد ع دام ظله

پس هرگاه بعد از یقین بنجاست بدن انسانی یا بنجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر
چیزهای متعلقه با و غایب شود واحتمال این بدهد که پس از غیبت آن نجس را پاک کرده
باشد حکم بطهارت[1] آن میشود خواه آن شخص بی‌مبالات در امر دین باشد یا نه لکن احوط
اعتبار علم بنجاست وضد و استعمال او از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود ولکن
حکم غیبت در تاریکی و کوری و غایب شدن شخص از دخول و توابع خود جاری[2] نیست
بلی هرگاه فروش یا ظروف و از توابع شخص دیگر هم محسوب شود در چنین وقتی بر غیبت
از آن شخص حکم بطهارت میشود و از این باب است فروش و ظروفیکه در متصرف زن و خدمتکار
است پس بعد از غیبت ایشان و احتمال تطهیر حکم بطهارت[3] میشود یازدهم سنگ
و کهنه استنجا است و بخوان و تفصیل آن در استنجاء مخرج غایط خواهد آمد دوازدهم
استبراء و بآن حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس
است سیزدهم جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند
در محل بعد از فشردن بنا بر قول بنجاست غساله چهاردهم بیرون آمدن خون از محل
ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه متعارف از آن رفته باشد و بآن حکم
بطهارت خون باقی مانده میشود در حیوان ماکول اللحم و در حیوان غیر ماکول اللحم
اقوی[4] اجتناب است پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد
پس همینکه از نجاست خوردن زمانی گذشت و آنرا بنجاستخوار نگفتند بول و فضله آنش
پاک است بگذشتن مدتیکه در اخبار[5] از برای استبراء هر یک از حیوانهای نجاستخوار
وارد شده است علی الاحوط سؤال احکام بیت الخلاء رفتن را بیان فرمایید ج
واجبست در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن عورت از هر بیننده محترمی
غیر از زن و کنیزیکه در حباله دیگری نباشد چه آن بیننده مسلم باشد چه کافر
عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت میکند پوشانیدن عورت
بدست و بخوان از هر چیزیکه حاجب[6] بشره آن بوده باشد و بهتر پوشانیدن ناف

تا بزانو

[1] احتیاط ترک نشود با مراعات صحکمت بودن آن شخص و نبودن از اشخاص بی‌مبالات ع مدظله

[2] بعید نیست جریان با علم او بنجاست و ضد و استعمال در وجود س مدظله

[3] با ملاحظه قیود سابقه علی الاحوط ع مدظله

[4] بلکه احوط م ع

[5] چهل روز در شتر سی روز در گاو و احتیاطا ده روز در گوسفند بیست روز احتیاطا و سه روز در مرغ خانگی و یک روز در ماهی و در اردک شش روز احتیاطا هفت

[6] بلکه احوط پوشانیدن تا زانوست ع

تا بزانو است و از آن بهتر پوشانیدن تا میان ساق است و از آن بهتر پوشانیدن
مجموع بدن است در حال تخلی بهتر در مکانی باشد که هیچکس او را نه بیند س آیا جایز است
نظر کردن بعورت زن و کنیز خود که او را شوهر نداده باشد یا نه ج بلی جایز است بلکه از برای
زن و کنیز نیز جایز است نگاه کردن بعورت شوهر و آقای خود س نگاه کردن هر مکلفی
بعورت غیر جایز است یا نه ج حرام است اگرچه او مکلف بپوشانیدن عورت خود نباشد
مثل دیوانه و مجنون بلکه جایز نیست نگاه کردن بعورت طفل ممیز س آیا بر عورت
طفل غیر ممیز جایز است نظر کردن یا نه ج بلی جایز است س عورت عبارت از
چیست ج عورت مرد عبارت است از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارت است
از فرج و دبر و غیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتی رانها[1] و آنچه ما بین دبر و خصیتین
است و موئیکه بر کنار عورت میروید عورت نیست س نشستن در حال تخلی روی
بقبله یا پشت بقبله چه صورت دارد ج حرام است س آیا فرقی هست در حرمت
استقبال قبله و استدبار آن ما بین صحرا و غیره یا نه ج فرقی نیست در محل س
تطهیر مخرج بول چه نحو است ج معتبر است شستن مخرج بول را باب و واجب است که
او را دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محل معتاد کرده باشد و الا دو مرتبه احوط[2] است و بهتر
آنستکه سه دفعه بشوید و همچنین لازم است در حال شستن آب بقسمی مستولی بر بول بشود
که رطوبت بول مضمحل شود س آیا فرقی هست در حکم مذکور میان مرد و زن و
خنثی یا نه ج فرقی نیست س کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفه او را گرفته
باشد چکند ج اکتفا بشستن آن پوست میکند و بیرون آوردن حشفه لازم
نیست اگر چه ممکن هم بوده باشد از آن س تطهیر مخرج غایط را بیان فرمائید ج
مخیر است میان آنکه او را باب بشوید یا بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط آنکه نجاست
از محل معتاد تعدی ننموده باشد لکن باب شستن افضل است س اگر نجاست از محل
معتاد تعدی فاحش کرده تکلیف چیست ج معتبر است شستن باب و غیر آن مجزی نیست

[1] ذکر الیتین اولی بود محمد[illegible]

[2] بلکه اقوی است م ع



در قدر واجب ١ س آیا حدی از برای شستن غایط هست یا نه ج در غایط حدی نیست مگر اینقدر بشوید که محل از نجاست ٢ پاک شود و اثری از اجزاء غایط نماند بلی باقی ماندن رنگ و بوی آن در محل عیب ندارد ولکن در صورت تعدی غیر متفاحش احوط ٣ تعدد ٤ است س استنجاء بسنگ و نحو آن عددش چند است ج باید سه عدد باشد اگر چه بکمتر از آن زایل شود س هرگاه محل به سه عدد پاک نشود چه کند ج اینقدر زیاده استنجاء کند تا پاک شود س هرگاه سنگی سه پهلو باشد یا کرباسی ده تهه ضرب گوشه تا یک پهلوی آنرا استعمال کند کفایت میکند یا نه ج اقوی ٥ عدم کفایت ٦ است س آیا استنجاء بغیر آب زایل نمودن عین نجاست کافیست یا نه ج بلی کافیست در اجزاء ریزه که بعد از دقت نظر ماندن آن معلوم میشود ضرر ٨ ندارد س آیا معتبر است پاک بودن جسمیکه بآن استنجاء میکند یا نه ج بلی اگر چه بشستن آن باشد و جایز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از پوست میته مثلا و هرگاه استعمال کند متعین میشود شستن محل را با آب و استعمال سنگهای پاک و امثال آن بعد از این کافی نخواهد بود س جایز است استنجاء باستخوان و سرگین یا نه ج جایز نیست و احوط عدم حصول طهارت است نیز و جایز نیست ایضا استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد مشرفه و اوراق کتب شرعیه و پارچه از جامه کعبه معظمه و نحو آن و گاه میشود که در بعضی از صور موجب کفر میشود س اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محل پاک ٩ میشود یا نه ج بلی پاک میشود س کیفیت و آداب و سنن متخلی را بیان فرمایید ج مستحب است که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارد و در بیرون آمدن پای راست را و سنت است بسم الله گفتن و طهر از آنچه که در اخبار وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن

١ احوط شستن بآب است در تمام صور زائله چه حیضیان ح ع
٢ یا اینکه زبر شود محمد تقی
٣ اگر اجزاء صدق استنجاء خارج نباشد تعدد لازم نیست ع مد ظله
٤ و اقوی کفایت یکدفعه است حسن مد ظله
٥ بلکه اقوی کفایت است م دام ظله
٦ بلکه احوط است حسن مد ظله
٧ لکن اگر منتقل بمحل دیگر نشود مثل اینکه بخرقه یا رطوبت اگر محل را مسح کند خرقه متأثر شود طهارت آن محل اشکال است ع مد ظله
٨ آنچه بدقت نظر دیده شود ضرر نداشتن آن مشکل است بلی اثریکه بحسب عادت بغیر آب منفصل الزوال است ضرر ندارد م ج
٩ بلکه پاک نمیشود بنا بر احوط محمد تقی

نزد استنجا س مکروهات در حال تخلی را بیان فرمائید ج مکروه است نشستن متخلی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محل افتادن میوهها و قافله انداز و در رهانها و رو بآفتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در آب چه ایستاده و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص بشود و خوردن و آشامیدن در حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجا کردن بدست راست و دست چپ اگر انگشتری در آن باشد که نقش از اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر خداوند و خواندن آیة الکرسی و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلی میان قبرها میان قبور نمودن و زیاد نشستن در خلاء و با خود داشتن نقره سکه دار مگر آنکه بسته باشد س آیا آبیکه در حال استنجاء از محل جدا میشود پاک است یا نه ج بلی پاک است و فرقی نیست ما بین غساله استنجاء از غایط و بول س آیا جایز است باب استنجاء وضوء و غسل بایند ج جایز نیست اما ازاله نجاست بآن میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت آب غساله استنجاء دو چیز اول آنکه متغیر بنجاست در بو و رنگ و مزه بنجاست نشده باشد و اجزاء نجسی که در زمان استنجاء با آب از محل جدا می شود آبرا نجس نکند[1] مگر آنکه آبرا متغیر نماید دوم نجاستی از خارج باو نرسیده باشد و از این قبیل است نجاستی که از محل متعارف تعدی کرده باشد س اگر غایط از مخرج تعدی نکرده لکن در وقت استنجاء با سنگ و کلوخ تعدی کند چه صورت دارد ج اگر در غالب بغیر همین نحو استنجاء میسر نباشد دور نیست که تعدی ضرر نداشته باشد و الا مشکل است س آب طاهر هرگاه مشتبه شود بنجاست آیا رافع حدث و خبث هست یا نه ج رافع خبث است باستعمال[3] هر دو آب و رافع حدث[2] است بطریق مذکور در باب وضوء س اگر مشتبه شود آب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث هست یا نه ج رافع خبث نیست مگر اینکه مکرر کند عمل را و اما در رفع حدث احوط[4] اقتصار بر صورت انحصار است س اگر مشتبه شود آب مباح با آب غصبی چه صورت دارد ج جایز نیست

1 بشرط آنکه متغیر نباشد و احوط استهلاک است م ج

2 در رفع حدث مطلقا اثری ندارد و با انحصار هم متعین است علی الاظهر م ج

3 در رفع حدث بتکرار خبث رفع میشود مطلقا محلّت

4 بلکه اقوی م ج

استعمال



استعمال آن در صورت انحصار[1] س آیا واجب است در قطع مجرای بول مسح
مالیدن یا نه ج واجب نیست مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بمذی
یا وذی شود که در اینحال باید دست بمالد تا علم بازالهٔ آن بهم رساند و احوط[2] در[3]
صورت شک در خروج مذی یا وذی دست مالیدن[4] است س آب قلیل
مطلق بمجرد ملاقات نجس متنجس میشود یا نه ج بلی نجس میشود بمجرد ملاقات بنجاست
مگر آب ابریق و بخوان در حال ریختن بر چیز نجس و جز شیکه متصل است بجزء وارد
بر نجس در حال ورود بشرطیکه ورود بطریق تسنیم باشد یا تشریح شبیه بتسنیم
س آب کر اگر متغیر شود در رنگ یا بوی یا طعم آن بملاقات چیزیکه در آن عین
نجاست باشد نجس میشود یا نه ج بلی نجس میشود بشرطیکه تغییر از نجاست
باشد نه از متنجس س آیا استبراء کردن بعد از بول یا بعد از خارج شدن
منی واجب است یا نه ج واجب نیست بلکه مستحب است لکن خاصیت آن آنست
که اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبراء[5] کرد و رطوبت خارجه که مشتبه
شود و معلوم نباشد که بول است یا غیر آن پاک است و ناقض طهارت نیست
بخلاف رطوبتیکه پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببول است مگر آنکه یقین
نماید که از بول چیزی در مخارج آن باقی نمانده بود پس در اینحال آنچه بیرون
بیاید پاکست س بلل مشتبهی که از دبر آید یا کسیکه در خواب است پیش از
استبراء بیرون بیاید پاک است یا نه ج محکوم بنجاست[6] است و فرقی نیست
در اشتباه حال بلل آنکه اختیار نماید و تشخیص ندهد یا آنکه متمکن از اختبار
آن بواسطهٔ تاریکی یا غیر آن نشود س آیا استبراء ساقط است در حق
کسیکه بسبب یا در حرکت نمودن و طول زمان قاطع شود که در مجاری بول چیزی
باقی نمانده است یا نه ج سقوط آن بعید نیست[7] س کسیکه حشفه
او را بریده باشند استبراء از آن ساقط است یا نه و بر فرض عدم سقوط بچه نحو باشد

استبراء

[1] یعنی در صورت محصور بودن اطراف شبهه ع مد ظله

[2] بلکه اقوی م ح

[3] اگر احتمال با لغیت آن بمحل از رسیدن آب بمحل نجس متعین است دست مالیدن تا یقین کند اسبعهمانعی ع مد ظله

[4] ترک آن جایز است محمد تقی

[5] استبراء بعد از خارج شدن منی بخرطات و دست کشیدن فقط در اینمطلب اثر ندارد بلکه باید بعد از خروج منی استبراء ببول نماید بعد از آن بخرطات دست کشیدن و چنانچه بول ننماید بعد از خروج منی و اشتباه شود در رطوبت خارجه باید غسل نماید و حکم منی دارد و وضو بعد از غسل لازم نیست بنا بر اقوی و اگر بول نماید و استبراء بخرطات ننماید و وضو بگیرد غسل واجب نیست و آن رطوبت مشتبه حکم بول دارد محمد تقی

[6] محل تامل است س ن مد ظله

[7] بلکه قوی است اگر بعد از آن رطوبت مشتبهی ببیند معلوم باشد که از بقیه بول در مجرا نیست بلکه مردد باشد بین بولیکه از منبع نازل باشد و غیر بول محکوم بطهارت است ع مد ظله

استبراء نماید و آیا شرط است در استبراء مباشرت خود شخص یا نه بلکه بفعل غیری نیز حاصل میشود ج استبراء ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکرشرا بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او ثابت است بلی اگر حشفه را بریده باشند بدلِ فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه دفعه مینمودند که فشار میدهد و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن ما بین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبرا حاصل میشود س اگر کسی بول کند و بعد وضوء بسازد و بعد از مدتی یکساعت که و بعد از وضوء بللی ظاهر شود نداند که بول است یا غیر آن و شک دارد که آیا استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد ج حکم کند که بول است مثل غیر مستبری پس وضوء باید بسازد و نماز را بعمل آورد و هم چنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشتبه ظاهر شود بالجمله در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است س استبراء در حق زنان نیز ثابت است یا نه ج استبرا در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را طرف عرض فشار دهند و بلل مشتبه خارجه از ایشان پاک است مطلقا و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را نماید س کیفیت استبراءِ از بول را بیان فرمائید ج استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از آن سه قسم این است که از دمِ سوراخ مقعد تا بیخ تخمها سه دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه در میان فاصل مجرای ذکر داخل شود و بعد انگشتِ بزرگ پشتِ ذکرها و انگشتِ وسط را زیر قضیب بگذارد و بقوت سه مرتبه از زیر تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا آنچه در میان آن مجرا باشد حرکت نماید بعد از آن سه دفعه حشفه را فشار داده آنرا مانندِ دوشیدن بقوت بکشد تا هرچه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید س امور یکه واجب است وضوء از برای آنچند چیز است



ج چهار چیز است اوّل نماز واجب و در حکم است اجزاء منسیه و سجود سهو و نمازهای احتیاط دوّم طواف واجب است شرط است وضوء در صحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضوء در صحت هر نماز مستحبی نیز سیّم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثلاً در اوردن آنچنانکه کافرها از مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبهه آن و الحاق اسماء انبیاء و حضرت سیدة النساء و ائمه علیهم السلام بآن خالی از قوت نیست و احوط ترک مس اسماء ملائک است نیز چهارم نذر و عهد و قسم س موجبات و مبطلات وضوء چند چیز است

ج دوازده چیز است اوّل بول دوّم غائط سیّم ریح چه با صدا باشد یا بیصدا پس ضرر ندارد بادیکه از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مشتبه که بیرون بیاید از حشفه در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه نهم استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه دهم حیض یازدهم نفاس دوازدهم مس میت علی الاحوط و امّا جنابت اگرچه ناقض و شکننده وضوء هست لکن موجب غسل فقط است و بآن غسل نماز و نحو آن ابعاد مباح و بدون وضوء و امّا در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت اگرچه لازم است غسل و لکن بغسل تنها نماز نمیتوان کرد بلکه وضوء نیز از برای نماز بگیرد و چی باید عنز مرتّب و احتیاط در آن س آیا واجب است تقدیم وضوء بر اغسال مزبوره یا آنکه مخیر است در تقدیم و تاخیر ج وجوبش معلوم نیست اگرچه احوط است س آیا مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج مدار بر علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضوء و اعاده کردن است س حقیقت وضوء را تفصیلاً بیان فرمائید ج حقیقت وضوء شستن رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است امّا رو پس واجب است شستن آن بحسب طول از اول رستنگاه

علی الاحوط سن مدظله

لکن معلوم نیست بلی احوط است سن دام ظله

بلکه احتیاط مطلقا محقق

بلکه اظهر عدم وجوب است مدظله

موی

موی سر تا باخر زنخ و بحسب عرض انقدر است که فرا گیرد انرا انگشت بزرگ و انگشت میانی
و هر چه داخل در این حدود باشد شستن ان لازمست و انچه بیرون باشد واجب نیست
خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که ان اخر شقیقه است بلی لازم است داخل نمودن
قدری از خارج حدود تا بیقین بشستن تمام روی حاصل شود بلکه اندکی از باطن
دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل چشم از بواطن محسوبست و شستن
ان لازم نیست و مدار در رستنگاه موی و درازی انگشتان بر مستوی الخلقه است و واجبست
که در شستن شروع باعلا نماید و هرگاه اب بریزد و خود از پایین ببالا اجاری سازد و
در نیت خود قرار داد که اول شستن روی از اول سرازیر شدن اب از اول پیشانی باشد
وضو صحیح است و همچنین بی‌عیب[1] است[2] هرگاه تمام روی را یکجا در حوض و مانند آن
فرو کند لکن در قصد خود ابتداء روی را اول شستن قرار دهد و مابقی را در عقب ان
و واجب نیست شستن بشره که موی ریش انرا پوشانیده باشد مگر موی تنکی که بشره
از زیر ان نمایان[3] است در اینحال لازم است شستن و حکم ابرو و مژه حکم ریش است در
شستن دوم واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان بازو و دست
است و محل جمع شدن این دو استخوان باید شسته شود بلکه لازم است داخل نمودن
چیزی از بازو تا بیقین بشستن تمام مرفق حاصل شود و واجبست ابتداء نمودن بشستن
مرفق بنحویکه در ابتداء شستن روی ذکر شد و همچنین لازم است شروع نمودن از بالای
مرفقها اینکه سرازیر بشوید و هرگاه عکس نماید وضوء باطل است و کسیکه بعضی از دست
او را بریده باشند اکتفاء مینماید بانچه که باقیمانده از ان و هرگاه از مرفق بریده
باشند که چیزی از ان باقی نمانده باشد اکتفا مینماید بشستن سایر اعضاء و بهتر
انستکه تمام بازو را بجای دست بشوید و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا
انکه زیاده بر خلقت اصلیه انگشت داشته باشد یا انکه گوشت زایدی بر دست او روییده
باشد همه را میشوید و احوط شستن موی دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن

[1] اینجور که ظاهر عبارت مشکل است مگر بجبر کنی ولو در اب که عرفا شستن از بالا بپایین نماید ع مدظله

[2] خالی از عیب نیست بلی اگر روی را در زیر اب حرکت دهد که آب جریان بر محل کند و قصد کند شستن از بالا بپایین را بی عیب خواهد بود حسن دام ظله

[3] و صدق احاطه بر بشره نکند هـ دام ظله



اگر از قدر متعارف بلند تر نباشد و اگر چرك ظاهر بشره را گرفته باشد بواسطه
گرفتن ناخن ازاله آن مینماید و واجبست شستن هر یك از دو دستها اینکه باقی
نماند مقداری از آن اگر چه بقدر جای موی باشد س آیا واجبست دفع چیزی
که مانع از رسیدن آب ببشره است یا نه ج بلی ازاله نمودن مانع لازم است یا آنکه
حرکت میدهد آن مانع را از مکان خود تا آب تمام محل وضو را فرا گیرد سیم واجب
است مسح پیش سر بمقداری که در عرف مسح بنامند س چه مقدار مسح پیش سر کافی
است ج آنکه در عرف مسح بنامند و بهتر در غایت مقدار عرض یك انگشت است
و بهتر از آن مقدار عرض سه انگشت است س فرقی هست در مسح مابین مرد و زن یا نه
ج فرقی نیست لکن مستحب مؤکد است برای زنان در مسح وضو بجهت نماز صبح برداشتن
چیزی که سر خود را بآن پوشیده اند و کمتر از این است در آنکه استحباب بجهت نماز مغرب
و مجزیست اوراد و سایر نمازها داخل نمودن انگشت خود را زیر مقنعه و نحو آن س
آیا لازم است مسح نمودن پیشانی را یا نه ج لازم نیست بلکه جایز است بر هر موضعی
که از پیش سر باشد س حد پیش سر چه قدر است ج ربعی است که در پیش سر
واقع شده و سه ربع دیگر عقب سر است و دو پهلوی آن که منتهی شود بحد گوشها س
آیا جایز است سر از زیر مسح کردن و بعکس آن یا نه ج احوط ترك عکس است
س اگر موی در محل مسح دو شده باشد مسح بر آن جایز است یا نه ج اگر از حد
خود که در پیش سر است بیرون نرفته جایز است و هر گاه از حد خود بیرون رفته باشد
یا آنکه او را بر همان موضع جمع کرده باشند مسح بر آن جایز نیست س آیا مسح را میتوان
بظاهر دست نمود یا متعین است بباطن دست ج واجبست بباطن دست س
اگر ممکن نشود بباطن دست بچه مسح نماید ج اکتفا کند بغیر آن از سایر اعضاء دست
و تر شود احتیاط بقدر هم مسح نمودن بپشت دست س آیا جایز است مسح بر چکمه و
جوراب و شبه اینها یا نه ج جایز نیست مگر در حال تقیه هم چنانکه جایز است تقیه

مراد ناصیه است

در سایر افعال وضوء و عمل صحیح است و اگر تقیه بهر یک از شستن پا یا مسح نمودن غیر
بشره حاصل شود احوط بلکه اقوی آنستکه شستن را مقدم بدارد و کسیکه بتواند وضوء
بسازد در مکان خلوتی که تقیه در آن نباشد احوط بلکه اقوی آنستکه در آنجا وضوء
بسازد و تقیه ننماید س اگر بپا بر اعضای مسح هم متمکن نباشد بچه مسح نماید
ج مسح نماید بزراع و ترک نشود احتیاط بتقدیم ظاهر آن س آیا مسح را بآب
خارج از وضوء میتوان نمود یا نه ج نمیتواند س آیا معتبر است خشک بودن
محل مسح یا نه ج بلی معتبر است ولکن اگر رطوبت در محل مسح[1] باشد که آب دست بر آن
غالب باشد بر وجهیکه مسح برطوبت ماسح بعمل اید ضرر ندارد س کسیکه عضو را
با دتماس در آب فرو برد آیا میتواند با نعضو مسح نماید یا نه ج هرگاه در حال فرو بردن
بآب قصد شستن آن بجهت وضوء کرده باشد و هم چنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب
قصد شستن کرده باشد مسح بآن جایز نیست[2] و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال
بیرون آوردن از آب مسح بآن بیعیب است س هرگاه آنچه در دست از بقیه رطوبت آب
وضوء بود بخشکد بجهت فراموشی از مسح یا سایر عذرها چکند ج جایز است گرفتن
آب از سایر عضوها بجهت مسح نمودن بآن و بهتر تقدیم داشتن آب ریش و ابروها است
بشرطیکه از حد خود بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضاء بخشکد دوباره وضوء
بسازد س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتی که بتواند بآن مسح نمود بجهت گرمی هوا
یا غیر چه باید کرد ج بهتر آنستکه در آخر وضوء مسح نماید بآب خارج بعد از آن هم
تیمم نماید و بهتر از این هم آنستکه اول مسح نماید بهمان حالتی که دارد بعد از او بآب خارج
بعد از آن تیمم نماید چهارم واجب است مسح پشت پاها از سر انگشتان تا
بکعبین در طول بوجهیکه از او چیزی باقی نماند بلکه بهتر[3] تا بند پا[4] است و از عرض بقدر
مسمی کافیست اگر چه بقدر عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این تمام باطن دست
مسح نمودن از سر انگشتان تا بر بند پا است س آیا واجب است که مسح پاها را از

[1] باید در محل مسح نداوت آب هم نباشد بلی نمناک بودن ضرر ندارد م ق

[2] مگر آنکه بعد از آن عضو را در وضوء اعمال کند ع مدظله

[3] و احوط ترک نکردن آنست ع مدظله

[4] احوط است لزوماً س مدظله



سر

سر انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس میشود ج احوط[1] بطریق متعارفست س
خشک بودن اعضاء وضوء قبل از وضوء شرط است در صحت وضوء یا نه ج شرط
نیست ولکن بهتر خشک بودنست س عضو بدنرا در باران نگاهداشته جهت شستن
برای وضوء یا غسل آیا جایز است و صحیح است یا نه و وضوء و غسل باین حاصل میشود یا نه
ج بلی صحیح و جایز است در اینحال و حاصل میشود غسل و وضوء لکن در وضوء باید
مسح سر و رجلین با آب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود آب وضوء با آب باران
جدید که اگر واقع شود فاسد است س تکرار در مسح موجب بطلان وضوء است یا نه
ج ضرر ندارد خصوصا اگر بجهت رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی ولکن
موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در وضوء یعنی بنحویکه بعض اعضا را
بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی آیا جایز است یا نه ج بلی جایز است
س مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست چپ و پای چپ را بدست راست جایز
است یا نه ج احوط مسح سر و پای راست بدست راست و مسح پای چپ است بدست
چپ س اگر محل مسح رطوبتی داشته باشد ولکن بطوریست که رطوبت ماسح غالب
است بر ممسوح چه صورت دارد ج اگر رطوبت ماسح غالب مؤثر باشد بر ممسوح
عیب ندارد[2] والا فلا س جایز است اتیان بصلوة واجبه و مندوبه بهر وضوء و غسل
مستحبی یا نه ج جایز است بهر غسلی که رافع حدث است مثل غسل جنابت قبل از دخول
در وقت و همچنین جایز است بهر وضوی مستحبی که رافع حدث باشد س وضوء را
پیش از وقت میتوان بجای آورد که بآن وضوء فریضه حاضره را بعمل آورد بدون
بودن نماز قضاء بر ذمه یا نه ج بلی میتواند اگر وضوء مستحبی[3] بجا آورد س اگر کسی
بعد از فراغ از غسل یا وضوء شک کند که آیا آب مشتبه بنجس و مضاف بوده یا نه چه صورت
دارد ج وضوءش صحیح است س شرایط وضوء و آنچه در آن معتبر است بیان
فرمائید ج شرایط وضوء چند چیز است اول نیت و آن در وضوء و غیر آن

[1] والاقوی جواز عکس است ع

[2] گذشت که نمناک بودن ضرر ندارد ملا غیر م ح

[3] یعنی بقصد بودن بر طهارت یا بقصد بجا آوردن عمل مستحبی که طهارت شرط صحت یا کمال آنست ع
نظر

عبادتست از قصد نبوی عمل و معتبر است در آن اینکه اتیان بآن نماید بعنوان فرمان
برداری خداوند عالمیان س آیا نیت مقارن شستن روی نماید یا پیش از آن ج
نیت که عبادتست از دواعی است علی الاقوی محل معینی ندارد هر وقت حاصل شود و
تمام عمل را بآن بجا آورد کفایت میکند س اگر کسی قصد تجدید نماید در وضوء
و حال آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضوء و حال آنکه محدث نیست
چه صورت دارد جواب اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد[1] و وضویش صحیح است و
بهتر آنست نو وضوء را بشکند و وضوء دیگر بگیرد بقصد رفع حدث دوم واجبست
ترتیب است باینکه اول تمام رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را
و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ
است بر پای راست و احوط تقدیم[2] پای راست است بر چپ س هرگاه کسی فراموش کرده
شستن عضو سابق را و لاحق را شست مثلا اول دست چپ را شست بعد دست راست را
چه کند ج عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالاة معتبره بر هم نخورده باشد و
اگر بهم خورده باشد وضو را از سر بگیرد س اگر تمام اجزاء وضوء در آب باشد یا زیر
باران و هر یک را بقصد وضوء در آب حرکت دهد آیا صدق شستن وضوء مینماید
یا نه ج بلی صدق[3] شستن مینماید و وضوء صحیح است و باید بعد از حرکت دادن رو
بقصد وضوء دست راست را بقصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را ولی مسح
در این صورت که آب باقی مانده در دستها آب خارج است صحیح نیست و رعایت صحت مسح
با آنست که غسل کف دست چپ را بنحو مذکور ننماید بلکه بعد از بیرون آوردن از آب آنرا
بدست راست بشوید س آیا ترتیب در میان اجزاء اعضاء هست یا نه ج بلی
واجبست ترتیب و باید مقدم ندارد جزء پائین را بر جزء اعلا که محاذی آنست سیم
واجبست موالات بمعنی[4] در پی بجا آوردن اعمال آن بنحوی که در زمان شروع در عضو
لاحق عضو سابق باعتدال هوا و احوال نخشکیده[5] باشد پس هرگاه بجهت زیادتی گرمی

[1] والاولی شستن مد ظله

[2] اقوی جواز مسح هر دو است بیکدفعه محمد تقی

[3] بمجرد حرکت دادن عضو بدون آنکه شستن از اعلا باسفل صدق کند صحیح نیست ظاهرا ع مد ظله

[4] ظاهرا کفایت میکند در مقام موالات باقی ماندن رطوبت در یکی از اعضاء وضو ع مد ظله

[5] بلکه تمام اعضاء سابقه ه مد ظله

هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سایر اسباب بخشکد وضو صحیح است اگر همه را بدون فاصله بجا آورده باشد والا احوط استیناف است س هرگاه بجهت سردی هوا و بخار در عضو سابق اثر باقی بماند و بدانیم که اگر هوا معتدل میبود هر آینه خشک میشد در اینصورت دوباره بجا آوردن لازم است یا نه ج احوط[1] اگر نگوئیم اقوی[2] استیناف است س در حین شستن دست چپ دست راست خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است و احوط دوباره گرفتن وضو است س هرگاه اعضاء وضو خشکیده باشد اما در ریش که از حد رو گذشته رطوبت باشد آیا موالات معتبره در وضو بهم خورده است یا نه ج محل اشکال است احوط اعاده وضو است چهارم واجبست که با قدرت و تمکن خودش وضو بگیرد و همینکه در عرف نگویند خود وضو گرفت وضو باطل است و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت را یا بعض آنرا بعمل آورد یا دیگری بعمل بیاورد طهارت را یا بعض آنرا کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضو بشرکت غیر بشود یا نشود س هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوی خود را بگیرد چه کند ج باید در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشکیدن اعضا در این حال خشک شدن اعضاء وضو گیرنده است نه وضو دهنده و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است اگر بعضی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفاً و وضو دهنده بمنزله آلت باشد پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین آب دریا باشد یا آب برف باشد یا آب باران باشد یا نه س هرگاه چیزی در میان آب بریزند مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در اینحال میتوان گرفت یا نه ج هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست سؤال آیا با آب قلیان میتوان وضو گرفت یا نه و رفع حدث هم میکند یا نه

[1] اقوی عدم وجوب استیناف ع

[2] اقوی صحت است مد ظله

ج بلی در هر حال جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد س آیا
وضوء با آب مشتبه بمضاف صحیح است یا نه ج احوط[1] اقتصار بر صورت انحصار است
و صحیح است که هر دو وضوء بگیرد ششم آب وضوء باید غصبی[2] نباشد یعنی مباح باشد
که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا فحوی یا شاهد حال باشد و بهتر در شاهد حال
اقتصار بعلم است س آیا از نهرهائیکه در منازل و راههای اسفار و غیر آنها است
وضوء گرفتن چه صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهتی[3] ظاهر نشده باشد
وضوء صحیح است و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا غایبان مضر نیست س اگر
کسی سهواً یا جهلاً با آب غصبی وضوء بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن
آب را ضامن است هفتم آب وضوء نجس نباشد پس اگر وضوء بگیرد با آب نجس باطل
است مطلقاً بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت وضوء گرفت بدون عذر حرام خواهد
بود س هرگاه شخص با آب نجس سهواً یا جهلاً یا نسیاناً یا غفلةً وضوء گرفت چه صورت دارد
ج باطل است و بر این تقدیر فرقی هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف[4]
ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا
طول کشیدن یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از
مفارقت او متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن او متضرر شود و این
شرط و شرط سابق بر اینکه آب حلال باشد از شرایط علمیه است نه از شرایط وجودیه
باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضر نخواهد بود نهم آب غساله استنجاء نباشد
هر چند غساله پاک باشد و شرایط آن در بحث غساله نجاسات گذشت دهم آب
وضوء مشتبه بنجس نباشد س اگر متمکن نباشد مگر از این دو آب که مشتبه بنجس است
تیمم کند یا بیکی وضوء بسازد و بعد با دیگری موضع وضوء را بشوید و وضوء بگیرد و
نماز کند ج اگر ممکن[5] باشد حفظ غیر مواضع وضوء از نجاست با تطهیر آن ولو بعد

[1] بلکه اقوی م ح

[2] و شبهه غصبی نباشد محمد

[3] بلکه مطلقاً در انهار کبار محقق

[4] باین معنی که اگر خوف ضرر نداشته باشد هر چند در واقع مضر باشد وضوء صحیح است عیب ندارد ع م ظله

[5] اگر هر دو آب قلیل باشد اقوی لزوم تیمم است با ریختن هر دو آب علی الاحوط بل اگر آب ثانی کر باشد ممکن است که با آب اول وضوء بگیرد و با آب ثانی که کر است تطهیر کند و وضوء بگیرد

دو آب پس یا بیکی وضوء بگیرد و با دیگری تطهیر نماید ثم وضوء بگیرد و تیمم نماید و الّا اکتفا
کند به تیمم تنها س هرگاه چیزی بیکی از این دو آب ملاقات نماید پاک است یا نه ج
محکوم بطهارتست [1] یازدهم واجبست که محل وضوء پاک باشد از نجاست هرگاه آب بریزد
و جاری شود از محل وضوء بقصد وضوء و طهارت از غسل وضوء باطل است دوازدهم
واجبست [2] مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد س هرگاه از روی جهل
یا سهو در محل غصبی وضوء گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد آیا وضوی چنین کسی
صحیح است یا نه ج بلی صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة المثلی بدهد او تعلق
میگیرد اگر عرفاً بگویند که عوض دارد سیزدهم [3] واجبست که محل ریختن آب وضوء اگر
منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در آن صحیح است اگرچه فعل
حرامی را در آن مرتکب شده مگر آنکه وضوء گرفتن علت تصرف در آن محل بوده باشد
س شخص متوضی یعنی وضوگیرنده بمکانیکه ایستاده و میخواهد وضو بگیرد غصبی است
ولکن هوای آن مکان مباح است وضویش صحیح است یا نه ج وضو گرفتن در چنین محل
مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب انشاء
الله تعالی وضویش صحیح است [4] س غسل در حمام غصبی با وجود بودن حمام مباح صحیح است
یا نه ج غسل فاسد است اگرچه آب آن حمام غصبی مباح باشد س هرگاه از زمین
غصبی آب مباح را بردارد و در جای مباحی وضوء بسازد یا غسل کند چه صورت دارد
ج انشاء الله تعالی عیب ندارد وضوء و غسلش صحیح است [5] س هرگاه در زمین
غصبی آب بارش جمع شود و از آن آب بردارد بجهت دفع حدث یا دفع حدث بآن میشود یا نه
ج بلی دفع حدث بآن میشود س فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهائیکه تیمم
بر آن جایز است یافت شود آیا بیش تکلیف او ساقط است یا نه یا آنکه باید اتیان بصلوة
نماید بلا طهارت و بر تقدیر سقوط قضا لازم است اگر وقت بگذرد و واجد احد طهورین
شود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف ساقط نباشد باز حکم ملزوم قضاء است یا نه ج

[1] مگر آنکه حالت سابقه آنها نجاست باشد پس ملاقی هر یک از آنها محکوم بنجاست است س دام ظله

[2] حکم ببطلان بمجرد مغصوب بودن مکان محل اشکال است ع مد ظله

[3] ظاهراً با انحصار و عدم انحصار در هر دو صورت وضو باطل است فرق این است که با انحصار تبدیل بتیمم میشود و با عدم انحصار واجب است وضوء در غیر آن محل ع مد ظله

[4] هرگاه عرفاً صدق تصرف وضو گرفتن نکند صحیح است

[5] یعنی بعد از رفتن و برداشتن آب وضو و غسلش محکوم بصحت است هرچند رفتن در آن محل فعل حرام است ع مد ظله

۱ج ۲

احوط اینست که بهمان حالت نماز کند ولازمست قضاء از انها بعمل آورد با طهارت س احکام جبایر وا مفصلاً بیان فرمائید ج جبایر عبارتست از شکسته بندی که او را بر محل شکسته و مانند آن می بندند لکن حکم دوا همه مقام منحصر بان نیست بلکه شامل آن کهنه هائیرا که بر جروح مانند زخم شمشیر و غیر آن مانند قروح یعنی زخم دمل و شبه ان می بندند بلکه نیز شامل است دوائیرا که از ضماد ات و مانند انها بر عضو بجهت شکستن یا زخم بودن ان بجهت ضرورت میمالند س هرگاه صاحب جبیره بتواند عضو خود را بشوید ببرداشتن جبیره یا رسیدن اب بزیران بفرو بردن بزیر اب یا مکرر ریختن اب بر آن تا آب بزیران برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد ج در اینحال واجبست بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره س هرگاه عاجز از شستن شود و نتواند اب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از ان یا بجهت پاک نبودن عضو یا نبودن امکان تطهیر چه کند ج در اینوقت مسح نماید بر روی جبیره یا اب و مسح برطوبت و تری که دست از بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقیمانده کفایت نمیکند بلکه بهتر مسح با ابست بنحویکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در چنین وقت بعضه مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بهتر انست که قصد هیچیک از شستن و مسح را نکند پس قصد انچه را که در واقع واجب است نماید پس حکم در اینجا بر خلاف مسح سر و پاها میباشد بجهت انکه در انها قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره واجبست مسح بر همان بشره و افضل جمع ما بین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و لازم است مسح نمودن تمام جبیره و وا نگذاشتن چیزی از ان بر حسب امکان بلی انچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل ما بین ریسمان هائیکه بر جبیره کشیده شده پس ظاهر سقوط مسح است بالنسبه بانها و واجب نیست مسح بدست و کفایت میکند هر آلتی که مسح بان حاصل شود اگر چه مسح بدل از غسل باشد س هرگاه در بعضی از اعضاء زخم باشد و بر آن کهنه و شبه آن نباشد چه کند ج با تمکن از شستن او را میشوید و با عدم تمکن از آن مسح



میکند

مسح کنند ج با تمکن از شستن او را میشوید و با عدم تمکن از آن مسح میکنند بر خود بشره
و با نبودن تمکن از مسح آن بجهت نجاست موضع یا غیر آن خرقه بر روی آن گذاشته او را مسح مینمایند
و با تعذر آن احوط جمع ما بین وضوء بشستن اطراف زخم و تیمم است بلکه جمع ما بین وضوء و تیمم
در جمیع صور این مسئله احوط است س هرگاه جبیره نجس باشد و غیر آن هم نباشد که بر
روی آن بگذارد تکلیف چیست ج باید اطراف آن را بشوید در موضع شستن و طرف دیگر را مسح
نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازم است
س هرگاه بر یکی از اعضاء مانعی از رسیدن آب بر آن باشد یا متعذر و یا دشوار
باشد ازاله آن چکنند ج باید مسح بر روی آن نماید و احتیاطا هم تیمم نماید و فرق
نیست در جبیره ما بین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست ما بین
اینکه در تمام عضو باشد یا بعض آن اگرچه بهتر در جبیره محل مسح جمع ما بین وضوء و تیمم است
و نیز فرقی نیست ما بین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا غیر آن پس مسح میکند
بهمان تری آب وضوء که بر جبیره یا مثل آن و معتبر است در جبائر آنکه پاک باشد پس هرگاه نجس
باشد خرقه پاکی بر روی وی گذاشته او را مسح مینماید و احتیاطا هم تیمم نماید بلی معتبر
نیست در جبائر بجهت صحت وضوء اینکه نماز در آن جایز باشد پس جایز است درباره مردان
مسح بر جبیره از حریر و جامه از طلا بلی معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب
باشد استعمال جایز نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح خرقه
که بر روی آن گذاشته شود و بدانکه وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر
و تمکن از وضوی صحیح هرچند وقت وسعت اعاده عمل داشته باشد و احوط [1] اعاده وضوء
است بجهت عمل دیگر خصوصا اگر در اثناء آن حدث برطرف شود [2] **در بیان احکام**
شکوک متعلقه وضوء س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضوء داشته باشد
تکلیفش چیست ج باید وضوء بسازد س اگر کسی یقین در وضوء دارد و شک در
حدث چه صورت دارد ج بنا را بر طهارت گذارد س اگر کسی یقین هم بحدث و هم

[1] وجوب اعاده در اینصورت خالی از قوت نیست م ع دام ظله

[2] این احتیاط ترک نشود م ع

بوضوء

بوضوء دارد و شک دارد که آیا حدث مقدم است یا وضوء حکمش چیست ج باید وضو بسازد[۱] مطلقا س اگر کسی بعد از نماز شک کند که آیا وضو داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد ولکن از برای نماز بعد وضوء بسازد[۲] س هرگاه در اثناء عمل شک در طهارت خود بکند ج احوط اتمام عمل و استیناف است با طهارت جدیده[۳] س هرگاه بعد از وضوء یقین کرد که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید بکند ج اگر موالات برهم نخورده آن جزء و ما بعد آنرا بعمل میآورد و وضو صحیح است و هرگاه موالاة معتبره بهم خورده وضو را از سر میگیرد س هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید در عضو سابق چه کند ج برگردد بسوی سابق و آنرا بجا بیاورد با مراعات موالات و ترتیب و سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شک است فرقی نیست ما بین شک در اجزاء و شک در شرایط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شک نماید یا نیست تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از اینها حجت نیست و کثیر الشک اعتباری بشک او نیست س هرگاه موضع وضوء یا غسل را شخص نجس میدانست بعد از وضوء یا غسل شک دارد که ازاله نجاست کرده یا نه ج وضوء و غسلش صحیح است فاما برای بعد تطهیر نماید و بهتر است که این وضوء و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده اعاده کند س هرگاه کسی صاحب حدث مستمره باشد چه بول و چه غایط و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست ج مراد بحدث مستمر حتمی است که اگر بخواهد در اثناء نماز چیزیرا که از آن صادر میشود تجدید طهارت کند حرج شدید لازم آید و هرگاه شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان زمانی آرام باشد که در آن بتوانند تحصیل طهارت نمایند نماز را بجا آورد انتظار آن زمان را بکشد و اگر نباشد زمانی برایشان که وسعت طهارت و نماز را بجا آورد لیکن متمکن از این باشند که بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورند یا منفی که در هر جائی از نماز که حدثی رو بداد طهارت را تجدید کنند و از همانجا که باقی[۵] مانده نماز را تمام کنند پس همان نحو وضوء میسازند و بنا میگذارند از موضع رو دادن حدث

[۱] جدیداً نه تاریخ حدث را داند نه طهارت

[۲] اگر تاریخ طهارت معلوم باشد بنا را بر طهارت گذارد سن[؟] مد ظله

[۳] مگر آنکه یقین سابق بوضو داشته باشد ه مد ظله

[۴] ملکه حجت است محرمت[؟]

[۵] و اظهر عدم وجوب تجدید وضوء است در اثناء بلکه عدم جواز است در صورت احتیاج بفعل کثیر بلکه اقوی جواز اتیان بصلوة متعدده است بوضوء واحد مادامیکه محدث نشود بحدث دیگری ع مد ظله



واحوط در اینحال انستکه نماز را بوضوء اول تمام کند و بعد از ان عمل مذکور را بجا اورد
واکر زمان بر وسعت اقل واجب نماز که عبارتست از ایماء و یک تسبیحه باشد در هر رکعتی
داشته باشد احوط[۱] اتیان انست بعد از نماز تا مدار الافعال و با متمکن نشدن بدون عسر و
حرج از تجدید وضوء بقسمیکه ذکر شد هر چند پی در پی امدن حدث وضوء میسازند از برای
هر نمازی و بدون تاخیر نماز را بجا میاورند و حدث صادر در بین نماز معفو از ایشان است
و واجب است بر مسلوس انکه پاره از کهنه یا کیسه یا نحو ان بخود به بندد تا نجاست تعدی
بجامه و بدنش نکند و اما مذی و وذی و ودی و ناخن کرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها
از چیزها انکه غیر شیعه از اسباب ناقض وضوء دانسته اند پس هیچ یک از اینها ناقض وضوء
نیست بلی مستحب است تجدید وضوء با امدن مذی و ودی بدال مهمله س سنن وضوء را
اجمالا بیان نمائید ج مستحب است در وضوء کذاشتن ظرفیکه از ان وضو میسازد در
طرف راست خود و این در ظرفی است که بتوان از ان بدست اب برداشت هر چند دست ان شل
باشد و مستحب است اب برداشتن از ظرف بدست راست اکر چه بجهت شستن ان باشد و بسم
الله کفتن در اول ان و هر کاه دست را باب کذارد بکوید بسم الله وبالله اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین و خواندن دعا انکه وارد شده در هنکام تسمیه در
اول وضوء و شستن دستها از زندین بنا بر اظهر پیش از داخل کردن دستها در ظرفیکه
از ان اب بر میدارد و زند مفصل کف دستها و ساعد است و در وضوء از حدث بول و
خواب یکدفعه میشوید و از غایط دو مرتبه میشوید و مستحب است[۲] مضمضه و استنشاق و
هم چنین مستحب است خواندن دعاها انکه هنکام مضمضه و استنشاق وارد شده و هم چنین
خواندن دعاها انکه در شستن روی و دستها و مسح سر و پاها وارد شده و مستحب است از
برای مرد ابتداء نمودن بظاهر ذراع در شستن اول و بباطن ان در شستن دوم و مستحب است
برای زن عکس ان و مکروه است استعانت جستن بغیر در ریختن اب بدست و نحو ان و
هم چنین در سایر مقدمات قریبه وضوء و افضل انستکه باقی بکذارد اب وضوء را بر محل

[۱] از این احتیاط هیچ نحو است مد ظله

[۲] هر یک سه مرتبه مد ظله

واز

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نشسته بود با محمد حنفیه حضرت فرمود یا محمد از برای من ظرف آبی بیاور که وضوء بسازم
بجهة نماز محمد ظرفرا که آب در آن بود حاضر ساخت بعد حضرت بدست راست آب بر دست
چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً
پس استنجا کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي وَاعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ
پس مضمضه فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ
وَشُكْرِكَ پس استنشاق فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي رِيحَ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَ
اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَيْحَانَهَا وَطِيبَهَا پس رو را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ
بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس دست
راست را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي
وَحَاسِبْنِي حِسَاباً يَسِيراً پس دست چپ را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي
وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ
پس مسح سر بجا آورد و فرمود اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ وَعَافِيَتِكَ
پس مسح پا را کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ
وَاجْعَلْ سَعْيِي فِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي پس سر بر داشت و نگاه کرد و بمحمد گفت یا محمد هر که
وضو بسازد مثل وضوی من و بگوید مثل گفتهٔ من میافریند خدای تبارك و تعالی از
هر قطرهٔ فرشته که تسبیح و تقدیس و تکبیر خدا کنند و مینویسد خدای عز و جل ثواب آنرا
بجهت او تا روز قیامت و هر گاه مکلف از وضوء فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و بعضی گفته اند سه مرتبه سورهٔ مبارکهٔ انا انزلناه را بخواند و در حدیث وارد است که هر که
بخواند بعد از تمام وضوء انا انزلناه را و بگوید اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ
الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِكَ نمیگذارد بر او گناهی را مگر اینکه محو مینماید
جناب اقدس الهی و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که فرمود آنحضرت که هر مرد

مؤمن



مؤمنی که بخواند در وضویش انّا انزلناه را بیرون میاید از گناهان مثل روزیکه از
مادر متولد شده باشد و ظاهر آنستکه یکمرتبه بوده باشد کافیست و بهتر آنستکه بگوید
اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ اَللّهُمَّ اجعَلنی مِنَ التَّوّابینَ وَاجعَلنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ ۲ اَللّهُمَّ
اِنّی اَسئَلُكَ تَمامَ الوُضوءِ وَتَمامَ الصَّلوةِ وَتَمامَ رِضوانِكَ وَالجَنَّةَ و مستحب است که مقدار
آب وضوی یك مُدّ بوده باشد و آن چهار یك صاع است س کیفیت اغسال واجبه و
مستحبه را بیان فرمایید جواب اغسال بر دو نوع است واجب و مستحب آنکه واجب است
که ببدن مکلف تعلق میگیرد پنج غسل است غسل جنابت و غسل حیض و غسل استحاضه
و غسل نفاس و غسل مس میت و اما غسل اموات که ببدن غیر مکلف تعلق میگیرد پس در
غیر این مقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحبه گاهی بنذر و شبه آن واجب میشود و تفصیل
هر یك از اغسال واجبه میاید س سبب جنابت چه چیز است بیان فرمایید ج
دو چیز است اوّل بیرون آمدن منی از موضعیکه عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته
خواه عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص باصل خلقت و باشد یا بامر عارضی از
مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر آن باختیار
باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگرچه بقدر ذرّه باشد و در حکم منی است خروج بلل
مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی
خصوصاً پائین تر از پشت یا از سوراخی در قضیب یا در زیر تخمها بیرون آید و خنثی غیر مشکل
حکم آن واضح است و خنثی مشکل جنابت آن متحقق میشود به بیرون آمدن از هر دو سوراخ
آن یا سوراخی که عادت بیرون آمدن منی از آن قرار گرفته و در غیر این دو صورت
مشکل است احتیاط ترك نشود دوّم جماع است و آن حاصل میشود بغایب شدن حشفه
در قبل و دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت در هر دو حاصل میشود هرچند منی
بیرون نیاید و جنابت بوطی میت و حیوان و موطوء شدن نیز برای آن اشکال است و
همچنین است وطی ذکر و وطی خنثی و دخول مقطوع الحشفه و بعض آن پس احتیاط

اقوی وجوب غسل است بخروج منی مط م ع

در مادهای وطی حیوان و قبل خنثی خالی از قوت نیست م ع

در هر ابتدا انزال نشود س منی بچه چیز مشخص و شناخته میشود ج شناخته میشود
منی از سه صفت به سه چیز اوّل شهوت خاصه که غالباً منی در حالت بیرون می آید
دوم جهیدن سیّم سستی بدن پس از بیرون آمدن آن و اقوی[1] اعتبار اجتماع
اوصاف ثلثه است و با وجود یکی از آنها اگر علم بانتفاء آنها و نائی دیگر نباشد ترک نشود
احتیاط بغسل و وضوء بعد از نقض آن لیکن شرط است در اعتبار یکی از اوصاف مذکوره
اینکه علم بانتفاء آن دو وصف دیگر نرساند و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمیر رسش
دادن نموده اند و اقوی خلاف آنست و اعتبار اوصاف مذکوره در زنان مشکل است و
با یقین[2] بمنی بودن غسل واجب است در هر حال و در حال ناخوشی و ضعف بنیه بیکی از
شهوت و سستی[3] بدن حکم بجنابت میشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معاً شرط است
و در بارهٔ زنان شهوت معتبر است و سستی بدن نیز خواه تندرست باشند و خواه بیمار
و جهیدن منی اعتبار ندارد س زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل بر ایشان
واجب میشود و امساک از نوم تا نیمه روز صوم در حق ایشان نیز لازم باشد یا نه ج
بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگرچه بعید است و بر فرض انزال مثل مردانند در
احتلام و وجوب غسل و غیر آن بعینه س بمحض حرکت کردن منی از محل خودش
موجب غسل میشود یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه س استمنا
چه معنی دارد ج عبارتست از طلب نمودن منی از مواد با خروج آن از حشفه پس در این
وقت جنابت محقق میشود س اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب ببیند محتلم شد
و بعد از بیدار شدن اثری نمی بیند آیا واجب بر او غسل یا نه ج غسل واجب نیست
س هرگاه بیرون آید منی مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شک
داشته باشد زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه مظنه بهم رساند که منی
از زن بیرون آمده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد ج
جنابت هیچ یک محقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند باینکه مخلوط است

[1] یکی از اوصاف کافیست با عدم علم بانتفاء و اما با علم بعدم باقی محکوم بجنابت نیست ع مد ظله

[2] ظاهراً شهوت کافیست با احتمال سستی بدن ع مد ظله

[3] سستی تنها حکم بجنابت میشود محمد

بازن



یا منی مرد واجب است اعاده غسل مس اگر کسی در بدن یا در جامه مختص بخود منی ببیند
و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش اینست
نمازهائیکه کرده است چیست ج باید غسل کند و اعاده کند هر نمازیکه یقین دارد
در حال جنابت بجا آورده است مس اموریکه مشروط بغسل است و غسل از برای آنها
لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرمائید ج هشت چیز است اول طواف واجب
دوم نماز مطلقا خواه واجب و خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط اما در نماز میت و
سجده های قرآنیه طهارت لازم نیست سیم روزه واجب و تفصیل آن در صوم میآید
چهارم مس اسماء الله و اقوی حرمت مس لفظ جلاله است که جزء اسمی شده باشد مثل عبد
الله و فرقی نیست در اسماء میان لفظ الله و غیر آن بنابر اقوی و اقوی ترک مس نمودن
اسماء انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و حضرت زهراء علیها سلام است و احوط
ترک مس اسماء ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد
پنجم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد و خواه
بعد از دخول در آن خواه بسبب احتلام باشد یا غیر آن پس بهر حال واجب است بر جنب
بیرون رفتن از آن بلی جایز است بر جنب عبور نمودن از مساجد باینمعنی که از طرفی
داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و کسیکه در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در آن با جنابت عمداً یا سهواً
واجبست تیمم نماید بجهت بیرون آمدن از آنها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان
تیمم باشد در اینصورت بیرون رود بدون تیمم و اگر فرضاً زمان غسل یا زمان تیمم
مساوی یا کمتر از آن باشد در اینصورت غسل نماید و حرام است علی الاحوط داخل شدن
جنب در مشاهد مشرفه و حکم آنها حکم مسجد است پس جایز نیست عبور از آنها و اگر در
یکی از آنها جنب شود تیمم نموده بیرون میاید و بهتر آنست که رواق را بحکم مشاهد قرار
دهد ششم داخل شدن در مسجد بجهت گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که چیزی

بیرون مسجد یا در حال عبور از آن در آن نکذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جایز است[۱] هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجب هست و آنها سوره اقرء و سوره والنجم و سوره الم تنزیل و سوره حم سجده میباشد و فرقی نیست میان آیه سجده و غیر آن حتی بسم الله و بعض از آن علی الاحوط[۲] هرگاه بقصد سوره سجده گفته شود و مستحب است غسل نمودن هرچند امری موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد هشتم واجب است غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است شبه آن که عهد و یمین باشد ***س*** چیزهائیکه مکروه است در حق جنب بیان فرمائید ***ج*** چند چیز است اول خوردن و آشامیدن مگر آنکه وضو بسازد یا مضمضه و استنشاق نماید دویم خواندن زیاده از هفت آیه از غیر سوره عزایم از قرآن و کراهت در خواندن هفتاد آیه بیشتر است و بهتر آنست که هیچ نخواند تا از اینحالت بیرون رود سیم مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفیدی در میان سطرها چهارم خوابیدن مگر آنکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه نتواند استعمال آن نماید و افضل برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب نمودن بحنا و غیر آن هم چنانکه مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از تأثیر بخشیدن آن ***س*** اموریکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان فرمائید ***ج*** مستحبات در زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل دویم مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم استنشاق نیز سه دفعه چهارم کشیدن دست بر بدن هر جائیکه برسد خصوصاً در ترتیبی بلکه سزاوار آنستکه کمال خاطر جمعی در رسیدن آب بحصول نماید و موئیکه احتمال بدهد که بجهت مجتمع بودن آن آب بزیر آن نرسد بدست زدن و امثال آن آب را بزیر آن برساند و انگشتر و مانند آنرا بیرون نماید و بشکن‌هائیکه در بعض جاهای بدن اتفاق میافتد آب را برساند پنجم استبراء

[۱] مشکل است بلکه حرمت دخول آنجا از قوت نیست بلی فقط برداشتن چیزی از مسجد در حال عبور و توان جائز است م ح

[۲] بل الاقوی م ح

[۳] بلکه اقوی س ن مدظله



بول کردن تا از برای جنبی که منی از آن بیرون آمده باشد و این نوع استبراء شرط صحت
غسل نیست و فایده ان در بحث استبراء بول گذشت و بدانکه غسل جنابت مجزی از وضو
است در هر چیزیکه مشروط بوضوء باشد و اگر در اثنای غسل نمودن حدث اصغر رو
دهد اتمام غسل لازم نیست بلکه کفایت میکند استیناف ان بقصد امتثال امر بواسطه واقعا
از غسل تام یا اتمام ان و از برای نماز و مانند ان از چیزهائیکه صحت انها مشروط بوضو
است وضوء مینماید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر که
بعد از وضوء یا غسل جنابت این دعا بخواند گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت میریزد
و بهر قطره از قطرات وضوء و غسل او حقتعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و
تکبیر و تهلیل الهی کنند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستند و ثوابش از او باشد تا هنگامی که
آمرزیده شود سُبْحانَكَ اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ
اَتُوبُ اِلَيْكَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَ خَلِيفَتُكَ
بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلى خَلْقِكَ وَ اَنَّ اَوْلِيائَهُ خُلَفائُكَ وَ اَوْصِيائَهُ اَوْصِيائُكَ س
طریقه غسل کردن و واجبات انرا بیان نمائید ج غسل بر دو قسم است ترتیبی
و ارتماسی اما ترتیبی عبارت است از سه شستن اول شستن تمام سر تا گردن دوم
شستن طرف راست بدن سوم شستن طرف چپ بدن و ما باید در شستن سر چیزی
از بدن با گردن را بشوید تا یقین نماید بشستن تمام آن و در شستن طرف راست چیزی
از گردن و طرف چپ را بشوید تا خاطر جمع شود در شستن تمام طرف راست و همچنین
در شستن طرف چپ باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف چپ را
با طرف چپ بدن بشوید و بهتر انستکه تمام انها را با هر یک از طرفین بشوید س
ریختن آب با دست که بر بدن واجب است یا نه ج واجب نیست س
در غسل ترتیبی بقصد سر و گردن تمام بدن را در آب فرو برد و بعد طرف چپ کافی است
یا نه ج بلی کافیست س بعضی از عضو را ترتیبی و بعضی را ارتماسی بشوید

بعضی از مجتهدین اینها
عبارتست از قصد
[illegible]
استیناف
بقصد [illegible] وضوء
موافق احتیاط است
لکن اقوی صحت غسل
وعدم احتیاج باستیناف
لکن وضوء میباید برای
آنچه مشروط است بوضو
من مد ظله

چه

چه صورت دارد ج جایز است بهر نحویکه باشد س هرگاه تمام عضو در آب باشد و
بقصد شستن هر عضوی بدن را حرکت دهد در آب جایز است یا نه ج بلی کفایت میکند
دوم در غسل ارتماسی و آن عبارت از شستن تمام بدن است بفرو بردن در آب و
معتبر نیست فرو گرفتن آب تمام بدن را در یک حال حقیقی بنحویکه هیچ یک از اجزاء بدن را
آب پیش از دیگری فرا نگیرد هم چنانکه کفایت نمیکند شسته شدن تمام آن در یک دفعه
عرفیه بلکه معتبر آنستکه در همان فرو گرفتن آب تمام بدن را تمام آن شسته شود هر چند
که پاره اجزاء پس و پیش شسته شود و غسل ترتیبی افضل از غسل ارتماسی است و معتبر است
در غسل چند چیز اول نیت و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضوء شنیدی و تعیین
غسل جنابت از سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان چند غسل در یک عمل هم چنانکه
پیش در وضوء گذشت و باید که اول عمل در هر یک از ترتیبی و ارتماسی با نیت باشد
بتفصیلی که در نیت وضوء دانسته شد با استمرار قصد تا اخر عمل دوم شستن تمام
ظاهر بدن و وانگذاشتن چیزی از آن اگر چه بسیار کم باشد و لازم است زائل نمودن
هر چیزیکه نگذارد آب بظاهر بشره برسد و دست مالیدن هر چیزیکه بدون دست مالیدن
و نحو آن آب بآن نرسد چون موی انبوه و جبیره حکم بدن را دارد بر بیانیکه در وضوء
صاحب جبیره گذشت و واجب نیست شستن موی و کفایت نمیکند شستن آن از شستن
خود بشره و موئیکه از توابع بشره است شستن آن خالی از قوت نیست و بهتر شستن چیزهائی
است که از ظاهر بدن بودن بودن آن معلوم نیست سیم رعایت نمودن ترتیب در
غسل ترتیبی چنانکه مذکور شد چهارم مباح بودن آب و در مقدمه کتاب دانستی که
غیر آب مطلق پاک چیزی را پاک نمیکند و وضوء و غسل بغیر آن جایز نیست پنجم مباح
بودن مکانی که در آن غسل میکند و هم چنین ظرفیکه بآن آب بر بدن خود میریزد و جائیکه
آب غسل در آن ریخته میشود چنانکه در وضوء گذشت ششم انکه خود بدن خود را بشوید
با قدرت و تمکن هفتم انکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در وضوء گذشت

غسل منافات است
محمد تقی

۲
ظاهر مراد از عبارت
این است که فرو رفتن
در آب در دفعه عرفیه
غسل نیست بلکه غسل
عبارت از نفس تمام
که حاصل میشود بفرو رفتن
جزء اخیر از بدن در آب
و اگر بعضی اجزاء را در آب
بشوید مؤخر از بعض دیگر
ضرر ندارد ع
مظاهر

۳
یا ضرران محمد تقی

۴
نگذشت محمد تقی

۵
بلکه لازم است شستن آن
احتیاطا مگر آنکه مقابل
داخل در ظاهر محسوب
بوده باشد
ع نعم

هشتم پاک بودن بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه پاک باشد موقوف
بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست و احوط اینست که پیش از غسل تمام بدن پاک باشد
و احکام جبیره به نحویکه در وضوء گذشت در غسل جاری است و احکام هر دو یکی است
مگر موالات که در غسل ترتیبی لازم نیست و مقدم و مؤخر ساختن آن هر قسم جایز است و بهتر
پی در پی بجا آوردن آنست بلی واجب میشود به بند روشدن آن و به تنگ شدن وقت و امثال
آن و لکن در اینحال اگر پی در پی نشود باز غسل صحیح است **س** اغسال مندوبه بنابر آن
زیاد باشد **ج** بنابر آنکه اغسال مندوبه بسیار است و دور نیست که عدد آن منتهی بصد
غسل بشود و معروف از آنها چند غسل است که در این مختصر ذکر میشود و آنها هم بر سه
قسم است **قسم اول** اغسالیکه تعلق بزمان دارد و آنها چند غسل است **اول**
غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت زوال و از
زوال تا آخر روز شنبه آنرا قضا مینمایند اگر چه احوط آنست که بجا آورد بقصد قربت نه
قضاء تا آخر روز جمعه و اگر بترسد که در روز جمعه متمکن از غسل نشود در روز پنجشنبه
جایز است که بنیت تقدیم بجا آورد و هم چنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه متمکن
شد از اعاده آن در روز جمعه پیش از زوال اعاده نماید و اگر متمکن نشد که در وقت
اعاده نماید لکن در خارج وقت متمکن از قضاء شد اکتفا میکند بانچه پیش بجا آورده
است **دوم و سیم** غسل روز عید فطر و روز عید قربان است **چهارم** غسل روز
عرفه است **پنجم** غسل روز ترویه که هشتم ذیحجه است **ششم** غسل روز عید غدیر
که هیجدهم ذی الحجه است **هشتم** غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است **نهم**
غسل روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ربیع الاول است بنابر
مشهور **دهم** غسل عید نوروز است **یازدهم** غسل در ماه رجب در اول ماه و
نیمه و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است **دوازدهم** غسل شب نیمه شعبان **سیزدهم**
غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماه است و در شبهای طاق از آن مؤکد است در

شبهای

شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم و ظاهر این است که
در هر شبی از شبهای دهه آخر مستحب باشد هم چنانکه ظاهر این است که در شب بیست و سیم اگر
در اول شب غسل او را بجا آورد مستحب است که در آخر شب غسل دیگر بجا آورد چهاردهم
غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات مزبوره وقت معینی نیست اگرچه
بهتر است که در اول وقت آن بجا آورد و حدث اصغر یا اکبر ناقض هیچیک از آنها نیست
قسم دوم غسلی است که تعلق بمکان دارد و آنها در چند جا است اول بجهت داخل شدن
بمکه دوم بجهت داخل شدن در خانه کعبه سوم بجهت داخل شدن مسجد الحرام چهارم
بجهت داخل شدن مسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ششم از برای داخل
شدن روضه مقدسه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لکن استحباب غسل از جهت مکان
معلوم نیست قسم سیم اغسالیکه از برای افعالی چند مستحب شده و در آنها چند چیز
است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و وقوف در مشعر و از برای نحر و قربانی
کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات
الله علیهم اجمعین و از برای اینکه بخواهد امام علیه السلام را در خواب ببیند تا بدین
واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد و از برای
طلب حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب تقدیر خیر در امور کردن و این دو غسل مخصوص
بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیره جاریست و اکتفاء باینها
کردیم **سؤال** از اغسال مسنونه بعد از حصول بعضی از افعال وارد شده است یا
نه **جواب** بلی وارد است و از آن جمله از برای قضای مفرط با احتراق تمام قرص و
احوط وجوب غسل است یا رفتن بجهت دیدن دار کشیده شده یا کشتن چلپاسه است
پس از برای آن زمان معینی نیست و در تمام عمر وقت آن باقی است و آنچه از برای بجا
آوردن عملی است بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهت نماز حاجت و شبیه
اینها پس قوی این است که غسل در اول روز کفایت میکند تا آخر آن و همچنین در اول شب

محل اشکال است
محقق



غسل نمودن مجزی است از برای عمل در آخر شب بلکه میتوان گفت بغسلی که در روز بجا
آورده شب عمل را بجا آورد و همچنین بعکس و منتقض نمیشود غسل مذکور بخوابیدن
پیش از عمل اگرچه در ذلک مستحب احوط تجدید است و اما غیر خواب از سایر نواقض پس اقوی
آنست که بسبب آنها غسل منتقض میشود س خون حیض بچه شناخته میشود و علامات
وصفات آن چیست بیان نمائید ج خون حیض شناخته میشود در حق غالب زنان در
غالب اوقات بتیرگی رنگ و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون
آمدن س خونیکه پیش از نه سال یا بعد از بلوغ بسن یأس دیده میشود چه حکم دارد
ممکن است که حیض باشد یا نه ج خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد
پس واجب نیست بر او بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد و اگر یقین کند که
خون بواسطه زخمی و مانند آن غیر از استحاضه هم رسیده چیزی بر او نیست و زنی که تاریخ
ولادتش معلوم نباشد خونی ببیند از او و یقین دارد که از حیض است اشکال در بلوغ حکم
بسبق بلوغ میشود و اما خون بعد از بلوغ بحد یأس محکوم باستحاضه است مادامیکه علم
بخلاف استحاضه هم نرسد و این در صورتی است که یقین کند بیأس و اگر شک داشته باشد
در بلوغ بحد یأس و خونی ببیند محکوم بحیض است با امکان س سن یأس حدش تا
چه زمان است ج حد یأس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری شرعی است از
هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسبتا بنضر بن کنانه برسد و از طرف پدر و مادر
یا از طرف پدر تنها باشد و اما از طرف مادر تنها کفایت نمیکند و از قرشیه در این
ازمنه غیر زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم
شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه در حکم قرشیه نیز همین خیال را دارند و اما غیر قرشیه
پس حد یأس در حق او اتمام شدن پنجاه سال قمری شرعی است خواه کنیز باشد یا آزاد
س هرگاه خون حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن آن بچه طریق است ج
در تشخیص شناختن آن باید که قدری پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بعضی

بلکه منتقض میشود بخواب مثل سایر نواقض سن مدظله

محل اشکال است محمدتقی

التشکل

آنستکه وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد
از آنکه مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون دور دور آن واقع شده
باشد آن خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و
شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل بکارت نداشته
باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون[1]
امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نمازش هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت
بوده است مگر آنکه بوجه[2] مصادفه با واقع[3] بجا بیاورد با ظهور آن پس محل اشکال است
س خون حیض اگر مشتبه بخون قرحه شود شناختن آن بچه نوع است ج جواب
طرفی شناختن ندارد[4] و احوط جمع بین تروک حائض و اعمال طاهره است و اگر مشتبه شود
بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه اگر از آن
چیزی بیرون آمده که شک کند که انسان است یا مبدأ انسان یا غیر آن خصوصاً که
در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونی که زن ببیند [illegible]
ده و برده و کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه ندانند که از قرحه یا جروح است و هم
چنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن باشد
دو حیض خواهد بود س هرگاه خون برسد منقطع شود و در بین ده روز باز دیده
شود و منقطع شود حکمش چیست ج تمامی خون و وسط محسوب بحیض است س
حیض با حمل ممکنست که جمع شود یا نه ج بلی ممکن است بنا بر اقوی س ایام
اقل و اکثرش چه قدر است ج اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر ایام خالی
بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه
یک روز یا دو روز خون ببیند حیض نخواهد بود س عادت وقتاً و عدداً بچه قسم
متحقق میشود و حکم هر یک چیست ج متحقق میشود عادت بدیدن خون دو
دفعه در دو ماه مساوی پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه

[1] با ممکن و وسعت وقت ظهر باطل است و در ضیق وقت اگرچه عصیان نماید جزء بوده باشد صحیح است م ح

[2] و اقوی صحت است ع مدظله

[3] صحت خالی از قوت نیست س مدظله

[4] لکن اگر وجود قرحه معلوم و احتمال آن بتمام اطراف یا بودن در جانب چپ معلوم نباشد و خون بحیض بعید نیست که اگر خون از جانب ایسر باشد بنا بر حیضیت گذارد علی الاقوی م ح مدظله



انعقد تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه وعددیه میگویند واگر در عدد مساوی باشند نه در وقت مثل اینکه در اول ماه پنج روز خون دید از اول و در ماه دویم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند واگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دویم شش روز هر دو را از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند ونیز محقق میشود عادت[۲] بمساوی دیدن خون دو دفعه در یکماه همچنانکه محقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی تنها بدیدن خون ترک عبادت کند هرچند خون بصفت حیض نباشد و در صاحب عادت عددی تنها خلاف است واقوی عدم ترک عبادت[۳] است مگر در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد یا آنکه سه روز گذشته باشد والا قبل از سه روز احوط[۴] جمع است میانه افعال مستحاضه وتروک حایض وصاحب عادت هرگاه خونش از عادت تجاوز نماید صبر کند واستظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادتش از ده کمتر باشد و در عدد ایام استظهار خلاف است واحوط[۵] در صورت زیادتی بر سه روز جمع است میان تروک حایض وافعال مستحاضه تا ده روز پس بعد هرگاه خون منقطع شد به ده روز یا کمتر تمام حیض است وهرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد وموافق با عادت باشد عادتش معتبر است وزاید بر عادت استحاضه است بی اشکال واگر تمیز داشته باشد تمیز مخالف با عادت باشد بانکه نتوان مجموع را حیض قرار داد بجهت تجاوز از عشره یا عدم فاصله اقل طهر عادت حیض است وزاید بر آن استحاضه است اما احکام حیض آنستکه حیض زن نماز نه واجب نه سنت ونه اصلی ونه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر حیض[۶] نماز حایض شود نمازش باطل است حتی در حرف از تشهد مانند باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز واگر در نماز باشد وگمان

نماید

[۱] تحقق عادت وقتیه فقط وعددیه فقط بتکرر مذکور محل اشکال است بلی متیقن از دو نحو عادت این است که باندازه مکرر شود که صاحب آن را عرفاً دارای عادت گویند ع مدظله

[۲] یعنی عددیه س مدظله

[۳] بلی در صورت عدم صفات احتیاط ترک نشود س مدظله

[۴] اقوی وجوب ترک عبادت است تا یک روز وهمچنین در زائد تا روز دهم اگر بصفات حیض باشد س مدظله

[۵] در مطلق ایام بعد از عادت جمع ما بین تروک حایض وافعال مستحاضه احوط است هرچند بعید نیست تخییر در قرار دادن ایام استظهار بین یک روز و دو روز و سه روز تا آخر ده روز ع مدظله

[۶] محل اشکال است واحوط بجا آوردن آنست واعاده آن بعد از حصول طهر س مدظله

نماید که حایض شد داخل کند دست خود را و بمالد بموضعی که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را اتمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز و هم چنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مساجد بتفصیلی که در بحث جنابت گذشت س در زمان حیض وطی نمودن در قبل حایض چه صورت دارد ج حرام است در زمان حیض وطی نمودن در قبل حایض با علم بآن و در باره هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بحرمت آن س هرگاه وطی نمود در زمان حیض زوجه خود را آیا کفاره واجب است بر زن یا نه ج واجب نیست س کفاره وطی چه قدر است ج کفاره عبارتست از یک دینار یعنی اشرفی که یک مثقال شرعی است و این مقدار کفاره در اول حیض است و در وسط آن نصف اشرفی است و در آخر آن ربع آن س اول و وسط و آخر حیض را بیان فرمائید ج زنیکه عادتش شش روز است روز اول و دوم از اول حیض است و روز سیم و چهارم وسط حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است س وطی کنیز در زمان حیض کفاره اش چه قدر است ج واجب میشود سه مد گندم یا جو که بسه مسکین بدهند هرچند آخر آن باشد س قول زن در حایض بودن و پاک شدنش مسموع است یا نه ج بلی مسموع است اگر چه مظنون باشد که در خبر دادن کاذب است و هرگاه خبر دهد که در یکجا سه حیض دیده جمیع احکام حیض نسبت بهر زمانیکه میگوید زمان حیض است جاری است و اگر احتمال ضعیف بوده که دروغ است میگویم با حوط است و واجب است بر زن حایض که بعد از پاک شدن از خون غسل نماید بجهت هر واجب و مستحبی که مشروط بطهارتست از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت از وضوء نمیکند علی

الاحوط

۱ بوم و هم واجب نیست لیکن مستحب است محمد ف

۲ و لکن بر مرد واجب است علی الاظهر م ح

۳ با وجوب حال تطهرات س ع

۴ بوجوب تکلیفی و شرطی بجهت هر واجب شرطیه با نزد شرطی دون تکلیفی بجهت هر مستحب شرطیات محمد ف

الاحوط مثل سایر اغسال و تقدیم وضوء بر غسل لازم نیست اگرچه افضل است س کیفیت نفاس را بیان فرمائید ج نفاس خونی است که در وقت زائیدن از زنان میاید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت بشرط انکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از ان خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان انکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه علقه بشرط انکه علم بهم رساند یا بینکه ان مبدء انسان است یا انکه چهار قابله شهادت دهند بران و نطفه و علقه مشتبهه اعتبار ندارند[1] و هم چنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند بقدر لحظه باشد و اکثر ان ده روز است اگرچه اولی[2] بلکه احوط[3] جمع است میان افعال مستحاضه و تروک نفسا تا هجده روز و ان نفاس غیر صاحب عادهٔ مستقره است یا عادتش برده روز است چه بوده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت او است و اما اگر از ده روز بگذرد عادت او نفاس است[4] تتمه استحاضه و بهتر[5] انست که تا ده روز نیز نفاس قرار دهند ولکن باید ذکر شد از انکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول ~~واخر یا وسط خون نه بیند نفاس او بقدر دیدن خون است چنانچه اگر در وسط یا اخر یا اول~~ و وسط خون نه بیند یا تمام مدت مذکوره بخلاف انکه اگر در یکی از اول یا اخر یا وسط خون دید نفاس او بقدر دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و اخر یا اول و وسط خون نه بیند نفاس ان طرفین و انچه زمان ما بین است خواهد بود پس کسیکه عادت او هشت روز باشد و در اول و اخر خون نه بیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم تا پنجم هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر نه بیند مگر یک روز از این روزها را نفاس ان مخصوص بقدر دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا خون دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل انست که شنیدی حال نفساء و مضطربه تا ده روز و هر چیزیکه بر حایض حرام باشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفساء نیز چنین است

[1] اگر مردی ما بین حیض و نفاس باشد احکام انها جاری است ع مد ظله

[2] یعنی دو روز بعد ده روز تا هجده روز ع مد ظله

[3] اولی است دام ظله

[4] اگر عادتش کمتر باشد جمع ما بین تروک نفساء و افعال مستحاضه تا ده روز باشد در انقطاع خون احوط است ح مد ظله

[5] بلکه بهتر این است که بعد از عادت تا ده روز جمع کند ما بین احکام نفساء و مستحاضه ع مد ظله

سی

س استحاضه بچند قسم است ج بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه س
قلیله بچه شناخته میشود ج شناختن آن باین نحو است که قدری پنبه در فرج میگذارد
و اگر خون باین رسید ولکن نافذ نگردید قلیله است س متوسطه چه نوع است ج
طریقه متوسطه این است که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد س کثیره بچه نوع است
ج باین نوع است که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد
س در قلیله غسل و وضوء واجب است یا نه ج غسل واجب نیست لکن وضوء لازم است
از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز را باید بیک وضوء بعمل آورد
قسم دوم که متوسطه است یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح اگر متوسطه قبل از نماز صبح
شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عشاء اگر متوسطه شود غسل کند واجب است
وضوء از برای هر نماز واجب مگر از برای نماز صبح که وضوء احوط است شرط است در هر
نماز سنت و قسم سیم که کثیره است سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح و یکی از برای
نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشاء که جمع کند نیز میان هر دو
و اگر خواهد هر نماز را بیک غسل کند جایز است و احوط وضو گرفتن با هر یک از اغسال است
در واجب بودن وضوء از برای هر یک از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترک است
و واجب بودن غسل و وضوء در قسم گذشته در حالتی است خونیکه باعث غسل یا وضوء
میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضوء
بعمل نیاورده باشد از برای خون بعد از دیدن آن ولکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی
است که خون بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل بهم رسد مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت
بکثرت برگردد حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل بودن از برای نماز صبح کثرت برگردد
بقلت اکتفا میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند
دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر
بعد از نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بمتوسطه ان

١ اقوی کفایت وضوء هر نماز واجبی است بجهة نافله آن هم دام ظله

٢ بلکه اقوی م ح

٣ و احوط ساختن وضوء است قبل از غسل چه در استحاضه و چه در اغسال استحاضه کثیره ع مد ظله

٤ بلکه اقوی م ح دام ظله

٥ احوط ترک وضوء است از برای عشاء در صورت جمع مگر محدث شود بحدث اصغر که در اینصورت وضو بگیرد و

٤ احوط بجا آوردن غسل است برای عشاء و همچنین است عصر در صورت جمع با ظهر ع مد ظله

٦ اقوی عدم وجوب است هر مد ظله

٧ بلکه اقوی ع دام ظله

روز احوط غسل کردن است چنانچه پیش گذشت و احوط آنست که از برای دفع ناخوشی استحاضه
در جائیکه موجب وضوء بود وضوء و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هر گاه
وضوء یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع
ناخوشی او نخواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضوء یا غسل س آیا
واجب است بر مستحاضه استبراء کردن یا نه ج واجب است و باید اینکه پنبه بخود بر دارد
بعد دیگر متعارف است و معلوم شدن حال آن با نقد صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید
از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست
علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین
بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن لته یا شستن آنست هر گاه
ملوث بخون شده باشد و بعد از غسل بلکه وضوء نماز را تأخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ
نمودن خود را از بیرون آمدن خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر
در بین غسل حدث صغری از او صادر شود احتیاط شدید آنست که استیناف غسل کند بقصد
آنچه بر او است از تمام یا غسل تام و وضوء بسازد و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود
اگر همان حدثیکه رفع آنرا میکرد واقع شود اعاده غسل نماید بشرط عدم استمرار و حیض و
نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود س غسل مس میت در
چه وقت واجب میشود کیفیت آنرا بیان فرمائید ج واجب میشود غسل بمس نمودن میت
بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن س آیا فرقی هست میان میت کافر و مسلم یا نه
ج فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد
یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است و احوط غسل نمودن
است و فرقی نیست بعد صدق مس بین آنکه ماس و ممسوس مما تحلها الحیوة باشد یا آنکه نباشد
پس واجب است غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگر چه بناخن باشد لکن مس موجب
غسل نمیشود از جهت عدم صدق مس و هر چه موقوف بر وضوء است موقوف بر غسل مس میت

اگر جنابت در اثنای غسل غیر جنابت روی دهد اولی بلکه احوط اعاده است بقصد رفع هر دو با وضوء صحیح است م ج ط

مس دندان منفصل از زنده موجب غسل نشود ع مد ظله

و وضوء

وضوء شکسته میشود بسبب مس نمودن میت و غسل مس میت کفایت از وضوء نمیکند علی الاحوط [1] س احکام میت را از غسل و کفن و حنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمائید ج بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست یعنی که بر همه مکلفین واجب و اگر یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است [2] س آیا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد ج نسبت بزن خود شوهر است چه آن زن آزاد باشد چه بنده دائمه باشد یا متعه لکن در متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه [3] عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و هرگاه بی اذن [4] اولیاء غسل دهند میت را باطل [5] است و همچنین است حکم در نماز س شرط است که غسل دهنده شیعه اثنی عشری باشد یا نه ج بلی شرط است س آیا غسل دهنده میت شرط است که در کودیت و انوثیت مثل میت باشد یا نه ج بلی شرط است مگر در محارم با عدم مماثل علی الاحوط و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که در او سینه باشد پس واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در او استخوان باشد نیز واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن س طفلی که چهار ماهه شده و سقط شود واجب است غسل و حنوط و کفن نمودن یا نه ج بلی واجب است لکن نماز نه واجب است و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است علی الاحوط او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن س واجب

[1] علی الاحوط س مد ظله

[2] بلکه علی الاقوی در صورتیکه سابق بر مس حدث بحدث اصغر باشد ع

[3] و از برای اذن گرفتن از ورثه است محمد تقی

[4] و کفایت میکند اذن فحوی و شاهد حال ع مد ظله

[5] محل اشکال است بلی اگر ولی نخواهد مباشرت کند یا کسی را معین کند مزاحمت و جایز نیست س مد ظله



است

است ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم
در حال غسل یا نه ج بلی واجب است مثل سایر احوال چنانچه واجب است و بقبله نمایند میت را
در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای
او را متوجه قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بتحقق شدن وفات مگر در دفن
نمودن و احوط مراعات آنست بعد از بیرون شدن روح تا دفن نمودن نیز و فرقی نیست در
وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن
کسیکه واجب شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کرده باشد بامر حاکم
شرع یا از جانب خود اغسالی را که واجبست از برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسبب
دیگر واجب نیست غسل دادن س طریقه غسل میت را بیان فرمایید ج واجب
است غسل دادن میت را بسه آب اول بسدر دوم بکافور سوم بآب قراح یعنی
آب خالص و واجب است ترتیب بنحو مذکور در میان سه غسل و فرقی نیست در این حکم
میان اینکه میت جنب باشد یا حایض یا نباشد و ترک نشود احتیاط بغسل دادن میت را
بغسل ترتیبی و کیفیت ترتیب بنحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط است
نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی مقارن شروع در آن نماید س اگر آب
میسر نشود برای غسل میت تکلیف چیست ج احوط سه تیمم دادن میت است باین
طریق که تیمم اول را بقصد ما فی الذمه مرددا ما بین بدل از سه غسل و غسل بآب سدر و
دوم را بدل غسل بآب کافور و سوم را بدل غسل بآب قراح و همچنین اگر بترسد بر میت از غسل
دادن بجهت عارضی مثل سوختن یا آبله دار بودن احوط اینست که او را سه تیمم بدهند
چنانکه گذشت و تیمم را بدست خود عامل زند نه بدست میت و احوط جمع است میان دست حی
و میت با امکان و اقوی مباح بودن مکان غسل است س احکام کفن نمودن میت را
بیان فرمایید ج واجب است کفن نمودن میت بسه پارچه پیراهن و لنگ و لفافه
که از سرتاسر میت را بپوشاند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند

۱ اگر چه بعید نیست کفایت نمودن ازاله هر عضوی قبل از غسل دادن آن لکن ازاله از جمیع بدن احوط است قبل از شروع در غسل محقق

۲ چنانچه خواهد آمد مد ظله

۳ اگر چه کیفیت آن مختلف میشود حسن مد ظله

۴ معتبر است بودن خلیط سدر و کافور بنحویکه آب از اطلاق خارج نشود ع مد ظله

و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد و در لفافه آنکه از طول بیشتر زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست و از عرض بیشتر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو طرف آن و احوط در پیراهن بلند بودن است تا بقدم و در لنگ پوشانیدن است از سینه تا بقدم لکن احوط و اظهر است که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانکه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بر ندارند **س** اگر مقدور نشود کسی را هر سه پارچه تکلیف چیست

ج اکتفا بآنچه مقدور است نماید بلکه اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجب است در اینحال عورتین تنها را بپوشانند **س** کیفیت کفن کردن را بیان فرمائید

ج طریقه اش اینست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط اینست که هر یک از سه پارچه بپوشانند آنچه را که در زیر او است و جایز نیست مغصوب بودن و نجس بودن و حریر بودن و احتیاط اینست که از پوست نباشد هر چند از حیوان تذکیه شده و مأکول اللحم باشد و همه اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس ^1 احوط تکفین و ستر عورت با اینها غیر از مغصوب است با رعایت اذن ذوی الحقوق **س** کفن واجب از اصل مال بر میدارند یا از ثلث **ج** از اصل مال بر میدارند هر چند مدیون باشد مگر زن که کفن او بعهده شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجب است بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت میکند در آن مسمی و این حنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش ابداً نزدیک او نبرند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در اینصورت قول بجواز خالی از قوت نیست **س** نماز میت واجب است یا نه **ج** نماز میت واجب است بر شیعه ^2 اثنا عشری مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده نباشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد ^3 یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از ارباب کبائر و جایز نیست نماز بر کفار چه اصلی و چه غیر آن و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر متولد شده از مؤمن یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور هم چنین

1 ملکیا فوی مرح

2 وجوب نماز بر مخالف اگر محکوم بکفر نباشد مثل نواصب و خوارج خالی از قوت نیست سن مدظله

3 بر هر مسلم مطلقا محمد



دانسته‌اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد تولدش از آن
س آیا نماز میت واجب کفائی است یا عینی ج نماز میت لازم است بوجوب کفائی
ولکن شرط است در صحت آنکه مصلی مؤمن اثنی عشری باشد و احوط اعتبار بلوغ است س
آیا اولی بنماز چه کسی است ج اولی بنماز کسی است که اولی بغسل است بتفصیلی
که گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد
ولی احدی را بجماعت و خود نیز اقدام نکند یا قابلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد منشا سقوط
شدن ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند کرد با اذن ولی یا خود ولی خواهد کرد و اگر
بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی کنار در نماز است نیز بولی و کیفیت نماز آنست که
نیت کند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان آنها چهار دعا بخواند
اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب سیم دعا از برای مؤمنین
چهارم از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و بعد
از تکبیر سوم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و بعد تکبیر چهارم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِهٰذَا الْمَیِّتِ و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که
میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد
از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَ لَنَا سَلَفاً وَ فَرَطاً وَ اَجْراً و اگر پدر
و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا را بمؤمن
تنها نماید و واجب است در آن نیت و قیام و رو بقبله نمودن با امکان و گذاردن سر میت را
بطرف راست نمازگذار مگر آنکه مأموم باشد و هرگاه عکس بگذارد میت را باطل میباشد
نماز چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و هم چنین شرط است حیث خوابانیدن میت را
در حال نماز سؤال احکام دفن را بیان فرمائید و دفن نمودن جسد میت واجب
بوجوب کفائی است یا نه جواب واجب کفائی است و باید پنهان نماید جسد میت را

دعا خواندن در تقیب هیچکدام شرط نیست احوط آنست که طلب مغفرت از برای میت ترک نشود تا بعد یکی از تکبیرات محقق شود

در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی او انتشار دو واجبست که بخوابانند او را بدست راست رو بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل صندوق و سر او را بر بندند[1] و در دریا اندازند و یا آنکه بر پای او چیز سنگینی مثل سنگ بر بندند و او را در دریا اندازند ولکن احوط بجا آوردن اول است با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل آن چه کتابیه چه غیر کتابیه حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرام است سنخدن بصورت و خراشیدن آن و کندن موی چه در میت اقارب چه در غیر اقارب و هم چنین شق نمودن رخت بر غیر پدر و برادر **مس** تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمایید **ج** در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب عقلاً یا شرعاً و آن متحقق میشود بچند چیز **اول** نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو نماید و معیار در نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو نماید صدق عرفی است ولکن اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد وجود آب را در یکی از اطراف لازم است که تفحص کند از آن در ارض سهله بقدر پرتاب یک تیر و در ارض غیر سهله بقدر دو پرتاب تیر **دوم** آنکه بترسد بسبب سعی در تحصیل آب ضرری بنفس یا عرض یا مال معتدٌ به او برسد چه از جهت خوف از دزد باشد یا درنده یا گم شدن در راه یا غیر اینها **سوم** ترسیدن از استعمال آب بجهت ناخوشی یا درد چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزهائیکه با وجود آنها استعمال آب موجب ضرر است و ملحق بجبیره یا آنچه در حکم آنست نبوده باشد **چهارم** آنکه در استعمال آب شدتی باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل است شدت سرما و اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست بشره یا درشت شدن آن بشود بقسمیکه تحمل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب بهم رسانیدن خون بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا باشد یا نه **پنجم** تحصیل آب محتاج باشد بتحمل منت و ذلت که بحسب عادت تحمل آن ممکن نباشد چه بخریدن باشد یا غیر آن

[1] وسنگین نمایند هو دام ظله

و از این



واز این باب است تحصیل دلو و ریسمان و مقدمات گرم کردن آب هر گاه محتاج بآن باشد
ششم آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر اینکه آنچه دارد بذل نماید یا اینکه آنقدر از مال
خود بذل نماید که بذل آن مضر بحال او باشد هفتم آنکه وقت گنجایش تحصیل آب
یا استعمال آن نداشته باشد هشتم آنکه آبیکه دارد کفایت از برای وضو یا غسل و
تطهیر بدن یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را پاک میکند و تیمم بدل از
وضو یا غسل نماید نهم آنکه بترسد که بعد از استعمال آبیکه دارد عطش بخود یا
مسلم دیگر یا حیوان محترمی غالب شود **س** در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو
بسازد یا غسل کند صحیح است یا نه **ج** غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مگر
در بذل مال و در تحمل منت و خواری و در تنگی[1] وقت و در جائیکه ممنوع مقدمات طهارت
باشد نه خود آن **س** تیمم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه **ج** جایز نیست تیمم
مگر بر زمین خواه خاک خالص باشد یا سنگ و یا گچ و آهک پیش از پختن آنها یا غیر
آنها از هر چیزیکه زمین گفته میشود هر چند رنگین باشد و هر چند غباری از آن
بدست نچسبد و جایز است تیمم بر خاک قبر و خاکی که دفعه دیگر بجهت تیمم استعمال
شده باشد و ترک[2] نشود احتیاط باینکه بخاک خالص تیمم کند با تمکن[3] و بعد بر زمین
و بعد بسنگ والا تیمم نماید بغبار و اگر ممکن نشد تیمم نماید بگل اگر ممکن
نباشد خشک نماید آنرا **س** کیفیت تیمم را بیان فرمائید **ج** تیمم عبارت
از زدن شکم دست است بر زمین بیکمرتبه و مسح پیشانی و دو جبین علی الاحوط بطول
نه بعرض بتمام شکم دستها با هم از ابتداء رستنگاه موی تا اول بینی و ابروها
احوط مسح نمودن آنها است پس از آن مسح پشت دست راست بشکم دست چپ از بند دستها
تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم دست راست بهمین طور و آنچه در
وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود مسح آن لازم است نه ما بین انگشتان
و شرایطیکه در وضوء گذشت در تیمم نیز معتبر است **س** تیمم بدل از وضو یا غسل

یک

[1] اگر بقصد همان نمازیکه وقت آن تنگ شده است وضوء بگیرد باطل است بلکه بقصد کون بر طهارت و نحو آن صحیح است علی الاظهر م ح مد ظله

[2] لزوم این احتیاط معلوم نیست

[3] بلکه با تمکن از خاک خالص هم جایز است تیمم بر زمین مطلقا علی الاظهر م ح مد ظله

یک ضرب کافیست یا نه ج احوط آنستکه دو تیمم نماید یکی بدو ضربت و یکی بیک ضربت
و کفایت میکند در جمع بین احتیاط آنکه تیمم اول را تمام کند و در ثانی اکتفاء بیک ضربت جبهه
پشت دستها نماید س نماز بر چند قسم است ج بر دو قسم است واجب و مستحب اما نماز
واجب در زمان غیبت امام علیه التحیة والسلام بر پنج قسم است اول فرایض پنجگانه
یومیه شبانه روزی دوم نماز آیات سیم نماز طواف چهارم نمازیکه بالجاره
یا نذر یا عهد و امثال اینها واجب شده باشد پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی
منهم علیهم قرار داده اند پس داخل در پنجگانه یومیه میباشد س نماز جمعه واجب
تخییریست یا عینی ج واجب تخییریست نه عینی س عدد رکعات نماز پنجگانه
یومیه را بیان فرمائید ج عدد رکعات نماز یومیه هفده رکعت است که عبادت
میباشد از دو رکعت نماز صبح و نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب
سه رکعت و نماز عشا چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن
دو رکعت است قسم دوم در نماز مستحبی است و آن بسیار است ولکن اقتصار میشود
بنافله نمازهای یومیه شبانه روزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافله
ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد
و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله عشاء است که
آنرا وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشاء باید کرد و آن یک رکعت محسوب است و هشت
رکعت نافله شب است که وقت آن بعد از نصف شب است و هرچند نزدیک بصبح باشد بهتر است
و دو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که بعد از
نماز شفع باید کرد و دو رکعت نماز نافله صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و مجموع
اینها پنجاه و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی با نافله آن پنجاه و یک رکعت
میباشد و نافله را هر دو رکعت بیک سلام اتیان نماید و اکتفاء بحمد تنها و نخواندن سوره
و قنوت میتوان نمود س نماز عید قربان و عید رمضان واجب است یا نه ج در عصر

احوط کفایت یک ضربت برای پیشانی و دستها مطلقا لکن احتیاط شدید بدل افضل دو ضربت یکی برای مسح پیشانی و یکی برای مسح دستها است مد ظله

امام



امام علیه السلام یا نایب خاص واجب اما در این عصر مستحب است س اوقات نماز را
بیان فرمائید ج اوقات نماز بر چهار قسم است اول وقت مختص دوم
وقت فضیلت سیم وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز
بمقداریست که ممکن باشد بحسب حال[1] شخص بتحصیل شرایط در آن وقت و ادای آن نماز در
آن و اگر از پیش واجد شرایط باشد همان مقدار ادای نماز است پس اما آنکه وقت مختص
بظهر است مقدار ادای ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای
عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر زمانی است که بتوان نماز مغرب را
در آن بجا آورد و آنکه مختص بعشا است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمه شب است و
ما بین اینها وقت مشترک است اما وقت فضیلت نماز ظهر از وقت زوال آفتاب است
از دایره نصف النهار در سمت راس تا اینکه سایه[2] مثل شاخص شود و وقت فضیلت نماز
عصر بعد از نماز ظهر است تا[3] آنکه شاخص دو مثل آن شود و بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر
وقت اجزائی است اما اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر
دو وقت است یکی پیش از وقت فضیلت و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت
فضیلت مغرب از وقت غروب است تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخی است که در
سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشاء بعد از برطرف شدن
سرخیست که از مغرب تا ثلث اول شب و اجزائی مغرب یک وقت است بعد از فضیلتش تا
آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول پهن شدن سفیدی است در افق مشرق که فجر
صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائی است تا طلوع آفتاب و در نماز
صبح وقت مشترک و مختص نیست س وقت اجزائی یعنی چه ج یعنی نماز ادا است
ولی فضیلت ندارد س آیا نماز تا کی اداء است ج بقدر یک رکعت از آخر وقت
باقی است اگر مصلی او را درک نمود نماز را اداء بجا آورده نه قضاء هرچند باقی او را
بعد از وقت بجا آورد و جایز نیست تأخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید

[1] دخول زمان تحصیل شرایط در وقت مختص محل اشکال است م ح مد ظله

[2] مراد سایه حادث بعد از زوال است م ح مد ظله

[3] قبل از آنکه سایه بمقدار دو سبع شاخص شود بنابر این وقت فضیلت عصر معلوم نیست م ح دام ظله

شده است و مقدم داشتن بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطل است چه تمام نماز پیش
وقت واقع شده باشد چه بعض آن چه بعمد کرده چه بفراموشی[1] چه مسئله را دانسته باشد چه
ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد **س** آیا جایز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت یا نه **ج** جایز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر عادل معتبر
است و قائم مقام علم است علی الاقوی و هرگاه حاصل بشود مظنه از اذان شخص معتمد
یا قول یک عادل اعتماد جایز نیست[2] بلی جایز است هرگاه ممکن نشود علم در هوای ابر و
احوط آنستکه در غیر هوای ابر صبر نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر
شود که مظنه آن فاسد بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه تمام نماز در خارج
وقت بجا آورده باشد و اگر جزئی از آن در وقت واقع شده هرچند سلام واجب باشد
اعاده نکند در صورت جواز اکتفا بظن مثل هوای ابر با یقین بدخول وقت[3] و اگر کسی
مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر ملتفت گردد در حالتیکه
در نماز باشد عدول نماید به نیت نماز پیش چه ظهر باشد و چه مغرب اگر در وقت مختص
نباشد[4] والا احوط اعاده نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ باشد
مجزی است و هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز
ظهر یا مغرب را بکند **سؤال** ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را بیان فرمایید
جواب بدانکه قبله مکانی است که خانه کعبه در آن واقع است و محاذی آن تا باسمان
و همچنین تا آخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هرچند در طواف گاه
داخل است و واجب است بر نمازگزار توجه بعین کعبه و در حق بعید جهت[5] کافی است **س**
چیزهائیکه واجب است در آنها رو بقبله بودن چند چیز است **ج** پنج چیز است اول
نماز واجب چه نمازهای شبانه روز باشد یا غیر آن و از آن جمله است نماز میت و نماز مستحبی
که بنذر و مانند آن بر خود واجب کرده باشد بنا بر وجهیکه موافق با احتیاط است و نماز
عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرایض

[1] در بعض هرگاه پیش از وقت داخل شد در بعض دیگر در وقت واقع و از روی اعتماد بطریق شرعی باشد نماز صحیح است چنانچه متابد محمّدی

[2] بلکه جایز است محمّدتقی

[3] تا شهادت دو عدل یا عدل واحد با اذان معتمد محمّدتقی دام ظله

[4] بلکه اگرچه نباشد هم مدظله

[5] یعنی توجه عرفی بعین کافی است هر قد ظله



بوجهیکه بر سبیل استحباب اعاده آن نماید یا قضائیکه بنابرها از جانب میت بجا میاورد
حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد پس
واجب است بنابر احتیاط در آنها رو بقبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و سواری باشد
واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتن و غیر آن از سایر ارکان نماز دویم الستان در
حالت احتضار سیم میت در حال نماز کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نماز گذار
و پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میت در هنگام دفن او را بپهلوی راست بخوابانند
و سر او بسمت مغرب[1] و رو و شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد پنجم حیوانیکه بهم
او را ذبح نمایند زیرا که در تحقق ذبح شرط است رو بقبله نمودن آن حیوان در آن حال
سؤال کیفیت مکان نماز گذار را بیان فرمائید جواب بدانکه جایز است نماز در
هر مکانیکه خالی باشد از هر نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد چه مملوک باشد
بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا بحبس یا وصیت منفعت از برای شخص
یا بخوابیها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن
نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات
یا غیر آن و چه بشاهد حال مالک تصرف داشته باشد برابطه که در میان مصلی و مالک
باشد از صداقت یا غیر آن که منشا رضای مالک باشد و معتبر است علم بهم رسانیدن بشاهد
حال پس اگر علم بهم نرسانند نمیتوانند نماز بکنند در غیر لکن آن در غیر صحراها و باغاتی
است که بحسب متعارف و عادت مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در
آنها مادامیکه آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است سؤال آیا جایز است نماز
در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق
بدون اذن ایشان یا نه ج جایز است بنابر اقوی و حال آنها با سایر مردم مساوی باشند
س هرگاه عمدا در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند صحیح است یا نه ج باطل است
هرچند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد[2] س اگر از روی جهل یا نسیان در ملک

[1] درجائیکه قبله بسمت نقطه جنوب باشد تقریبا [illegible]

[illegible]

[2] اگر خود غاصب باشد مانعی از این جهت ندارد با رضاء مالک محمد تقی

غصبی نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت جهل بحکم از روی تقصیر
اگر عرفاً اجرت دارد ضامن است س هرگاه بغیر حق کسی را در ملک غصبی حبس کرده اند
یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده برفتن در مکان مغصوب پس در آنجا
نماز کرد نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره بیرون رفتن از مکان غصبی ندارد نماز در
آنجا صحیح است س احکام پوشانیدن عورت و لباس مصلی را بیان فرمایید ج
واجب و شرط است پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرط
است چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و الیتین
و ما بین رکبتین و سره از عورت نیست و نیز ما بین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع
است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو
کف دست و ظاهر دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقدار واجب
از موضع سجود از پیشانی س واجب است پوشانیدن موی سر زنان یا نه ج
بلی واجب است مگر کنیز و دختر نابالغ س پاک بودن لباس و بدن مصلی واجب و شرط
صحت در آنست یا نه ج بلی واجب است و شرط صحت است س شرط است لباس مصلی
که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است بتفصیلی که در مکان نمازگذار شده س هرگاه
از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی صحیح است یا نه
ج صحیح است بلی اگر در عرف کرایه داشته باشد ضامن است س آیا لباس مصلی
از چه جنس باید باشد ج جایز است از جمیع نباتات پنبه و کتان و غیر آن و همچنین
از پوست حیوان مأکول اللحم باید که بمودن هر چند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است
بودن رخت نمازگذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان مأکول اللحم هر چند تذکیه نشده
باشد و یا از مرده کنده باشد و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضعی که رسیده است
ببدن مرده با رطوبت س اگر لباس مصلی حریر محض باشد چه صورت دارد ج
از برای مردان حرام و مبطل نماز است اگر چه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن

۱ یعنی در ... ۱۲ آ ف

۲ اگر پنهان عورت نباشد ... است هر دامن ظله

حلی الا احوط واما از برای زنان مباح وجایز است چه در نماز و چه در غیر نماز و
ممزوج با پنبه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه
مضمحل نشود بنحویکه بنامند او را حریر جایز است از برای مردان نیز **سؤال**
ماهوت که همیشه مسلمانان در بازار خودشان مشغول بیع وشراء هستند همیشه
علماء واولیا بدیانت واهل خبره میخرند ومیپوشند در این زمان بعضی شبهه در
مبانی انداخته اند که احتمال قاطی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت
میرود وبمحض القاء این شبهه آیا در نماز احتراز واجتناب لازم است یا نه ج
لازم نیست اگر یقین باینکه اجزاء غیر ماکول اللحم در آن نیست داشته باشد و
الا محل تأمل است رجوع بغیر نماید س جایز است رخت مصلی طلاباف باشد
یا نه ج از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگرچه ساتر عورت هم
نباشد واز برای زنان مباح وجایز است س انگشتر طلا در دست نمودن
مرد چه صورت دارد ج حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه
سکه دار باشد چه غیر سکه دار س حمل نجس یا متنجس مثل دستمال یا کیسه در
نماز چه صورت دارد ج احوط اجتناب است س چیزیکه ساتر عورت
نماید ونجس یا متنجس باشد به پیچند وبجیب یا بغل کنند در نماز جایز است
یا نه ج احوط اجتناب است س هرگاه زنی جز لباس نجس پوشیدن
چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اگر ناظر محترمی حاضر باشد با همان
لباس نماز کند واگر ممکن است تطهیر وناظر محترم هم نباشد تطهیر لباس نماید
ونماز را بخواند س اگر زنی غیر از لباس غصبی لباس ندارد وناظر هم هیچ
حاضر نباشد در این لباس جایز است نماز کردن یا نه ج جایز نیست بلکه باید
برهنه نماز کند س اجزاء حرام گوشت مثل موی گربه وغیره در نماز
حملش جایز است یا نه ج اقوی عدم جواز صلوة وبطلان است س

بلی حریر خالص دام ظله

ونماز در آن صحیح است اگر ممزوج شود با پنبه نماز در آن صحیح باشد مثل پشم غیر ماکول نیز جایز است ولی نماز در آن باطل است م مد ظله

در مشکوک الحکم جواز اظهر است

[illegible]

اقوی عدم وجوب اجتناب است مد ظله

اقوی جواز است محمد تقی

مصلی زنیکه عرفاً زینت نباشد برای زنان ع مد ظله

[illegible]

واقوی جواز است حسن دام ظله

واقوی جواز است محمد تقی

حمل متنجس در صورتیکه قابل ستر نباشد ضرر ندارد ع مد ظله

اگرچه اقوی عفو است م دام ظله

اجزای انسان مثل مو یا دندان همراه مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه **ج** بلی صحیح
است اگر چه از غیر باشد **س** هرگاه نجاست در لباس باشد و فراموش کند با آن لباس
نماز کند نمازش صحیح است یا نه **ج** صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد
قضاء میکند **س** اگر لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش
چه صورت دارد **ج** صحیح است اگر وقت باقیست احتیاط است که اعاده کند و اگر
وقت گذشته قضائی بر او نیست **س** اذان و اقامه واجب است یا مستحب **ج** مستحب
مؤکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و تأکد استحباب اقامه از اذان بیشتر است و در
سایر نمازها مشروع نیست یعنی کفتنش حرام است فرقی نیست در فرایض یومیه مابین
اینکه ادائی باشد یا قضائی در سفر باشد یا در حضر در نماز جماعت یا فرادی در حال
صحت باشد یا مرض نماز گذار مرد باشد یا زن بلی در اداء و سفر و جماعت و حال صحت در
باره مردان تأکد استحبابش بیشتر است **س** کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید
ج اذان چهار تکبیر است بلفظ اللّه اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا
اله الا اللّه و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول اللّه و شش حی علی که
دو تای آن بلفظ حی علی الصلوة و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح و دو تای
آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا اللّه
و شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جزء اذان نیست و لکن بقصد
قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید
حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل
نیست و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان
هیجده فصل است و فصول اقامه هفده فصل **س** هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش
کند و داخل در نماز شود چه صورت دارد **ج** اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر
شد جایز است نماز را قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل

[Margin notes:]
۱ بلکه احتیاطا در مواظبت بر آن ترک ننمودن مد ظله
۲ بلکه مهما امکن ترک نشود ح مد ظله
۳ بلکه اتمامه را احتیاطا ترک نکند ع مد ظله



در نماز شود و هیچ قطع نکرده نیت است س هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد دید که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده ولکن یک نفر دو نفر یا زیادتر از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جایز است یا نه ج جایز است س مقارنات نماز چند است ج مقارنات نماز یازده چیز است اول نیت و حقیقت ان و انچه معتبر است در ان از قصد و تعیین نمودن در ان چه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضوء و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت نیت از اول نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع تکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا باخر نماز و واجب است نیت در جمیع نمازهای واجبی خواه یومیه باشد خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و ان اخر جزء از قیام است که از ان برکوع میرود و در حال قرائت و بعد رکوع و هرچند در حال ذکر سنت باشد و اما در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع نیز رکن است و مراد برکن جزئی است که ترک کردن ان باطل کند نماز را هرچند سهوا باشد س قیام یعنی چه ج یعنی ایستادن بر روی دو پا در حال اختیار و باید پاها را ازیکدیگر انقدر دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و هم چنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن چه کند ج اگر ممکنست تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد نشسته تکیه کند و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست راست و بقبله اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش به شد بعکس هذا کور برگردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطل است سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و ان رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک ان خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در ان چه معتبر است

وشرط است در همه نمازها
دوم قیام است و واجب
است ایستادن در نماز
واجبی صح

در نماز بزیادتی قصد افتتاح بان پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع
شود مثلا سوم یا غیر او و یا در بین برخواستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ
کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بدو همزهٔ قطع چه بجهر بگوید چه باخفات
س هرگاه تکبیری گفت و شک نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع
یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذارد
قرائت و واجب است در رکعت اول و دوم از فرایض خواندن فاتحة الکتاب و یک سوره
تمام پس از آن و جایز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهت امر مهمی و
واجب است اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه اینها و از مقامات ضرورت و هرگاه
عمدا مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر اصح اگر اکتفا بان نماید و
اعاده سوره را نماید و الا صحیح است و اگر برنگردد بعدم قصد[1] امتثال س حمد
رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجب است در همهٔ نمازها چه در نماز واجب
و چه در نماز سنت و جزئیت آن در حال التفات است س اگر حمد را فراموش کرد
نماز باطل است یا نه ج باطل نمیشود و لکن اگر هنوز داخل رکوع نشده بخواطرش
آید خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از
آن اعاده کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخواطرش امد اعادهٔ حمد بر او نیست
و اگر بعد از سوره باشد دو سجدهٔ سهو بجهت زیادتی سوره بجا بیاورد[2] احتیاطا[3] و
اگر بعد از رکوع باشد دو سجدهٔ سهو بجهت فراموشی حمد س اگر شک کند در
خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد ج این شک
اعتبار ندارد س هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره
چه باید کرد ج اعتبار در این شک نیست بلکه اگر شک در آیه[4] بعد از داخل شدن
در آیه دیگر باشد نیز اعتباری ندارد س آیا واجب است رعایت اداء حروف از
مخارج و غیر اینها یا نه ج بلی واجب است رعایت مخارج و رعایت حرکت اعرابیه

در چنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه تکبیری گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج صح

1
اگر در ابتداء یاد را ثناء باین کیفیت نیت نکرده باشد سوره قبل از حمد را هم بقصد قربت مطلقه خوانده باشد نه بقصد جزئیت صحیح است و الا فلا م ح

2
ترک آن جایز است محل نظر

3
اگرچه اقوی عدم وجوب است در هر دو صورت م ظله

4
احوط خواندن همان آیه و ما بعد آنها است بقصد قربت مطلقه م ح ظله



دبنائیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات مدّ واجب را که مدّ متصل باشد هم واجب دانسته اند ولکن دلیل واضح[1] بر وجوب مدّ مطلقا نیست ولی احتیاط در مدّ واجب ترک نشود و حفظ ترتیب ما بین آیات و کلمات و حروف و موالات ما بین اینها واجب است س ایا جایز است وقف بحرکت و وصل بسکون یا نه ج در وقف بحرکت و وصل بسکون احتیاط ترک نشود س تنوین و نون ساکن اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجب است یا نه ج احتیاط بمراعات آن ترک نشود س در رکعت سیم و چهارم مخیّر است در خواندن حمد و تسبیح اربعه یا نه ج بلی مخیّر است و افضل تسبیح اربع خواندن است چه از برای امام و چه برای ماموم و چه منفرد س تسبیح اربع یک مرتبه خواندن کافیست[2] یا نه ج احوط[3][4] سه مرتبه[5] خواندن است مگر در مقام ضرورت مثل ضیق وقت س چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه حرام[6] است س آیا در قرائت جهر و اخفات واجب است یا نه ج بلی واجب است از برای مردان در نماز صبح و دو رکعت اوّل و دوم نماز مغرب و عشاء جهر کردن و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان تخییر است در نماز جهریه[7] و بهتر اخفات است و این در وقتیست نامحرم صوت او را نشنود و الّا معیّن است اخفات پنجم رکوع است واجب است در هر رکعت از فرایض یومیه یک رکوع و آن رکن است و ترک یا زیاد کردن و کم نمودن آن عمدا یا سهوا باطل میشود نماز مگر جماعت که زیادتی در آن بنحویکه خواهد آمد مبطل آن نیست و لازم است خم شدن در آن بنحو متعارف تا بحدیکه هرگاه دستهای او موافق حال او باشد برسد بزانوهای او و احوط رسیدن کف دست او است س هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و رفت بسجده پیش از نشستن بهر دو سجده متذکر شد چه کند ج برگردد بقیام

و برود

[1] بلکه بر وجوب دعا و وصل بحرکت و وقف بسکون نیز جایز است اگر احیانا ترک شود ضرری ندارد م ح مدظله

[2] بلی کافی است محمد رفیع

[3] کفایت یکمرتبه خالی از قوت نیست م ح

[4] اقوی کفایت یکمرتبه است ع دام ظله

[5] و اقوی کفایت یکمرتبه است مطلقا حسن مدظله

[6] و موجب بطلان علی الاظهر م ح

[7] و معتبر است اخفات در صلوة اخفاتیه عبدالکریم مدظله

سؤال ۱ ... دبرود برکوع وذکر رکوع را بگوید واحتیاطا اعاده نماز نماید ۲ ۳ ۴
هرگاه بعد رکوع ختم شد فراموش کرد رکوع را ورفت بسجده پیشانیش بمهر
وسجده بنا دش افتاد تکلیفش چیست ج منحنیا برگردد تا بحد رکوع و
رکوع را بجا اورد و راست شود برود بسجود ونماز را تمام کند وبعد از ان
احتیاطا اعاده نماز نماید اگر اصل رکوع را فراموش نموده باشد واگر
فراموش نموده طمانینه وذکر را قیام بعد از رکوع را بجا مباورد س
ذکر رکوع واجبست یا نه ج بلی واجب است س اذکار در رکوع چیست
ج اذکار رکوع مجزیست یکمرتبه گفتن ذکر کبیر واکر ان سُبحانَ رَبّیَ
العَظیم وبِحَمدِه است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبحانَ الله ودر حال ضرورت
کفایت میکند یکمرتبه ومستحب است که طاق بخوانند تا اگر عبا رت از سه مرتبه
یا هفت مرتبه باشد ششم سجود است وان واجب است در هر رکعتی از نماز
واجب و سجده واگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز
خواه بعمد باشد یا بسهو باشد وهم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده
زیاد کند عمدا یا سهوا وکم کردن یک سجده یا زیاد کردن ان مبطل نیست بنا
بر اصح مگر انکه از روی عمد باشد س سجود بچه محقق میشود ج تحقق
سجده بخم شدن وگذاشتن پیشانی بر وجهیکه عرفا سجده گفته شود وکفایت
میکند در سجده مقدار درهم از پیشانی بما یصح السجود علیه س حد
پیشانی چه مقدار است ج بحسب طول از اول رستنگاه موی سر است تا
سر دماغ وابروها وبحسب عرض ما بین جبینین است س آنچیزها یکه در
سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز اول گذاشتن شکم دست
زانوها ودو انگشت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم بان منتهی میشود
علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین وبا اخلال بیکی از این هفت موضع

۱ واگر ترک
این احتیاط کند ظاهرا
ضرر ندارد ع

۲ رعایت این احتیاط لازم
نیست م ح

۳ رعایت این احتیاط لازم نیست
سن مد ظله

۴ لازم نیست محمد تقی

۵ اگر فراموشی بعد از حد رکوع
نباشد باید راست بایستد
وسجده بکند وبعد از نماز برای
فراموشی ذکر رکوع سجده
سهو احتیاطا بجا اورد
اگر قبل از حد رکوع باشد باید
راست بایستد ورکوع کند وعلی
ای تقدیر منحنیا برگشتن اصلا
محل ندارد واعاده نماز هم ...
لازم نیست م ح

۶ اگر از اول بقصد رکوع خم شود
بحد رکوع برسد ...
نباید طمانینه وذکر است ظاهرا
نباید رکوع در ... کند

عمداً باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نخوان در غیر جهت س هرگاه
عاجز شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چه کند ج باید پشت دستها را بدل از
شکم قرار دهد و با عجز از آن جزئیکه بکف دست نزدیکتر است آنرا بگذارد والاقرب
فالاقرب دوم ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت و احوط در اینجا این است که بجای
العظیم الاعلی بگوید یعنی سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَبِحَمدِه بگوید هرگاه اختیار تسبیح
کبری نماید و اگر تسبیح صغری را اختیار نمود سه دفعه سُبحانَ الله مجزیست
سیم طمأنینه و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر
زمین و شیبان قبل از شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجدهٔ
اولی و نشستن بحالت اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد
ششم آنکه خم شود از برای سجود تا بحدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن شود
س در سجده پست و بلند تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر یک آجر که چهار انگشت
مضموم باشد مضر نیست س اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چه کند ج
باید خم شود بقدریکه بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدریکه بتواند در پشت تراز
آن سجده نماید و اگر بهیچ قسم نتواند خم شود بجای آن بسر اشاره مینماید و اگر نتواند[1]
بسر اشاره کند بدو چشم اشاره نماید و اگر آنهم نشود بیک چشم اشاره نماید و واجب
است برداشتن چیزی را که بر آن سجده کند س بر چه چیز سجده میتوان کرد ج
چیزیکه ما یصح السجود علیه میباشد زمین است و هر چه از زمین میروید مگر آنچیزهائیکه
انسان میخورد و میپوشد که خارج از اسم ارض باشد و کاغذ[2] اگر از غیر حریر باشد چه رنگ
دار باشد یا بیرنگ و احوط ترک ماخوذ از حریر است س بشانه آبنوس سجده صحیح
یا نه ج بلی صحیح است اگر چه کنده باشد س بر تنباکو و توتون سجده میتوان
کرد یا نه ج بلی میتوان کرد س بر پوست انار و پوست بادام[3] و پوست گردو و پوست
هندوانه و پوست خربزه سجده کردن صحیح است یا نه ج محل اشکال است احتیاط ترک

نشود

[1] اگر نتواند که پیشانی بر آن بگذارد والا احوط است م ح

[2] اقوی جواز است بر کاغذ مطلقا م مد ظله

[3] اقوی جواز سجود است بر پوست بادام و گردو اگر منفصل از مغز باشد س مد ظله

نشود س بر قلم و قصب یعنی نی و مسوال و کاه و علف سجده جایز است یا نه ج بلی جایز است و اخبار بصحت السجود علیه ذکر شد در حال اختیار است و لکن افضل تربت سید الشهداء علیه السلام است و در حال اضطرار یا تنگی وقت اگر ممکن از اشیاء مذکوره نشد بر ثوب پنبه و کتان سجده کند و اگر اینهم میسر نشود بر پشت دست سجده کند   هفتم تشهد است و آن واجب است نه رکن نیست و در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجده اخیره و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و کیفیت آن گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنست که متعین است که باین نحو بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و غیر از این مجزی نیست و واجب است نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب است قرار گرفتن در حال ذکر و واجب است در ذکر محافظت بر عربیت س هرگاه فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در رکوع چه کند ج واجب است که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام کند و از برای قیام بیجا دو سجده سهو احتیاطا بجا آورد و همچنین هرگاه قرائت یا تسبیحات خوانده باشد س هرگاه بعد از داخل شدن برکوع بخاطرش آید که تشهد را نخوانده چه کند ج نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضاء تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد س اگر پیش از سلام متذکر شد که تشهد آخر را نخوانده چه کند ج آنرا بخواند نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجده سهو واجب بجا آورد اگر منافی که عمدا و سهوا نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد س اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد بخاطرش آمد که دو سجده نکرده تکلیفش چیست ج برگردد و دو سجده را بجا آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو واجب برای سلام بیجا بجا آورد اگر منافی عمدی و سهوی

---

١ مقدم بودن معادن بر پشت دست محل اشکال است ع

٢ بعید نیست که تشهد مقدم بر معادن باشد س

٣ بلکه وجوبا علی الاظهر ح

٤ بلکه مطلقا اظهر قضاء تشهد و سجده سهو کافیست علی الاظهر ح

٥ و اگر منافی بجا آورده باشد اکتفا بقضا تشهد کند و دو سجده سهو بجا آورد م مد ظله

٦ احوط اعاده نماز است بعد از اینکه در تشهد فرمودند و بعد از اینان بچهار سجده سهو دو تا بجهت تشهد و دو تا بجهت سلام احتیاط ع مد ظله

٧ اقوی بطلان نماز و لزوم اعاده است م ح

سر نزده باشد و بهتر این است که نماز را دوباره اعاده کند س هرگاه در
رکعت اخیر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد چه صورت دارد ج
سجده را بجا آورد نه بقصد ادا و قضا و نماز را تمام نماید و دو سجده سهو را
بلکه چهار سجده بکند هشتم سلام است و از جمله اجزاء واجبه نماز است
بیرون میرود شخص از نماز و کفایت میکند در آن گفتن السَّلامُ عَلَیْنا
وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِین یا السَّلامُ عَلَیْکُم و واجب نیست السَّلامُ عَلَیْکَ
اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ بلی مستحب است و از توابع تشهد دوم است
و با آن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان
نیست اگرچه عمداً باشد و احتیاطاً در السَّلامُ عَلَیْکُم ضم کند وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ را
و ترک نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن
بلکه با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن میشود اگرچه
بهتر در این حال اعاده نماز است نهم ترتیب است و آن واجب است در نماز
ما بین افعال و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل میشود
و اما سهواً پس اگر در ارکان است یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم داشتن نیز
موجب بطلان نماز میشود و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت
و همچنین در اجزاء غیر رکنیه بعضی نسبت به بعض دیگر مبطل نیست و با امکان
رعایت ترتیب را نهاد در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجب است عود
بسوی سابق و با ترتیب عمل آورد عملش صحیح است دهم موالات است و آن
واجب است در افعال نماز یعنی پی در پی بودن آنها باینکه فعلیکه محو صورت
نماید نشود و همچنین واجب است در تکبیر موالات میان کلمات آن و همین حکم
در قرائت و اذکار و تسبیحات جاری است نسبت بکلمات و آیات و حروف و با بقاء
محل اعاده مینماید یا کلمه را که رعایت موالات در آن نکرده و با فوات محل

۲ واگر سهو نزده باشد نماز باطل است م ظله

۳ احوط است و از این شق س ظله

۴ اگر منافی سر نزده و الا قضا السجده را نماید و دو سجده سهو بجا آورد م ظله

۵ دو سجده کافی است از دو سجده اولی احتیاط بدست
محمد تقی
[illegible]

۶ اکتفا باول خالی از اشکال نیست س ظله

۷ و بعد از نماز از برای هر یک از زیادتیها دو سجده سهو بجا آورده دام ظله

۸ اگرچه سکوت طویل باشد ه مد ظله

۹ و فصلی که منافی با متابعت عرفیه باشد هم روی نداده م ح مد ظله

هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل والا صحیح است بشرط آنکه موالات
درنماز فوت نشده باشد **یازدهم** ذکر است و آن عبارت است از ذکر در رکوع
سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیش گذشت **س** قنوت در نماز واجب است یا نه **ج**
واجب نیست بلکه مستحب است در هر یک از فرایض یومیه غیر از نماز جمعه چه در صلوه جهریه
باشد چه اخفاتیه و بهتر ترک نکردن آنست و محل آن پیش از رکوع رکعت ثانیه است بنا
بر اصح بعد از فراغ از قرائت **س** اگر فراموش کرد قنوت را و رفت برکوع و در رکوع
بیادش آمد چه کند **ج** بعد از رکوع و قبل از سجده آنرا بجا میاورد و اگر در اثنای قنوت
متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا میاورد اگرچه زمانش هم طول بکشد **س**
هرگاه عمداً کسی قنوت را ترک نمود جایز است در غیر محل بجا آوردن آن یا نه **ج** جایز
نیست و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پس مستحب است دو قنوت
یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوم **س** آیا مستحب است در
هر نافله قنوت یا نه **ج** بلی مستحب است و مؤکد است در نافله وتر **س** آیا در قنوت
معتبر است قول مخصوصی یا نه **ج** معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که اختیار
میکند از ذکر و دعا **س** در قنوت جایز است بگوید سبحان الله یا بگوید بسم الله یا بگوید
لا اله الا الله یا نه **ج** بلی جایز است چه بتحلیل در تمام نماز داشته باشد یا نه و
بهتر مناجات ادعیه مأثوره و ادعیه قرآنیه و کلمات فرج است خصوصاً در جمعه و وتر
س سلام علی المرسلین از کلمات فرج است یا نه **ج** معلوم نیست[1] احوط خواندن
آنست بقصد قرآنیه **س** آیا در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن
بفارسی جایز است یا نه **ج** مشکل است دعای بفارسی چه در قنوت و چه در غیر
آن و هم چنین است مغلوط مادة **س** تعقیبات بعد از نماز چه فرایض و چه نوافل
مجملی از ثواب و بیان فرمائید **ج** ثوابش لا یعد و لا یحصی است چنانچه در اخبار
اهل بیت علیهم السلام مذکور است و آثار آن در دنیا و شدن روزی بهشتی است از سنن

[1] در اخبار معتبر وارد است مجهول

کردن

کردن بجهة کسب روزی و تعقیبات زیرا که فریضه موکدتر است از تعقیبات زیرا که نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله گنجایش ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه علیها سلام است و کیفیت آن با این نحو است که اول سی و چهار مرتبه اللّهُ اکبَرُ و سی و سه مرتبه اَلحَمدُ لِلّهِ و سی و سه مرتبه سُبحانَ اللّه بگوید و سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و هم چنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را سه مرتبه بگوید اَستَغفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ ذُو الجَلالِ وَ الاِکرامِ وَ اَتوبُ اِلَیهِ و در حدیث است که هر کس بخواند او را آمرزیده شود گناهان او هر چند مثل کف دریاها باشد و هم چنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب و در هر یک هفت مرتبه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پست‌ترانها پیس[1] و برص و دیوانگی است و اگر از اشقیاء باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعداء س کیفیت نماز آیات و سبب آن را بیان فرمایید ج بدانکه سبب آیات عبارت از گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها از آن خوف حاصل بشود یا نه و زلزله و بادهای سیاه و سرخ و زرد و بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادری از ایشان مناط حکم نیست س نماز خسوف و کسوف تا چه وقت اداء میباشد ج وقت اداء کسوف و خسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنابر اصح و هم چنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن نماز عبارت است از آن وقت و احوط در کسوف و خسوف آنستکه پیش از شروع در انجلاء نیت قربت اداء نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء نیت قربت مطلقه بکند و اگر مقدار یک رکعت از وقت را درک نماید نماز او اداء است چنانچه در یومیه گذشت اما اگر آیه

[1] پیس مرضی و ناخوشی است که عارض میشود در گوشت انسان محمد

[2] در ذکر لزوم خوف شرط نیست مدظله

بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد مثل زلزله که در اغلب اوقات
بر این نحو است و مثل صیحه و رعد و برق شدید پس واجبست که مقارن آن شروع در
نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آن بجا نیاورده باید در غیر آن وقت بجا آورد و
تا آخر عمر اداء است **س** نماز آیات چند رکعت است **ج** دو رکعت است در هر
رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن این است که تکبیرة الاحرام بگوید و حمد و سوره
بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد راست شود و حمد و سوره بخواند
و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع
راست شود و حمد و سوره بخواند برود برکوع و راست شود حمد و سوره بخواند برود
برکوع و باز راست شود برود بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع
برکعت دوم کند و همچنانکه در رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد
تشهد بخواند و سلام بدهد مثل سایر نمازهای یومیه **س** نماز آیات چند
قنوت دارد **ج** پنج قنوت از آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از
رکوع چهارم و در رکعت دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم
و یکی پیش از رکوع پنجم و این قنوتها مستحب است و واجب نیست و همچنین مستحب است
پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن
بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم **سؤال** آیا فرقی
هست در شکیات و سهویات میان نماز آیات و یومیه یا نه **ج** فرقی نیست و هر چه
در آنجا معتبر است در اینجا هم معتبر است مگر در رکوعات مثل اینکه شک میکند که آیا
چهار رکوع کرده ام یا پنج یا بیشتر بنا را بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است **س** مبطلات
نماز چند چیز است **جواب** مبطلات نماز ده چیز است اول حدث مطلقا
و آن در هر وقتی که واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم آخر سلام باشد
بعمد چه بفراموشی مگر در مواضعیکه ذکر آنها گذشت از مسئله مبطون و مسلوس و

١ وانظرنی افضل و احوط است و جایز است تقسیم کردن یک سوره بر پنج رکوع و در این صورت اعاده حمد نمیخواهد بلکه اکتفا میکند بقرائت حمد در رکعت اولی و ثانیه قبل از سوره ع دام ظله

٢ و جایز است اکتفاء ... [illegible]

٣ و جایز است اکتفاء بیک قنوت یکی قبل از رکوع پنجم و بهتر یکی قبل از دهم بلکه یک قنوت قبل از دهم هم مدظله



منحصر

مستحاضه س احداثیکه نماز را باطل میکند یا وضوء وغسل وتیمم را باطل میکند یا نه ج بلی باطل میکند س حدث اصغر یکه صادر شد وغسل را باطل کرد دوباره باعث غسل میشود یا نه ج غسل نمیخواهد لکن وضوء باید بگیرد بجهت نماز وهرچه مشروط بطهارت است دوم تعمد تکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو دستها بر دیگری بنحویکه عامه میکنند جوا دوز بوفاق یا دربالای آن در حال اختیار نه در حال تقیه سیم التفات کردن بتمام بدنست بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بسوی ما بین یمین ویسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است در حال اشتغال[1] بذکر[2] والا در غیر التفات بجمیع بدن بطرف پشت سر اشکال است ورد التفات بروی تنها بطرف پشت سر مطلقا اشکال است اگرچه احوط بطلان است س هرگاه کسی سهواً التفات کند از قبله بقدریکه خارج نشود یا از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است هرچند بتمام بدن باشد[3] با عدم تجاوز[4] از مقدار یکه جایز است در حال اختیار علی الاحوط چهارم تکلم کردن است عمداً هرچند بیک حرف مهمل باشد واما سهواً پس مبطل[5] نیست هرچند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون رفته است س در نماز تنحنح کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن ونحو اینها چه صورت دارد ج عیبی ندارد وانکه ذکر شد در تکلم بکلام آدمیین بود اما قرآن ودعا ومناجات و امثال اینها پس خواندن وگفتن آنها ضرری ندارد مگر آنکه بروجه محرم باشد مثل آنکه دعاء بر مومن کند ظلماً یا آنکه آیه سجده تلاوت نماید[6] واحوط[7] ترک دوسوره خواندن است س اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیت تکلیف مصلی چیست ج جایز است از برای مصلی بقدر آن بلکه واجب

[1] بجز اشتغال بذکر وعدم آن فرق نیست عبدالکریم مدظله

[2] بلکه مطلقا م ح مدظله

[3] بلکه با تجاوز هم اگر ما بین یمین ویسار باشد سهواً مبطل نیست م ح مدظله

[4] در صورتیکه از ما بین مشرق ومغرب خارج نشود نمازش صحیح است هرچند تجاوز کند از مقداریکه جایز است در حال اختیار ع مدظله

[5] ولی دو سجده سهو بجا آورد چنانچه در محل خود خواهد آمد ع مدظله

[6] اگرچه اقوی جواز است با کراهت ش مدظله

[7] دو سوره خواندن در رکعت واحده صحیح است هرچند کراهت دارد ع مدظله

اگرچه

اگرچه سلام بغیر از صیغهٔ قرانیه باشد س اگر ترک کند جواب سلام را چه صورت
داراد ج نماز صحیح است اگر با بقاء محل جواب مشغول بذکر یا قرائتی نشده
باشد مثلا والا محل تامل است[1] و بجهت[2] تعدد[3] گناه کار است و واجب است[4] آنکه جواب
مثل صیغهٔ سلام باشد هرچند بغیر صیغهٔ قرانیه کر سلام علیکم است بوده باشد
و بهتر مراعات مثلیت در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که
عبارت از سلام علیک است والسلام علیک والسلام علیکم و سلام
علیکم است پنجم قهقهه کردن است اگرچه از روی اختیار نباشد علی الاحوط
و آن خنده ایست که مشتمل بر آواز و مد و ترجیع باشد و احوط اجراء احکام بطلان
بر مطلق آواز است و تبسم که از لب خند گویند مبطل نیست اگرچه عمداً باشد ششم
گریستن با آواز است بجهت امر دنیوی خواه از جهت فوت آن باشد یا از جهت طلب
آن لکن هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیگردد س درگریستن بی آواز چه
میفرمائید ج احتیاط لازم اعاده آن نماز است و گریستن برامر آخرت
اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی
عملا و باطل است علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که صورت نماز را
برهم زند هشتم خوردن و آشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو بردن
چیزیکه در دهن است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر
برای کسیکه تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل
شود و نباید میان محل نماز که دور و کاب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و اتیان
بمنافیات دیگر هم ننماید نهم گفتن آمین بعد از سورهٔ فاتحة الکتاب عمداً یا ختیار
بدون حال سهو و اضطرار ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یازدهم زیاد
کردن جزئی یا کم کردن در نماز است سئول شکیات بر چند قسمت ج

---

1. واقوی صحت نماز است ع مدظله

2. اظهر صحت آن است م ح

3. اقوی صحت نماز است در این صورت س مدظله

4. و هرگاه آیهٔ قرانی مثل سلام علیکم طبتم مثلا بقصد حکایت قرآن بخواند و بالتبع مقصود او رد تحیت باشد ظاهراً اضر نیست هرچند مثل صیغهٔ سلام نباشد ع مدظله

5. اگر طلب از حضرت باریتعالی باشد اقوی عدم بطلان است هم دام ظله

6. عمداً مگر آنکه آن جزء رکن باشد هم مدظله



بر سه قسم است اول اعتباری در او نیست یا بمعنی که اعتناء باین شک نباید نمود قسم دوم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند باطل است قسم سیم صحیح است با شرایطیکه ذکر میشود س آن شکها که اعتبار ندارد چند نوع است ج بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است باینمعنی که سلام نماز صبح را مثلا داد شک میکند که آیا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت کرده ام اعتناء بچنین شکی نکند و نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و عدم اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز در صورتیست که یک طرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل است مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز یک رکعت یا سه رکعت در این صورت آن نماز باطل است و واجب است که آنرا اعاده نماید دوم شک بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه اعتبار بشک نیست و قرار بدهد که نماز را کرده ام سیم شک بعد از محل مثل آنکه بعد از حمد شک کند که تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و همچنین در اثناء سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام و همچنین اگر از ایر باید[1] گذشت دیگر شک اعتبار ندارد و همچنین در هر فعل که داخل بفعل دیگر شدم[2] حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شک کثیر الشک است اعتباری بشک او نیست چه شک آن در این نماز باشد و چه در عدد رکعات و چه در افعال آنها و چه شک در دو رکعت اول یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیر الشک[3] نظر باهل عرف است و واجب نیست بر کثیر الشک اینکه ضبط عمل خود نماید بریک یا چیز دیگر یا کسی را مراقب احوال خود کند در نماز اگرچه بهتر این است پنجم شک امام و ماموم است با ضبط و حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر ظن[4] باشد خالی از اشکال[5] نیست و اعتباری[6] بشک آن نیست[7] پس هر یک رجوع نماید بدیگری و عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر یک از حال دیگری باشاره و قول و آیات مناسب حال و ذکر است مثل آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت

[1] سابقا گذشت م ح

[2] بشرط آنکه از افعال نماز باشد نه از مقدمات آنها م ح

[3] تحقق آن به شک متوالی در عمل واحد بعید نیست م ح

[4] بلی اگر از ظن یکی دیگری ظن حاصل شود باید بمظنه خود عمل نماید هم مد ظله

[5] اقوی الحاق ظن است محمد ق

[6] در حکم علم است الاقوی حسن مد ظله

[7] کافی است علی الاظهر م ح

بگوید واگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشند یا گمان بر چیزی رجوع با عتقاد خود بکند
س ان شک هائیکه در هر صورت نماز را باطل میکند بیان فرمائید ج شک در
رکعات نماز دو رکعتی از نماز های واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف
وغیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد وشک در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی
نماز مغرب مثل انکه شک کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت است یا سه احتیاط این
است که فکر کند تا از صورت نماز (۱) کَند بیرون رود اگر هنوز بیرون نرفته علمش بدو
رفت برگردد وحمد وسوره را بخواند ونماز را تمام کند نمازش صحیح است واگر علمش
بسه رفت تسبیح اربع را تمام کند وسلام نماز را بدهد واگر در شک بماند در هر
صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین وخواه بعد از آن نمازش باطل است
وشک در نماز های چهار رکعتی که پای یک در میان باشد ودر هر جا که شک اتفاق
افتد ودر شک باقی ماند نمازش باطل است وشک در نماز های چهار رکعتی که
پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل انکه قنوت میخواند شک میکند
که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی نرفت
وبحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در قیام بعد
از رکوع خواه در سجدهٔ اول باشد واحتیاط ترک نشود در سجدهٔ اخیره خصوصا
بعد از ذکر (۲) وقبل از رفع راس مطلقا بعد از اکمال (۳) واعادهٔ نماز (۴) وشک در عدد
رکعات یا یقینی که نمیداند چند رکعت کرده وشک شش وهفت وزیاده که هر دو
طرفش باطل است وشک دو وپنج وسه وپنج ودو وسه وپنج وغیرها اینها از مواردیکه
طرف اقلش صحیح است الا صورت اینه س آن شک هائیکه باطل کننده نماز نیست
ونماز در آن صحیح است چند صورت دارد ج بر هشت صورت است اول شک
در میانه دو وسه بعد از اکمال سجدتین بقید رفتن قوی بکند هر گاه علم یا مظنه
بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند واگر در شک باقی ماند بنا را بر سه (۳) گذارد

ویبن

(۱) مقصود رکه از علم یا مظنه بیک طرف مایوس شود اقوی کفایت است م ح

(۲) بعد از تمامیت ذکر واجب اقوی صحت است م ح

(۳) اقوی عدم لزوم اعاده است هر مطلقا

(۴) بعد از تمام شدن ذکر وقبل از رفع راس مطلقا شک نماید اعاده لازم نیست علی الظاهر ع



و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بدهد بدون منافی برخیزد
و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش صحیح است
دوم شک در میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و سلام
نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش
صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت نشسته را سیم شک
میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و سلام نماز را بدهد
بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد چهارم شک میان سه و چهار در
هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد یک رکعت نماز احتیاط
ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا میآورد و دو رکعت نشسته افضل است پنجم
شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
بعد از آن دو سجدهٔ سهو واجب بجا میآورد اما شک در حال قیام باید فرو نشیند
پس در این هنگام شک او برمیگردد بمیان سه و چهار بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بعمل آورد
از برای قیام بیجا احتیاطاً ششم شک در میان سه و پنج است در حال قیام فرو می‌نشینی
و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام میکنی بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
و دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بجا میآوری هفتم شک در میان سه و چهار و پنج است در
حال قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو رکعت ایستاده را مقدم بدارد بر دو
رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بقصد احتیاط نیز بجا آورد هشتم شک در میانه
پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و نماز را تمام کند و بعد دو سجدهٔ سهو احتیاطاً
از برای خراب شدن قیام بجا آورد و دو سجده بجهت شک چهار و پنج و دو سجده دیگر
احتیاطاً اگر بقرائت یا ذکر مشغول شده باشد مسئله احکام نماز احتیاط را

بیان

یک رکعت ایستاده معتبر است محمدتقی

٢ بلکه وجوباً در تمام صور هدم قیام علی الاقوی م ح

٣ ترک این جایز است محمدتقی

٤ ترک آن جایز است محمدتقی

بیان فرمایند ج نماز احتیاط واجب است کیفیت آن چنان است که بعد از سلام
پیش از منافی برخیزد و نیت نماز احتیاط در قلب قصد کند قربة الی الله از انجه احتمال داده
که کم شده و آن مثلا یا یک رکعت است ایستاده یا دو رکعت است و تلفظ نیت در اینجا جایز
نیست و هم چنین شرط نیست قصد وجوب لکن احوط ترک نکردن است پس بعد از نیت
تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز و قرائت حمد میکند بدون سوره و اخفات در آن
نماید حتی در بسمله بنا بر احوط[1] و رکوع و سجود بکند و تشهد و سلام بخواند بجوی که در نماز
میخواند و اگر ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بان نماید س اگر کسی نماز
احتیاط را ترک کند و اعاده نماید فریضه را که شک در آن نموده چه صورت دارد ج
کفایت میکند اگر ابطال عمل نماید ولکن کند کار است و چنین عملی نکند س هر گاه
شکی در نماز کرد و بنا بان شک گذاشته و سلام نماز را داد خواست نماز احتیاط بکند
یک رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش تمام بوده آیا نماز احتیاط را باید
بکند یا نکند ج نماز احتیاط را احتیاج نیست در صورت اولی و در ثانیه و ثالثه نماز
احتیاط را استحبابا[2] تمام میکند و نمازش صحیح است و هم چنین اگر بفهمد کم بودن نماز را
پیش از نماز احتیاط آن کمی را تمام کند اگر مبطلی که عمدا و سهوا مبطل است بعمل نیاورده
باشد س اگر بعد از تمام کردن نماز احتیاط بفهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز
احتیاطی که کرده مثل آنکه دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده کرد بعده مطلع شد یک رکعت
کم بوده اصل نمازش چه صورت دارد ج احتیاط این است که یک رکعت[3] ناقص را بکند و
احتیاط اعاده کردن اصل نماز است اگر چه صحت آن بوجه[4] بعید و بهتر اعاده است در جمیع صور
با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن س اگر عمل باحتیاط نمود و شک کرد که
آیا نماز احتیاط با کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چه کند ج نمازش صحیح است و اعتنا
بچنین شکی نکند س هر گاه در اثناء نماز احتیاط شک کند که آیا یک رکعت است یا دو
رکعت چه کند ج بنا را بر صحت گذارد یعنی که اگر یک رکعت باید بکند بگوید یک رکعت است

[1] بلکه اقوی م ع

[2] واگر یک رکعتی بوده یک رکعت بگوید بر اینقرار م ع

[3] دو رکعت نشسته که برعایت نقص رکعت ایستاده کرده است بجای او بجو است و چیزی را او نیت بدلا کرد در اثناء مطلع شد نماز نشسته را از همانجا واگذارد و رکعت ناقصه را بجای آورد و اعاده نماز اگرچه در صورت اخیره احوط است لکن لازم نیست م ع

[4] بلکه اقوی است ع مد ظله

اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت است س در نماز احتیاط سهواً کلام بجا اتفاق
افتاد سجدهٔ سهو دارد یا نه ج بلی سجدهٔ سهو واجبست بلکه در جمیع منافیات وغیره که در
اصل نماز میباشد در این هم میباشد س در نمازهای مستحبی اگر شک واقع شود
چه صورت دارد ج در باقی ماندن بشک مخیراست ما بین اقل و اکثر مثل آنکه شک
کند که این یک رکعت است یا دو رکعت هر کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل
گذارد بهتر است س در نماز مستحبی سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجدهٔ
سهو میخواهد یا نه ج سجدهٔ سهو ندارد بلکه اگر تشهد فراموش شده باشد یا سجدهٔ
فراموش شده قضاء ندارد س اگر کسی شک کند در اثنای نماز با آنکه این نماز ظهر
است یا عصر تکلیفش چیست ج باید بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر[1] نماز را تمام کند
اگر نماز ظهر را نکرده باشد س اگر شک کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول عشا
چه باید کرد ج از آخر مغرب[2] قرار دهد س مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد
یا نه ج اقوی اعتبار ظن است مطلقا[3] در عدد رکعات[4] س هرگاه کسی شک کند
بعد از اکمال سجدتین در میانه دو و سه و بنا را بسه گذاشت برخاست یک رکعت هم کرد
شد چهار رکعت هنوز برکوع نرفته مظنه اش بود رفت چه کند ج باید رکعت را
خراب کند و بنشیند تشهد و بنا را برد و گذارد و تشهد بخواند و برخیزد و باقیمانده نماز را
تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو برای قیام بیجا و دو سجده بجهت تسبیحات یا حمد که
خوانده باشد بجا آورد بقصد احتیاط نه بنیت[5] وجوب س هرگاه در حال قیام
شک کند ما بین سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد یقین کرد که در رکعتی که برخاسته
یک سجده نکرده چه باید کرد ج در اینصورت نمازش باطل است و بنا بعضهم بر ندارد
سر بگیرد س احکام سهویات و کیفیت آنرا بیان فرمائید ج سهویات بر چند
قسم است اول سهو در طهارت از حدث است مثل آنکه شروع در نماز نمود باعتقاد
آنکه با وضو است و در اثناء ملتفت شد که وضوء نداشت نمازش باطل است و همچنین است

[1] اگر در اینصورت نماز را بعنوان محافظه تمام کند بهتر است ع

[2] بجهت آنکه در مسئله سابقه ذکر شد ع

[3] در ظن به رکعتین اخیرتین از رباعیه محل اشکال است در غایت احتیاط نبودن مد ظله

[4] و در افعال هم مد ظله

[5] برای قیام بیجا بنیت وجوب اولی است ع م

حال

حال غسل وتیمم دوم سهو در طهارت از خبث است یعنی که عالم بود بنجاست ثوب یا
بدن خود وغافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز یا بعد متذکر شد که
بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطل است سیم سهو در قبله است پس اگر در اثنا
نماز معلوم شد که آنچه از نماز اداء نموده پشت بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین ویسار
بوده ظاهر این است که نمازش باطل است چهارم سهو در مکان است یعنی که در مکانی
شروع بنماز نمود با اعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع شد که مغصوب
بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان مباح بدون منافی و
استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق باشد پس آنچه که
از نماز عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل میآورد
اگر زیادتی[1] تصرف بواسطه نماز بعمل نیاید پنجم سهو در لباس است پس اگر در اثناء
نماز معلوم شد اینکه لباس آن از جنسی است که نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر
نزع ممکن است بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر مغصوب
ترک نشود[2] اعاده[3] بعد از اتمام احتیاطا و اگر ممکن نمیشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را
با لباس بی‌عیب نماید س اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند یا زیاد کند بعد بخاطرش
بیاید حکمش چیست ج هرگاه رکن است و داخل در رکن دیگر نشده برگردد و آنرا بجا آورد
و اگر داخل در رکن شده نمازش باطل است و همچنین در صورت زیاد کردن رکن مطلقا
و اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست برگردد و آنرا بجا آورد و نمازش صحیح است و اگر از
محلش گذشته است ضرری ندارد س سجده سهو در چه واجب است ج بجهت کلام
بیجا سهواً یا بگمان هم رسانیدن اینکه از نماز بیرون رفته است و سلام بیجا سهواً و تشهد
فراموش شده و سجده فراموش شده[4] بلکه بجهت[5] هر زیاده و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه
علی الاحوط[6] و در شک[7] چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین س هرگاه در اثناء نماز
تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً متعدد اتفاق افتاد تعدد سجده سهو لازم است[8]

[1] یعنی بواسطه نماز تصرف زائد نکند م ج

[2] ترک اعاده جایز است محمدتقی

[3] اظهر عدم لزوم آنست م ج

[4] وقیام بیجا چنانچه گذشت م ج

[5] واجب نیست بلکه مستحب است محمدتقی

[6] بلکه خالی از قوت نیست هم مدظله

[7] واقوی عدم وجوب است من مدظله

[8] اگرچه اقوی کفایت مطلق ذکر است هم مدظله

یانه ج بلی بقصد در سجدهٔ سهو لازم است س ترتیب در میان سجدهٔ سهوهای یانه
ج ترتیبی در سجود سهو نیست بترتیب اسباب آن بنا بر اقوی اما ترتیب ما بین سجده و اجزاء
فراموش شده[1] از رکعات احتیاطیه پس بر این قرار است که سجدهٔ سهو را مؤخر از آنها نماید و
احوط تأخیر اجزاء فراموش شده[2] از رکعات احتیاط است اگرچه در فوات مقدم باشد و
اقوی تخییر است[3] و اقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است[4] در وقت اتیان سجدهٔ سهو
س کیفیت دو سجدهٔ سهو را بیان نمائید ج کیفیت دو سجدهٔ سهو آنست که نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بنحو بکر و اقعشده
است قربةً الی الله و احوط آنکه قصد وجوب از یاد نماید برای آنچه ذکر شد و برود بسجود
و احوط تعیین[4] ذکر[5] آنست در آن و آن این است بسم الله و بالله السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته[6] و سر بردارد و بنشیند باز برود بسجده و صیغه مذکوره را بخواند
و بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم تشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز[7] و بعد سلام دهد
مثل السَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ لکن احوط خواندن آنچه زاید بر شهادت بر
وحدانیت و بر رسالت است بقصد قربت مطلقه س اگر کسی بعد از نماز فراموش
کرد سجدهٔ سهو را تکلیفش چیست ج هر وقت بخاطرش آمد بجا آورد و اگر در بین نماز
بیادش آمد بعد از نماز اتیان نماید و اگر وضو نداشته باشد احتیاطاً وضو بگیرد
آنوقت اتیان بسجدهٔ سهو نماید س اگر کسی شکیات و سهویات و ظنیات و منافیات
و سجدهٔ سهو را نداند و هیچکدام در نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت دارد ج
صحیح است نمازش[9] لکن تحصیل آنها واجب است و اگر ترک کند عمداً فاسق است س
نمازهائیکه از مکلف بقضا شده چه عمداً و چه سهواً و چه معذوراً شرایط و احکام آنرا
بیان نمائید ج واجب است اتیان بقضاهای نمازهای واجبی غیر از نماز جمعه
و نماز عیدین از کسانیکه اتیان در وقت ننموده باشند و واجب نیست قضا از آنچه فوت
شده باشد در ایام مخالفت از حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند هرچند محکوم بکفر

باشند

[1] ترک نشود س‌م مد ظله

[2] بلکه اقوی م ح ع

[3] بلکه تقدیم آن محمد

[4] اقوی عدم تعیین است س‌م مد ظله

[5] اقوی عدم تعیین است و ذکر دیگران بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد محمد تقی

[6] و کافیست گفتن بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و هم چنین کافیست گفتن بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد ع‌ح مد ظله

اگرچه اقوی کفایت شهادتین و صلوات است هم دام ظله

[7] یعنی ...

با فرض آنکه میدانند مبتلا باحکام شک و سهو و امور دیگر نمیشوند و محبت تعلیم دیگران نیز بالکفایه

باشند یا نباشند مثل سنی و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا
دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد
و اگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار نماز را چه در وقت چه در اول وقت و
چه در آخر واجب است قضاء آن نیز و اگر مقدار یک رکعت و تحصیل شرایط را
که فاقد است بلکه طهارت بتنهائی[1] علی الاحوط[2] از آخر وقت دریابد بدون عذری
از این اعذار واجب است نماز را اداء و اگر ترک نمود قضاء آن واجب است **س**
در نماز قضا ترتیب واجب است یا نه **ج** بلی ترتیب واجب است[3] در قضا بنحوی که
فوت شده است از نمازها اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست ترتیب اگر[4]
موجب عسر و حرج باشد **س** در غیر قضاء نماز یومیه رعایت ترتیب لازم است
یا نه **ج** لازم نیست پس جایز است قضاء کسوف پیش از خسوف اگرچه کسوف بعد
واقع شده باشد هم چنانکه جایز است تقدیم آن بر یومیه هرچند یومیه پیش شده
باشد **س** هرگاه نماز ظهر و مغرب فوت شود و نداند کدام پیش بوده چه کند
ج باید[5] یک نماز ظهر ما بین دو مغرب بجا آورد یا مغربی میان دو ظهر نماید اکتفا
میکند[6] در حصول ترتیب نیت واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشد چون ظهر
یا غیر آن پس نیت کند اول ظهری که از او فوت شده بعد دوم ظهر و هکذا **س**
کسیکه نماز قضا دارد اداء را در اول وقت میتواند بکند یا نه **ج** مخیر است
که هر کدام را که میخواهد اول بکند ولی بهتر مقدم داشتن قضاء بر اداء است
خصوصا هرگاه یک[7] نماز قضا شده یا مطلق نماز آن روز چه یکی باشد چه بیشتر
س اگر کسی در سفر نمازش فوت شد و در حضر میخواهد قضاء آنرا اتیان کند و هم
چنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند و تمام را بتمام یا نه **ج** بلی اعتبار
در قصر و تمام در اداء بودن آن حال فوت است پس اگر در حضر نمازش فوت شده
تمام کند قضاء آنرا هرچند در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد

---

[1] نه طهارت تنها م ح ت

[2] بلکه تیمم در بسیاری از موارد مذکوره علی الاحوط ع مدظله

[3] اقوی عدم وجوب ترتیب است مگر در دو نمازی که ترتیب در اداء آنها معتبر است مثل ظهرین یا عشائین از یک روز حسن مدظله

[4] بلکه مطلقا علی الاقوی م ح

[5] علی الاحوط ولکن اقوی سقوط ترتیب است در صورت جهل م ح مدظله

[6] و هم چنین ظهر و عصر یا یکی از آنها یا عشا که در این صورت هم چهار رکعت یکی بقصد ما فی الذمه خود اولا و ثانی بقصد آنچه در ذمه او است ثانیا کفایت میکند ع مدظله

[7] تقدیم قضاء در خصوص احوط است م ح ع دام ظله

و در آخر وقت حاضر باید در اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت
نماز است س هرگاه مرد قضاء نماز زن را اجیر شود قرائت جهریه را بجهر بخواند یا اخفات
ج بجهر بخواند س اگر چند نفر استیجار نمایند از برای قضاء نمودن نماز یک شخص
یعنی از برای میت واحد واجبست مراعات ترتیب یا نه س بلی واجب است و اگر ولی میت یا
وصی آن یا متبرع جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد در چنین حالی وجوب مراعات ترتیب
ساقط میشود اگر بدانند که خود میت عالم بترتیب بود و اما اگر بدانست که میت عالم بترتیب
بوده است پس در این هنگام وجوب ملاحظه ترتیب فوت دارد خصوصا هرگاه وصیت ثلث
نموده باشد و مصرف غیر صوم و صلوة تعیین نکرده باشد س نماز جماعت مستحب است
یا واجب ج مستحب مؤکد است در جمیع فرایض خصوصا در نماز یومیه خصوصا هرگاه
اداء باشد خصوصا در صبح و مغرب و عشاء خصوصا از برای کسیکه در مسجد باشد بلکه در حق
کسانیکه اذان مسجد را میشنوند س فضیلت نماز جماعت را بیان فرمائید ج
بدانکه فضیلت جماعت برابری بیست و چهار درجه است یا بیست و پنج درجه یا بیست و هفت درجه یا
بیست و نه درجه هر یک از آن به بیست و چهار رکعت محسوب که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی
خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه با
وجود آنکه محسوب بهزار رکعت است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است
بلکه روایت شده که آن بدو هزار نماز محسوب است و روایت شده که نماز در پشت سر عالم برابر
هزار نماز است لهذا اجر آن مضاعف خواهد شد و بسه هزار میرسد و اگر در واقع در مسجد
جامع شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد غیر آن و آن عبارت است از صد درجه
پس مجموع درجات بسیصد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد ماموم است و اگر متعدد
شود مضاعف میشود و در هر یک بعدد مجموع درسا بتوان بده درجه و همان که عدد آنها
زیاده برده شد اگر آسمانها کاغذ شوند و درختان قلم گردند و دریاها مرکب شوند و انس و
جن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت آنرا بنویسند و با جمیع آنچه ذکر شد

بدانکه

١ مخیر بودن اولی و جهر نیست اگرچه احتیاط ملاحظه تمامی است چنانچه مفاد معتبر است و احوط از آن جمع بین هر دو است ع مد ظله

٢ واجب نیست س مد ظله

٣ عدم وجوب اقوی است م ح

٤ قوت آن معلوم نیست س مد ظله

بنابر آنکه آن واجب نیست مگر در جمعه و عید بشرایط آن که محل آن ذکر میشود

و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصّر باشد در صحیح نمودن آن پس

اگر ممکن باشد او را در صحیح نمودن حمد و سوره در وقت بهر یک از فرادی بطریق صحیح

یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را صحیح نمودن بجهة تنگی وقت

مانند آن معین است[1] بر او حاضر شدن بجماعت و اگر ممکن نباشد[2] هیچ چیز واجب

نیست بر او جماعت ولکن احوط حاضر شدن بجماعت است و مشروع نیست در نوافل

حتی در نماز روز عید غدیر بنابر اقوی و احوط بلی مشروع است در صلوة استسقا

و با کی نیست بجماعت گذاردن واجبی که مستحب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و

فریضه از غیر که اتیان بنحو تبرع باشد و هم چنین فریضه که بجا میاورد بنحو اعاده بروجه

استحباب س مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضا اقتداء جایز است

یا نه ج بلی جایز است و هم چنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و اقتداء

کسیکه فرایض یومیه بجا میاورد بکسیکه فریضه طواف میکند و هم چنین بعکس

آن خالی از اشکال نیست[3] و جایز است اقتداء کسیکه صلوة آیات بکسیکه صلوة آیات

دیگر میکند و هم چنین در جنازه و عید بلی نماز گذارد در هر یک از این سه نماز اقتدا

بدیگر در نماز دیگر نمیکند هم چنانکه اقتداء نمیکند بیومیه گذارنده و طواف گذار و هم

چنین در عکس جایز نیست بلکه احوط آنستکه نماز عید گذار اقتداء بنماز استسقا گذار

ننماید و هم چنین در عکس این صورت اگر چه دو نماز موافق در نظم باشند و احتیاط

در ترک جماعت است در نماز احتیاط اگر چه بنماز احتیاط باشد و هم چنین احوط[4] ترک

آنست در نافله منذوره س عدد یکه جماعت بآن منعقد میشود چند نفر است

ج دو نفر است که یکی امام و یکی ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه آنکه

ماموم زن باشد یا صبیّ غیر بالغ لکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است س

اگر ماموم بر کوع رفت و شک نمود در اینکه درک امام را نموده ام یا نه حکمش چیست

---

[1] علی الاحوط م ح

[2] یعنی متقضی از جهت یاد گرفتن نباشد و واجب نیست بر او جماعت بلکه اکتفا میکند بهمانکه صحیح میداند و میتواند و اما اگر یاد گرفتن از راه تقصیر باشد ظاهراً معین است بر او جماعت هر چند بعد از آن ممکن نباشد یاد گرفتن ع مد ظله

[3] بلکه اصل مشروعیت جماعت در نماز طواف خالی از اشکال نیست مد ظله

[4] بلکه اقوی است ع مد ظله



جواب در اینصورت حکم نماید بدرک نکردن امام مثل کسیکه یقین بداند که ادراک نموده و نماز او باطل[1] است **س** هرگاه یقین دارد که در رکوع با امام ملحق میشود اقتداء کردن جایز است یا نه **ج** جایز[2] نیست بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیگر اقتداء کند **س** اگر ماموم میترسد که اگر ملحق بصف شود امام از رکوع سر برمیدارد پس چه کند **ج** در اینحال در همانجائیکه ایستاده اقتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برود برکوع بشرط آنکه مانع از اقتداء آن در آن مکان نباشد مثل[3] دوری و حایل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف و احوط این است که گام را بر ندارد بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هرچند لازم نیست لکن[4] احوط آنستکه در حال ذکر حرکت نکند **س** از چیزهائیکه در امام جماعت معتبر است بیان فرمائید **ج** در امام جماعت شرط است بالغ بودن و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه بعضی شرط دانسته‌اند و اقوی این است که شرط نیست ولی اقتداء کردن بکسیکه از اینها سالم نباشد احوط است و همچنین شرط است در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان ماموین یا جمیع مذکر باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند و نیز شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که مانع باشد دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرط است که نبوده باشد ماموم دور از امام و یا از صفی که بر پیش[5] روی او میباشد انقدر که از دوری مانند و احوط دور نبودن ماموم است از امام بیش از یک گام[6] و هرگاه یکنفر فاصله در صف بیشتر باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف آخر فاصله بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد اما در صفهای[7] میان احوط ترک است هرچند اظهر

[1] بطلان نماز معلوم نیست فقط رکعت اول معلوم نیست و مقتضی بودن این نمازی در جماعت قوی با صحت و احوط اتمام نماز است بعد از احتیاط ان رکعت و اعاده کند بعد از اتمام و اگر در رکعت اخیره امام اقتدا کرده و برکوع نرسیده احوط آنکه بعد از امام سلام دهد و بعد نماز خود را بخواند م ح مد ظله

[2] علی الاحوط م ح دام ظله

[3] مانع بودن کوری ممنوع است مد ظله

[4] اگر منافی طمانینه باشد در حال ذکر واجب عمدا موجب فساد یا لزوم تدارک است م ح مد ظله

[5] اگر از جانب یمین یا یسار متصل باشد در صف یا صف پیش روی ضرر ندارد علی الاقوی م ح مد ظله

[6] یا بمحل سجده ماموم از محل ایستادن امام یا ماموم متصل باو زیاده از یک گام نباشد علی الاحوط الاقوی م ح

[7] ما بین صف جلو و صف عقب ... اتصال از یک جانب ... کافی نیست م ح ... [illegible]

آنستکه ضرر ندارد مادامیکه دوری زیاد نباشد بقدر معتبر نباشد وهم چنین شرط است در
جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن مأموم نباشد بقدر معتدٌّ به
اگر زمین سراشیب نباشد اگر سراشیب باشد ضرر ندارد مگر آنکه بسیار سراشیب
باشد اما اگر امام پائین مأموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد وهم چنین شرط است
یکی بودن امام و اینکه مأموم قصد اقتداء نماید و تعیین امام بکند س اگر مأموم
قصد اقتداء امامی را بکند و بعد معلوم شد که آن امام دیگری بوده است چه صورت
دارد ج نماز او باطل است[1] اگرچه عادل هم بداند اورا س اگر کسی اقتداء به
امام حاضر نماید و چنین داند که شخصی است بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده حکمش
چیست ج اگر اولا بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر و اورا عادل میداند
و خیالش که او زید است بعد معلوم شد که او عمرو است این نماز صحیح است اگر عمرو را هم
عادل داند و اگر قصد اقتداء با امام حاضر بالتبع باشد یا بمعنی قصدش اولا بالذات
اقتداء بزید است و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود که عمرو بوده است
این نماز باطل است[2] اگرچه عمرو را هم عادل بداند س محاذی ایستادن مأموم به
امام جایز است یا نه ج پیش ایستادن جایز نیست و احوط تأخر مأموم است از
امام در جمیع مساجدش س واجب است متابعت کردن مأموم امام را در افعال
نماز یا نه ج بلی واجب است و نباید پیش از امام هیچ فعلی را بجا بیاورد و احوط
مؤخر بودن مأموم است در افعال از امام باین معنی که مقارن نباشد و اما در اقوال
تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست[3] بنا بر مشهور لکن
احوط ترک نشود در سلام و هم چنین در بقیهٔ اقوال واجبه مسموعه س اگر
امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و مأموم با تکبیرة الاحرام
اول داخل نماز شده باشد حکمش چیست ج در اینصورت عدول[4] بفرادی نماید
س اگر مأموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً

[1] اگر بوظیفهٔ نماز فرادی اخلال نشده باشد اقوی صحت است هرچند ملتفت نشده و قصد انفراد نکرده باشد م ح

[2] با اخلال بوظیفه [illegible]

[3] و همین اقوی است ش مد ظله

[4] بلکه قهراً منفرد خواهد شد م ح دام ظله



یا خطأ

باخطاء چه صورت دارد ج باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باو و
اگر بجز در اطلاع امام رسد براو چیزی نیست و نماز صحیح است و اگر بر نگردد عمداً آثم
است مگر آنکه قصد فرادی نماید و احوط درصورت برگشتن اعاده است هرگاه برگشتن
موجب زیادتی رکن شود والا بهتر اعاده است س هرگاه ماموم در رکعت سیم و
چهارم امام اقتداء نمود قرائت حمد و سوره واجب است براو یا نه ج بلی واجب
است و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد تنها و اگر خواندن حمد منافی
با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام
درک نمینماید احوط نیت انفراد است س اگر ماموم قرائت را فراموش نماید و
وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد لکن خواندن
حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد ج احوط قصد انفراد است س اگر
بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت
نداشتن امام نماز ماموم باطل است یا نه ج باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شد
عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را س هرگاه امام را در تشهد اخیره یافت
نیت اقتداء میتواند بکند که درک فضیلت جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند در
نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید و می نشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه
امام سلام گفت برمیخیزد و نماز را تمام میکند و حاجت بنوی استیناف نیت و تکبیر
نیست و باین نحو تحصیل فضیلت جماعت مینماید س هرگاه ماموم در نماز جهریه
صوت یا همهمه امام را نشنود قرائت واجب است بخواند یا نه ج قرائت خواندن
واجب نیست ما بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت س هرگاه شخص نماز
ظهرش بعصر امام اقتداء کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود در نماز عصر هم با امام
با امام اقتداء کند این قصد جایز است یا نه ج احوط قصد نکردن است در اول
نماز س هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتداء کرد و در قیام شک کرد

زیادتی رکن
در موردیکه ذکر شد مغتفر است
و قصد نماید اتم ع
۲
لکن لازم نیست علی الاظهر
م ح
۳
این در صورتی است که اقتدا
کند قبل از رکوع امام
واما اگر اقتدا کند در
حال رکوع امام قرائت
حمد و سوره از او ساقط است
ع مد ظله
۴
متابعت نماید محمد تقی
۵
جایز است متابعت و
ترک قرائت محمد تقی
۶
این احتیاط ترک نشود
م ح مد ظله
۷
و اگر تشهد هم بخواند بقصد
قربت مطلقه ضرر ندارد
ع مد ظله
۸
لکن اقوی جواز است
محمد تقی
۹
اگر اقتداء در نماز را
قصد کرده نه در بعض آن
لکن بنا دارد بعد قصد
فرادی کند اقوی جواز
است م ح مد ظله

کاین

که این رکعت سیم است یا چهارم حکمش چیست ج در قیام صبر کند تا امام
برکوع رود و دو سجده را بجا آورد و بعد از سجده معلومش شود خللش
ضرر ندارد[1] س متابعت کردن ماموم در تشهد امام که تشهد او نباشد مستحب
است یا نه ج بلی مستحب است که متابعت کند تشهد امام را و همچنین در
قنوت و احوط آنستکه در این حال زانوها را از زمین بردارد بر کف پاها بنشیند
و دستها را بر زمین گذارد هم چنانکه احوط از برای او تسبیح[2] است بعوض تشهد
و تخلف از قیام امام میجوید بجهة تشهد خود هم چنانکه تخلف میجوید در هر
فعلی که بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع و سجود یا نحو اینها[3] پس اتیان
با نها میکند و بعد ملحق با مام میشود مگر در قرائت چنانکه گذشت س
کیفیت نماز مسافر و شرایط آنرا بیان فرمایید ج شرایط آن چند چیز
است اول قطع مسافتی که موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ است رفتن یا برگشتن
هر دو[4] که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد اگر در همان روز یا در همان شب
برگردد و الا احوط جمع[5][6][7] است س حد فرسخ شرعی چه قدر است ج فرسخ
عبارت از سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست است که طول ذراع
عرض بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت
موی از اواسط موی یابو باشد س هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد
اگر چه بقدر یک وجب کمتر قصر جایز است یا نه ج جایز نیست و اگر نداند
که مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند س اگر مظنه قوی باشد
بحد مسافت بنحوی نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنه قوی حاصل شود اکتفا
بآن میتوان کرد یا نه ج در اکتفا[9][10][11] اشکال است و احتیاط ترک نشود س
ثابت شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد کافیست یا باید بشهادت دو عادل
باشد ج در اکتفاء با آن اشکال است و احتیاط ترک نشود س هرگاه

مجتهد

۷ یا در روز [illegible]

[1] اگر مستلزم سکوت طویل نشود — ه دام ظله
[2] و اگر تشهد هم بخواند بقصد قربت مطلقه ضرری ندارد ع مدظله
[3] اگر ماموم مسبوق برکوع یا سجدتین باشد احوط قصد انفراد است محمد تقی
[4] قصر کافی است محمد تقی
[5] اقوی تعیین قصر است و لکن مهما امکن رعایت احتیاط اولی است م ع
[6] و اقوی قصر است ع مدظله
[7] هر چند اقوی مطلقا قصر است — ه دام ظله
[8] و اقوی تعیین قصر است مگر آنکه قصد اقامه ده روز داشته باشد [illegible] متعین تمام است
[9] اقوی اکتفا است محمد تقی
[10] اگر علم عادی باشد بی اشکال است — ه دام ظله
[11] و بعید نیست اکتفا باطمینان و سکون نفس ع مدظله



بینهٔ عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعی نرسیده دیگر شهادت داد بر خلاف آن تکلیف چیست ج اقوی آنستکه تمام میکند لکن احوط جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد اما غیر از چیزهائیکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و تفحص پس مقتضای احتیاط مراعات است در تشخیص موضوع دویم در قصر آنکه مسافر بایست قصد مسافت داشته باشد س هرگاه کسی مقدار مسافت را بی قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه برود در حال دیوانگی بی قصد چه صورت دارد ج در این صورت آنچه که رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند س اگر کسی بعد از آنکه بی قصد رفت در بین رفتن قصد هشت فرسخ کند چه باید کرد ج باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هرچند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت س هرگاه اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن بانچه که کفایت میکند در حصول مسافت یا مردد شود در رفتن تکلیفش چیست ج باید نماز را تمام نماید س اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای اتفاق بقصد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف برفتن ایشان باشد چکند ج اگر از حد ترخص نگذشته است باید تمام کند و اگر گذشته باشد چهار فرسخ یا زیاده احوط جمع است اگر قصد ماندن ده روز را در آنجا نداشته باشد و در صورتیکه بقصد چهار فرسخ نرفته باشد با علم بآمدن رفقا پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد و اطمینان بآمدن رفقا هم نداشته باشد تمام میکند چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در مسافت بوطن خود رسیدن س مراد از وطن چه مکان است ج وطن بر سه قسم است

۱ و اقوی تغییر قصد است ش مدظله

۲ اقوی قصر است م ح مدظله

۳ قصر کافیست محمد تقی

۴ بعون در این صورت قصر بی اشکال است ع مدظله

بکی

یکی وطن اصلی است که او محل تولد انسان است و وطن آباء و اجداد شر است و در او شرط
نیست شش ماه در آنجا ماندن و نه داشتن ملک بلی این قدر شرط است که قصد اعراض از
او نداشته باشد دوم وطن اتخاذی است که از برای خود وطن قرار داده است و
بنایش قرار کردن در آنجا همیشه و در او شرط است صدق عرفی همین قدر عرفاً
گویند وطن فلان شخص است دیگر چیزی دیگر شرط نیست سیم وطن شرعی است و در
آن شرط است شش ماه در آنجا ماندن در هر سال و ملک هم داشته باشد پنجم
آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل آنکه در جمیع اوقات دنیا با اهالی
ببرد از قبیل اعراب بدوی و پاره از ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل او باشد که
نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و
تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال آنها
مس اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود
یا بحج حکمش چیست ج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در آن سفر دست برداشته
باشد و الا باید تمام نماید و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داده
سفر را عمل خود و در سفر دوم ترک نشود احتیاط بجمع میان قصر و اتمام و کذلک
هرگاه صدق کند بر آن قبل از سفر مطلقا مکاری یا جمال مثل آنکه رفت و آمد
کند دو ماه دون مسافت بعد سفر کند و منقطع میشود حکم مذکور بماندن ده روز
در وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن ششم آنکه سفر او حرام نباشد
مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن غایب آن حرام باشد مثل سفر از برای
ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و قصر نیست
معاصیکه در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن
نماز نمیشود مس سفریکه منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم
واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام نمودن نماز میشود یا نه ج باعث

نمیشود

۱
ثبوت وطن شرعی بحالها از اشکال
نیست بلی که هر گاه شش ماه در آنجا
بماند وطن عرفی خواهد شد
و شرط بقای ملک داشتن نخواهد
بود هو دام ظله

بل ثبوت وطن شرعی محل اشکال است ع عفی عنه

ماندن شش ماه بقصد ماندن
و بودن ملک کفایت میکند در
تحقق وطن شرعی و در مورد
محل هر چند اعراض کرده باشد
احوط جمع است ع مدظله

مناط قرار دادن نیست بلکه قرار کردن و
صدق این شغل است عرفاً پس اگر چنان
شد واجب میشود تمام اگر چه در سفر
دوم باشد و الا فلا هو مدظله
اقوی تعین تمام است ش مدظله

نمیشود س هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن لهو و لعب حکمش در قصر و
اتمام چیست ج اگر سفر بود از برای این مطلب نماز را تمام کند هفتم انکه
دور شود از دیوار شهر یا قریه تا انکه پیدا نباشد دیوار و نشنود اذان شهر یا قریه را
و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه ببینند یا دیوار یا مؤذن
یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض کنند که بر فرض بودن خال چه نحو بود و چه نحو
نبود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن
جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل[1] و معتبر است شرط
مزبور در بلد توطن و در بلد اقامت اشکال است[2] احوط جمع است[3] قبل از خروج از محل
ترخص و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد
حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرایط
گذشته س آیا مسافر در چند جا مخیر است ما بین قصر و اتمام ج در چهار
موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حایر سید الشهداء علیه السلام لکن افضل اتمام است
و احتیاط قصر است[4] س حد حایر چه قدر است ج قدر حایر درست معلوم
نیست[5] احوط آنستکه اکتفاء بقدر متیقن شود و آن عبارت از اطراف[6] ضریح مقدس
جناب سید الشهداء علیه السلام است س مسافریکه در بلدی مثل حله یا
بغداد در یکسمت و قصد اقامت کرده میتواند شطیکه در وسط واقع شده عبور بسمت
دیگر آن بکند یا نه ج بلی میتواند و ضرر با قامت او نمیرساند مگر انکه یک بلد
گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحمره و مثل مسجد کوفه بالنسبه بنجف اشرف و بغداد
بالنسبه بکاظمین و طهران و حضرت عبد العظیم علیه السلام که با اینها در قصد اقامت
برابری قرار دهد که در یک بلد اقامت نماید و قصد اقامت در مجموع کوفه و نجف

[1] بعد از ورود بمنزل هم اگر جمع کند اولی و احوط است چنانچه در عکس اتمام جمع احوط است ع مد ظله

[2] اقوی لزوم اتمام است م ح

[3] قصر کافی نیست محقق

[4] هر چند حد حایر مقدس خوب واضح نیست لکن ثبوت تخییر در تمام حرم مطهر تا اول مسجد پشت سر بعید نیست م ح

[5] ظاهر آنستکه تمام روضه مقدسه حایر باشد س ن مد ظله

[6] مقدار ده گام متیقن

کفایت

کفایت نمیکند س مسافر بعد از قصد اقامه در بین نماز حدّ ترخص بیرون رفت و بازگشت
نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدید نکرد حکمش چیست ج احتیاط جمع است[1][2][3][4] و اگر قصد
اقامه جدید نماید در اینحال اتمام متعین است س در صحرای خالی از آبادی قصد اقامه
میتوان کرد یا نه ج بلی میتواند لکن قصد اقامه میان خانهای صحرا نشینان صحیح نیست
مگر با طمینان باینکه مدت ده روز در آن زمین هستند و بجای دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه
نیت کند که اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیت اقامه عدول از آن ضرر ندارد س
هرگاه کسی قصد اقامه کرده در بلدی و یک نماز چهار رکعتی را تمام کرد بعد از آن برگشت
حکمش چیست ج تا زمانیکه در آن محل است اتمام نماز متعین است و همینکه از محل
اقامه خارج شود حکمش قصر است[5][6] س شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد
یا نه ج بلی میتواند س هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد
چه صورت دارد ج اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضاء ندارد و مستحب
مؤکد است از برای کسیکه نماز را قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه که آنرا قصر نموده سی
دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بهتر این است که این را
غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد سؤال شرایط وجوب روزه چند چیز است ج
شش چیز است . اوّل بلوغ دوّم عقل سوّم مسافر نبودن بسفریکه در آن قصر
باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاراتیکه برسد شخص بسبب آنها بنفس محترمه
یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیده که نتواند
متحمل آن شد عادت و مثل آنها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد
ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه چند چیز اوّل هر چه
که شرط است در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه پسر روزه صحیح است
لکن واجب نیست دوّم و سیّم ایمان و اسلام چهارم آنکه زمان قابل باشد از
برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه کسی بیش یکماه و یک روز نداشته باشد

[1] اقوی تعیین اتمام است م ع
[2] و اقوی آنستکه ضرور بقاء اقامه ندارد و در صورتیکه خیال او عدم برگشتن بمحل اقامه باشد ع مدظله
[3] اقوی تعین اتمام است س مدظله
[4] اتمام کافی نیست محل
[5] بقصد سفر هم مدظله
[6] و از محل ترخص هم بگذرد علی الأظهر م ع

[2] بقصد انشاء سفر جدید س دام ظله

درجائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود
در آن پس اگر روزه غیر ماه رمضان را در رمضان قصد[1] نماید نه از آن محسوب[2] است و نه از
ماه رمضان پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر
آن نیز مثل کفاره و نحو آن در ذمه او نباشد اگر قضاء از غیر نباشد[3] و اگر استیجار باشد بلکه (ازغیر)
مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصا
زن که رعایت احتیاط شدید در آنست و در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر
ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن و شرط است در صحت روزه مستحب از فرزند عدم
نهی پدر و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگرچه اقوی صحت است مطلقا با عدم تألم ایشان
هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد در جزء آن یا شرط آن اگر
از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور
نیست در آن تقلید پس اگر سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند و ترک در روزه (را)
نماند و یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد بآن نماید[4] مجرد امساک بخورند و کفایت در
امتثال روزه نمیکند مگر امساک نماید از چیزهائیکه باید نماید الا که شامل ترک است و
همچنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه
باید امساک نموده باشد وجوب قضاء بر او معلوم نیست هشتم نیت قربت پس واجب نمیشود
در روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرایط غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر
آنچه هست بر او از غسلهای شب و روز بجهة نماز بعمل بیاورد و احوط آنستکه ترک نکند آنچه
بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و نحو آن هرچند صحت روزه توقف بر غیر غسل
ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنستکه از غسلهای روز است
و همچنین غسل شب گذشته علی الاحوط[5] اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل
کند کافی است[6] در صحت روزه و اما غسل شب آینده مدخلیت در صحت روزه گذشته
ندارد هرچند احوط مراعات است نیز و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر

[1] باعلم بعض اشخاص منه ظله

[2] مگر روزه روزیکه مشکوک باشد که اول رمضان است یا آخر شعبان که این روزه را اگر بقصد یوم شعبان استحبابا بگیرد و در واقع آن روز رمضان باشد از رمضان حساب میشود ع مد ظله

[3] اقوی عدم اعتبار این شرط است م دام ظله

[4] با تحقق قصد قربت و مطابقه واقع صوم صحیح است اگرچه اجتهاد یا تقلید نکرده باشد محمد تق

[5] المستحب محمد تق

[6] لکن اگر فجر طالع شود و غسل برای نماز صبح نکرده روزه وی باطل است چون غسل روزه ترک کرده محمد تق

و عصر خون بند بیاید شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم[1] مبطل روزه نیست هرچند تا شب ترک شود بخلاف اول[2] که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است[3] و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگرچه احوط تقدیم غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگرچه قصد نافله[4] یا آن غسل هم نداشته باشد و فرق نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضوء در استحاضه قلیله شرط نیست **س** روزه از مریض صحیح است یا نه **ج** اگر متضرر باشد صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن[5] بلکه احتمال مساوی کفایت میکند اگرچه در صورت احتمال جمع میان صوم و قضاء احوط[6] است و کافی است در حصول ظن امارۀ یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد هرچند کافر باشد **س** از مسافر روزه واجب در سفر صحیح است یا نه **ج** صحیح نیست مگر روزه سه روز بدل هدی و هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً **س** روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در سفر و حضر هر دو یا سفر تنها صحیح است یا نه **ج** صحیح است **س** روزه مندوب در سفر جایز است یا نه **ج** جایز است سه روز از برای حاجت در مدینه مشرفه و در غیر آن احوط ترک آن است بر جاء **س** صاحبان اعذار مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جایز است از ایشان یا نه **ج** مجزی نیست و واجب است قضاء بر ایشان مگر مسافریکه جاهل بحکم باشد پس مجزیست روزه آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله واجب است افطار نمودن و جاهل[8] در حکم عالم است اگر جاهل باشد بحکم اجمالاً **س** حایض و نفساء هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید افطار کند یا نه **ج** بلی افطار کند هرچند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر **س** هرگاه

[1] یعنی بعد از نماز ظهر و عصر محمد تقی

[2] یعنی بعد از نماز صبح محمد تقی

[3] یعنی ظهر و عصر محمد تقی

[4] اگر غسل قبل از فجر برای نافله باشد و فاصله معتد به هم فیما بین نشود کفایت همان یک غسل مطلقا بعید نیست م ح

[5] بلکه معتبر خوف ضرر است که از منشأ عقلائی باشد علی الاظهر م ح

[6] مناط خوف ضرر است محمد تقی

[7] احوط بودن آن معلوم نیست بلکه با وجود خوف ضرر حرمت صوم بعید نیست م ح مد ظله

[8] یعنی جاهل بحکم در خصوصیات سفر ع مد ظله



طفل

طفل در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم شود تمام کردن روزه برایشان واجب است یا نه
ج واجب نیست ولکن مستحب[1] است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و اگر بالغ
شود بغیر مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و
افطار ننموده باشد و هم چنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از
ایشان در اثناء روز س هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض حالش بهتر شود
روزه گرفتن برایشان واجب است یا نه ج اگر افطار ننموده باشند پیش از آن
واجب نیست برایشان روزه و اگر افطار نکرده باشند واجب است برایشان تمام کردن
روزه و اگر حاصل شود صحت برایشان در اثناء روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال
بوده باشد و چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است
افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام
نماید روزه را و بهتر[2] است که سفر نماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیت سفر را در شب
نموده باشد س اگر مرد پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد
برایشان چه متعسر افطار نمایند یا نه ج بلی افطار نمایند و هم چنین است حکم کسیکه
صاحب دردیست که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لکن
واجب است بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه برایشان بلکه در صورت تعذر
نیز علی الاحوط تصدق[3] نمودن از هر روزی یک مدی از طعام و شرط نیست علاوه بر این در
اخیر پس از برء علی الاحوط و واجب نیست قضاء بر مرد پیر و زن پیر اگر امکان نباشد
روزه گرفتن برایشان فی ما بعد و الا احوط قضاء است و اما صاحب ناخوشی عطش پس
اگر برء از مرض از برای او حاصل شود در بین دو رمضان و رمضان آینده واجب است
بر او قضاء و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و جایز است بر او سیر بخورد سؤال
اگر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو چه
از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست ج واجب است افطار نماید و هم چنین

زنیکه

[1] وجوب تمام بر طفل اگر قصد روزه کرده باشد و بعد بالغ شود خالی از قوت نیست بلکه با عدم قصد اگر بالغ شود قبل از زوال و اگر افطار نکرده باشد وجوب تمام ... صوم بعید ... و هم چنین اگر مسلم شود قبل از زوال ... مدظله

[2] بلکه احوط است که اینکه سفر اگر نمود احوط جمع بین روزه و قضا است سره ظله

[3] در تصدق نمودن مدظله

ورشکه میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن بطفل بسبب روزه گرفتن و فرق نیست درمیان انکه بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر دیگر و قصد نماید زن در عوض هر روزی یمدی از طعام و قضاء کند بعد از زوال عذر س در مرضعه میان مادر و متبرعه و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه فرقی هست یا نه ج فرق نیست و هم چنین فرق نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده س هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل روزه را میتواند بخورد یا نه ج نمیتواند و لازم است که صدقه از مال مرضعه باشد س اگر جماعتی عذر کرده که باعث افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان باطل است یا نه ج باطل است و مسقط قضاء نیست در جائیکه قضاء داشته باشد س زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقت است ج اول ان وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادق میگویند و باید ترک نماید از آن وقت امور یرا که نه اهدام مکر جماع که باید ترک کند انرا پیش از صبح و در حکم جماع استمناء و اخر وقت ان بر طرف شدن حمره مشرقیست از سمت راس گذشتن ان بنابر اقوی و احوط س در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن قربة الی الله یا نه ج بلی کفایت میکند ولی باید تعیین آن نماید هرگاه متعین نباشد س قصد وجوب یا استحباب یا مثل ان یا اخطار در دل هست یا نه ج ضرور نیست س در نیت ماه رمضان قصد قربت کردن بی قصد وجوب و تعیین کافی نیست یا نه ج بلی کافی است اگر بداند که ماه رمضان است و اگر نداند و روزه بگیرد بر نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بوده پس اگر روزه از غیر بوده کفایت میکند و مسقط قضاء خواهد بود و الا محل تامل است لکن در استیجار بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و هم چنین کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب محتاج است بتعیین س وقت نیت در روزه چه زمانست ج وقت ان در شب است هرچند در جزء اخر ان باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع

٢ علاوه ازاهل نرجح

٢ اقوی کفایت

دراحراز خصوصیت نیز دراصل نیت [illegible]

فجر

صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته
باشد س اگر کسی ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح شود روزه آن صحیح است یا نه
ج صحیح نیست و قضا بر او واجب است[۱] نه کفاره س هرگاه بعد از نیت روزه منافی
آن را بعمل آورد پیش از صبح نیت باطل میشود یا نه ج باطل نمیشود و تجدید نیت روزه
ضرور نیست هر چند آن فعل جماع باشد و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است
مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز
روز اول ماه رمضان است یا آن روز روزی است که نذر معین نموده است یا فراموش نموده
باشد نیت را پس وقت نیت باقی است تا ظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب
روزه آن روز یا بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه آن
باطل است و اما غیر روزه معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق جایز است
نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است و بظهر
شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب آفتاب
اگر بعد از نیت چیزی از روزه مانع باشد س در اول ماه رمضان نیت روزه کردن تمام
ماه را نماید جایز است یا نه ج بلی جایز است و احتیاط بتجدید نیت در هر شب ترک نشود
س هرگاه شنبه شود یوم آخر شعبان یا اول رمضان تکلیف چیست ج قصد قربت
روزه نیت آخر شعبان یا نیت روزه واجبی غیر از رمضان نماید پس اگر در اثناء روز معلوم شد
که آن رمضان است محسوب از آن میشود[۲] و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان
نماید[۳] س مبطلات روزه چند چیز است ج ده چیز است اول و دوم خوردن و
آشامیدن است که هر یک مفسد روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه
معتاد باشد ماکول مثل نان و آب و چه غیر معتاد باشد مثل خاک و فشرده درخت و سنگریزه
چه خوردن و آشامیدن آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب متعارف
باشد مثل فرو بردن تقبه غذا که در بن دندان میماند که آن مبطل است نیز عمداً و سهواً باطل نمیکند

[۱] در صورتیکه عمداً عدم نیت باشد با امساک مفطرات و الا کفاره لازم است س مد ظله

[۲] و هم چنین است اگر بعد از این معلوم شود ع مد ظله

[۳] و هم چنین اگر بعد از زوال معلوم شد ع دام ظله

چیز

هرچند مقصر باشد در خلال کردن و احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضاء کردنست هرگاه
خلال نکرده باشد و احوط[۱] نکشیدن فضلاتست[۲] از سر بسوی حلق و هرگاه بفضای دهن آب دماغ
یا خلط سینه را بیاورد و فرو برد باطل میکند[۳] س انگشت مکیدن و طعام جویدن بجهت طفل
یا مرغ و بخوان و چشیدن نمک طعام و امثال آن چه صورت دارد ج سبب بطلان روزه نمیشود
مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک امور مذکوره است بدون ضرورت و حاجت و
اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینموضع باعث بطلان روزه نمیشود س مضمضه
کردن از برای روزه دار هرچند بجهت غیر وضوء باشد جایز است یا نه ج بلی جایز است اگرچه
بجهت خنک شدن باشد و افضل ترک است در غیر وضوء و مستحب است که بعد از مضمضه سه
مرتبه آب دهن را بیندازد و جایز است مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا لکن اگر
مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد و مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب او را فرو
نبرد یعنی اگر بدهانش دوباره داخل کرد نگذارد آب داخل حلق بشود و همچنین جایز است دوا
داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن بنحویکه
بجوف برسد س چیزی از دوا در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق نشود و داخل در جوف شود
جایز است یا نه ج احوط بلکه اقوی اجتناب است اگر صدق اکل یا شرب نماید و جایز است سرمه
و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردنست و آن مفسد روزه است چنانچه
موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هرچند
مرد باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط و اگر محتلم
شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب[۴] بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است
و در کذب بر سایر انبیاء و اوصیاء و صدیقه طاهره علیهم السلام احتیاط ترک نشود
و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت را بدهد بیکی از ایشان و اگر شک داشته
باشد خالی از اشکال نیست[۵] پنجم ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضاء و
کفاره است عمداً نه سهواً ششم رسانیدن غبار بحلق علی الاحوط و حد آن مخرج خاء نقطه دار است

[۱] اگرچه ظاهر عدم بطلان صوم است سن و اقوی جواز است ع مدظله

[۳] علی الاحوط ع

[۴] علی الاحوط سن مدظله

[۵] بلکه اگر بطریق شرعی اخبار نکرده باشد نسبت دهد و در واقع کذب باشد اقوی بطلان است م ج

وان

وان موجب قضاء وکفاره است چه غبار حلال باشد وچه حرام مثل خاک وغیر ان هرگاه خود باعث
شود عمداً نه غفلةً هفتم قی کردن است وان موجب قضاء است اگر بعمد واختیار واقع شود و
اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست واگر در فضای دهن بیاید باید ان را بیرون برد واگر عمداً فرو
برد قضاء وکفاره واجب است هشتم استمناء[1] یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه
باشد بغیر جماع وواجب[2] میشود بان قضاء وکفاره نهم حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت
وان مفسد روزه وموجب قضاء وکفاره است وبجامد مکروه است لکن احوط ترک است دهم
بقاء بر جنابت عمداً تا طلوع فجر چه جنابت بهمرسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر وان حرام ومفسد
روزه وموجب قضاء وکفاره است واین[3] حکم در روزه شهر رمضان وقضاء ان ثابت است ودر
جمیع[4] اقسام روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقاء بر جنابت است ومثل بقاء بر جنابت است
بقاء بر حیض ونفاس ومثل بقاء بر جنابت است نه خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد
در ان یا خوابیدن ان بعد از خوابیکه[5] پیش از ان جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و
اگر عازم باشد وبخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لکن قضاء بر او لازم است واین
خواب وخواب سابق بر ان هیچ یک حرام[6] نیست ولکن احوط ترک خواب دوم است واگر دفعه
سیم بخوابد قضاء بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد وکفاره احوط[8] است س
مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب انها ولکن موجب قضا میشود چند چیز است ج سه چیز است
اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر ان اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است
واحوط در صورت عدم قدرت قضاء است دوم اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر دهد
که شب است وبان مطمئن شود ومظنه بقول او بهمرساند ومفطر بعمل اورد وبعد معلوم شود که
صبح طالع بوده سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است واو گمان کند که شوخی میکند یا دروغ
میگوید وچیزی بخورد وبعد معلوم شود که صبح بوده است س روزه واجب معین بالذات را
افطار کردن چه صورت دارد ج حرام است افطار کردن انها بلکه در بعضی از انها کفاره
واجب میشود مثل روزه ماه رمضان ونذر معین وجایز است افطار نمودن روزه غیر معین را

[1] در صورتیکه خروج منی ع مدظله
[2] واستبراء از منی بعد از احتلام از استمناء مفسد صوم شمرده نمیشود علی الظاهر ع مدظله
[3] یعنی بطلان صوم ع
[4] غیر از مستحب اما صوم مستحب اقوی عدم بطلان است با بقاء عمداً محقق
[5] یعنی خواب دوم بعد از جنابت واگر با احتلام باشد خواب دوم که در ان محتلم شده عقوبت نیست م ح دام ظله
[6] احوط وجوب کفاره است در این صورت م ح
[7] اگر معتاد بیدار شدن باشد م ح
[8] لکن اقوی م ح

پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن ولکن در قضاء شهر رمضان بعد از زوال
حرام است بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی مانند رمضان مطلق و منذور جایز است چه بعد از
زوال چه پیش از زوال **س** علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **ج** علامات چهار
چیز است اول دیدن هلال هرچند دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از
هلال شهر شعبان است و همچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال
شهر رمضان سیم شهادت عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف
هلال و شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است با اینکه جمعی بگویند که ماه دیده
ثابت میشود بآن هلال با حصول علم **س** بر حائض و نفساء قضاء روزه ماه رمضان
واجبست یا نه **ج** بلی واجب است و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد تمام روز را و نیت نکرده
نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را
و بگذرد بر آن چند روز یا تمام ماه واجبست بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل
یا از آنکه شب روزه است واجب است بر او قضاء علی الاقوی و واجب است بر مرتد چه ملی
باشد چه فطری و مستحب است تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یکسال بگذرد یا بیشتر
لکن سنت است **س** کفاره افطار کردن صوم رمضان مانند معین را بیان فرمائید **ج**
کفاره بر سه گونه است اول بنده آزاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سوم
شصت مسکین را طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ
بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بدهد بنا بر احوط **س**
در یوم صوم رمضان اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست
ج در این صورت واجب است بر زوج دو کفاره بدهد اما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد
واجب است بر هر یک کفاره و اگر زن در اثناء راضی بشود یک کفاره بر مرد واجب است و یک
کفاره بر زن اگرچه احوط دو کفاره است بر مرد **س** اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا
حلال بداند مرتد است یا نه **ج** بلی مرتد است **س** شرایط وجوب فطره را بیان فرمائید

1 اگر مضیق نشده باشد م ح مد ظله

2 و کفاره آن ده فقیر را طعام دادنست از برای هر نفری یکمد و در صورت عدم تمکن سه روز روزه گرفتن ح مد ظله

3 پنجم حکم مجتهد نافذ الحکومه مبنی بر علم مطلقا علی الاقوی م ح دام ظله

در مطبعه حاج عبد الرحیم بطبع رسید

ج شرایط ان چند چیز است اول بلوغ است دوم عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر گذشت و در حکم جنونست اغماء یعنی بیهوشی و در ان نیز لازم نیست سیم یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر انکه جزئی از آن ازاد شده باشد پس بحساب ان جزء براو لازم است چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر انرا بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است براو زکوة فطره واجب نیست چنانچه همان مضمون اخبار وارد شده لکن احوط از برای فقیر که زیاده بر قوة خود بقدر فطره مالک است اخراج آنست و مشهور اینست که مستحب است از برای فقیر یکه صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست بکند و در اخر انرا اخراج کند **سؤال** واجب شدن فطره از چه وقت است پیش از غروب شب عید است یا بعد از غروب **ج** واجب میشود فطره در حین غروب افتاب پیش از مغرب علی الاقوی **س** هرگاه پیش از غروب افتاب از شب عید کافری اسلام اختیار کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجبست یا نه **ج** واجبست لکن اگر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای ایشان فطره لازم نیست لکن مستحب است در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را بدهند بنا بر روایتی که وارد شده **س** بر مکلف که فطره واجب شد بر خودش فی نفسه تعلق میگیرد یا در عیال او هم میباشد **ج** واجبست بر خودش و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و هم چنین مهمان و کفایت میکند حصول ان در جزئی از اخر ماه رمضان بحیثیتی که هلال شوال هم ظاهر شود و صدق اسم مهمان ان براو بکند هر چند غذای او را نخورده باشد و احتیاط این است که مهمان نیز بدهد و این احتیاط ترک نشود **س** فطره از چه جنس باید باشد **ج** احوط اقتصار بر غلات اربعه است **س** جدا کردن فطره در شب عید است یا روز عید **ج** روز عید است و افضل

دا حوط

بعد از خود و هر که عیال او باشد س مدظله

۲ احوط برای کسیکه مهمان حاضر میشود اینست که پیش از نماز اداء کنند تا کار بکذارد ع

۳ ظاهر اینست که مدار بر صدق و عیلولت است بر مهمان در جزء اخر و نیز اسم عنوان صدق میکند ع مدظله

۴ و اقوی جواز دادن هر جنسیکه قوت غالب انسان باشد س مدظله

۵ اقوی کفایت قوت غالب است هر چند غیر از غلات اربع باشد ع

۶ اقدام در شب عید است و اخراج ان ظهر عید اولی جدا کردن در شب است و دادن در شب کافی نیست اگر چه خود دادند بعد نماز عید است محمد

واحوط پس انداختن زکوة است تا پیش از نماز عید وجایز هست پس انداختن از نماز عید
تا اول وقت نماز کنند چرا که آخر وقت زکوة فطره است واگر پس انداخت بدون جدا
نمودن احوط آنستکه بدهد بقصد قربت وقصد نماید که اگر وقت باقیست ادا است و
اگر نه باید قضاء را داد قضاء واگر نه تصدق باشد س اگر بتعیین مقدار زکوة را کسی
نماید باینکه جدا کند از مال خود که بعد بدهد چه صورت دارد ج جایز است
ولکن واجب است رسانیدن آنرا بارباب آن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد واگر
ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب فقد یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد
ومصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است واحوط[2] آنستکه آنرا در غیر مصرف
فقرا صرف ننماید وجایز است که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر[3] بدهند مطلقا[4] وجایز[5]
است که بیکی نفر بدهند که غنی بشود وولی آنستکه اگر اقارب فقیر داشته باشد
بایشان بدهد وهمسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب واهل علم وفضل را بعد از
ایشان س آنچه که میخواهد بزکوة بدهد هرگاه قیمت او را بدهد جایز است
یا نه ج بلی جایز است وبهتر آنستکه قیمت آنرا از نقره بدهد اگر چه پول سیاه هم
میتوان داد س در قیمت جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است
یا وقت واجب شدن ج وقت بیرون کردن زکوة معتبر است و واجب است بقیمت
دادن ولایتیکه زکوة را باید بدهند نه ولایتی که وطن او است س قدر زکوة
فطره چه قدر است ج از برای هر نفری یک صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع
ششصد وچهارده مثقال وربع مثقال صیرفی است وآن یکمن بوزن تبریز است الا
بیست وپنج مثقال صیرفی وربع آن س هرگاه شخص در ولایت دیگر باشد وعیالش
بولایت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش باعتبار آن ولایتی است که عیالش در آنجا است
یا آن ولایتی که خودش میباشد ج آن ولایتی که خودش میباشد لکن اگر وکیل[6]
تعیین کرده باشد که در ولایتی که عیالش هست اخراج فطره او را نماید آنجا

بدهد

[1] احوط برای کسیکه بنماز عید حاضر نشود این است که پیش از نماز ادا کند تاخیر نکند ع دام ظله

[2] این احتیاط ترک نشود ش مد ظله

[3] واحوط این است که بهر فقیری کمتر از یک صاع ندهند ع

[4] کمتر از صاع ندهند محمد ت

[5] با کثرت واجتماع فقرا ونرسیدن بهر یک نفر یک صاع جایز والا مشکل است م ع

[6] مشکل است ش مد ظله

بد هد صحیح است س شرایط زکوة مال را بیان فرمائید ج پنج چیز در وجوب زکوة مال
شرط است اول مالک بودن نصاب دوم بلوغ سیم عقل چهارم حر باشد نه بنده
پنجم ممکن بودن تصرف در ان پس واجب نمیشود در مالیکه مشترک ما بین دو نفر یا بیشتر باشد
و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد س اگر شک بکند در بودن مال بمقدار نصاب محض
واجبست یا نه ج احوط است س بر ولی مجنون و ولی طفل واجبست که زکوة را از مال
انها بیرون کند یا نه ج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل سنت است اخراج زکوة
نما بیحیا نچه در غلات طفل نیز سنت است س اگر شک کند در بلوغ یا عقل صاحب مال
حکمش چیست ج در این صورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است مگر در صورت ثبوت عقل
پیش از ان س هر گاه بر بنده قائل بشویم بمالک شدن ان زکوة بر او واجبست یا نه ج
واجب نیست س هر گاه عبد نصفش آزاد باشد و نصفی نباشد بقدر نصف آزادیش
زکوة واجب است یا نه ج بلی واجب است س هر گاه مالک ممکن از تصرف نمودن
مال نباشد در تمام سال در ان چیزها ئیکه گذشتن سال در انها معتبر است اخراج زکوة
نمودن از انها واجبست یا نه ج واجب نیست س هر گاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در
ان چیزها ئیکه سال در ان معتبر نیست ممکن از تصرف نباشد زکوة واجبست یا نه ج
واجب نیست س هر گاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب است
یا نه ج واجب نیست لکن بهتر ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود
از تصرف در ان س واجب نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکور
از چه وقت است ج در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید هر چند تصرف بعض
از مال باشد علی الاحوط خصوصا در صورتیکه مصروف بجهت تخلیص بقیه باشد بشرط
انکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد س هر گاه قادر بر بیع ان مال هست لکن متمکن
از تصرف در عین مال نیست واجب است یا نه ج وجوب زکوة احوط است س
زکوة در مال وقف واجب است یا نه ج واجب نیست چه وقف عام و چه وقف خاص و ...

وجوب بعید نیست ۱

اظهر عدم وجوب ۲ م ح

اقوی عدم وجوب است م ع ۳

در نماء وقف عام اما وقف خاص پس واجبست زکوة در نماء ان س در مالیکه گم شده چه حیوان چه غیر حیوان زکوة واجب یا نه ج واجب نیست س مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه تأخیر از جانب قرض دهنده باشد وقصد او فرار از زکوة دادن مال باشد در این صورت بر این شخص زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست س زکوة بر قرض گیرنده است یا بر قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرعا بدهد او از قبل قرض گیرنده و بهتر اعتبار اذن او است س زکوة از کافر ساقط میشود بعد از اسلام یا نه ج ساقط میشود از او هر چند عین زکوتی موجود باشد س زکوة در چند چیز واجبست ج بر نه چیز اول طلا دوم نقره سوم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم جو هشتم مویز نهم خرما وشرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرطاست در پنج تای اول گذشتن یک سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم س بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است یا متزلزل ج احوط[۱] حکم باستقرار و عدم تزلزل است وماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال دوم س در طلا و نقره شرط وجوب زکوة چه چیز است ج شرط است در اینها انکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید و رایج در معامله باشد یا نه خلیط باشد یا صاف باشد س شرط وجوب زکوة گاو و گوسفند و شتر چه چیز است ج شرطاست در اینها انکه در تمام سال چریده باشند در علف صحرا نه معلوفه س مناط در چریدن یا معلوفه بودن اینها چیست ج بر صدق قاسم است عرفا باین معنی که عرفا او را چریده یا معلوفه بگویند[۲] س اگر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و اذربایجان یا از سائمه بودن بیرون میرود یا نه ج بلی بیرون میرود س معلوفه بودن بچه متحقق میشود ج

[۱] هر چند اقوی تزلزل است م دام ظله



[۲] در تمام سال م مد ظله

بچریده

بخود در نچیز بکه مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا غیر مالک عوض بخواهد یا نه س اولاد این گاو و شتر و گوسفند در حکم مادر اینها است یا نه ج بلی در حکم مادر اینها است در اینکه شرط است انکه سائمه باشند س ابتداء سال اولاد از چه وقت است ج از حین زائیدن انها است س شرط است در شتر و گاو که کار کن نباشد یا نه ج بلی شرط است هر چند سائمه باشند و فرقی در کار کردن نیست میان زراعت و آبکشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان انکه مالک انها را بر عمل واداشته باشد یا غیر باذن مالک و مدار بر صدق عرفست در تمام سال که کار کن بنامند آنها را س وجوب زکوة بر جو گندم و مویز و خرما را بیان فرمائید ج شرط است در انها انکه مالک انها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یعنی کشتن یا مساقات و چه به بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است س وجوب زکوة در غلات بعد وضع خراج سلطان و اخراجات زراعت است یا نه ج احوط عدم وضع است و غیر اینچه جایز قهرا از عین غله میگیرد مطلقا س وضع خراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است یا در حین اخراج زکوة ج در حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد س حد نصاب غلات را بیان فرمائید ج نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بان هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در ان هر چند قلیلی باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی است و ان صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شرعی است

یی

اخراج زکوة آنست مرتضی مدظله

۲ اقوی و احوط عدم اعتبار سوم است در اولاد در زمان شیر خوردن آنها سره مدظله

۳ بلوغ بیضا یا نیست بتمام غله ملاحظه شود علی الاحوط الاقوی و بعد از وضع تمام مصارف و خراج زکوة باقیمانده اخراج شود علی الاظهر لکن مالیاتیکه بر اعیان دهقانات املاک وضع شده باشد نه بر قابلیات انها نصاب را معلوم نه بلی اخراج از عین غله قهرا بگیرند سقوط زکوة ان نیست م ق

۴ اگر چه وضع خراجات قبل از تمام بستن اقوی است مدظله

۵ اقوی استثنا خراج سلطان و باقی اخراجات است لکن اعتبار نصاب قبل از وضع علی الاحوط است مدظله

۶ در غیر اینها از اخراجات بعد از تعلق وجوب لیکن ملاحظه نصاب قبل از انست محمد تقی

پس نصاب ششصد صاع است هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است و آن هشتصد و نوزده
مثقال شرعی است و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار
هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان
کر شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج و پنج نارو دو نار و
نیم و پنج مثقال است س مقدار یکه اخراج نماید چه قدر است ج در غلات بعد از رسیدن
بنصاب اگر در آب خوردن زراعت موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد[1] مثل زراعتی که باب
بارش عمل میاید یا باب نهر یکدو آن نشیند مقدار عشر است س اگر در آب خوردن
بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتی که باب چاه بعمل اید یا باید آب نهر یکه باید از چرخ کشید
چه قدر است ج نصف عشر باید داد س هرگاه زراعتی که در بعض اوقات از
نهر آب خورده و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد حق زکوة آن چه قدر است
ج اگر هر یک مساوی آب خورده باشد سه ربع عشر بیرون کند و اگر یکی از آن دو
بیشتر باشد تابع آن است س تعلق وجوب زکوة در چه وقت است ج در گندم
و جو صدق اسم است و ظاهر حصول آن بستن دانه و در مویز غوره شدن[3] است و در
خرما بسر شدن س اگر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک
شدن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن و چه صورت دارد ج بعد
ضامن است و تاخیر تا بصفیه دانه و خشکیدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان
س هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک آن فوت شد چه باید کرد ج باید
بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم
است بر دین س بیرون کردن زکوة از قیمت جایز است یا نه ج بلی جایز است
س در طلا و نقره از برای هر یک چند نصاب است ج از برای هر یک دو نصاب
است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم طلا سه مثقال است و در
نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال

[1] با حاجت تاب نداشته باشد بجهت آنکه زراعت ان برطوبت میرسد هم مدظله

[2] بلکه مدار بر صدق عرفی است سن مدظله

[3] بلکه انگور شدن محمد ت

شرط زکوة تعلق بعین زکوی میگیرد نه بذمه تعلق میگیرد هر چند در مال تجارت نباشد و جایز نیست تصرف در زکوی پیش از ضمان

شرعیست

شرعیست و نصاب اول نقره دویست درهم است که آن صد و پنج مثقال صیرفیست و نصاب دوم
چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صیرفیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا
که برسد و هم چنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال
و نیم عشر آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه در ادای زکوه طلا
و نقره آنست که چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لکن بنا بر این ضابطه بعضی از
اوقات قلیلی زیاده داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در
میان دو نصاب باشد و آن را تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است
در نصاب و در قدری که باید اخراج بشود مال تجارت و منافع مستغلات **س** از برای
شتر چند نصاب است **ج** دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر
نصابی یک گوسفند و در این میانه که پنج کمتر است چیزی نباید بدهد ششم بیست و شش شتر
است و در آن واجب است که داده شود یک شتر که داخل در سال دوم شده باشد هفتم سی و
شش شتر است و در آن واجبست که داده شود یک شتری که داخل در سال سیم شده باشد هشتم
چهل و شش شتر است و در آن واجبست شتری داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب
نهم شصت و یک شتر است و در آن واجبست شتری داده شود که چهار سال را تمام کرده باشد و
داخل در پنجم شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و در آن دو شتر باید داده شود که
هر یک داخل در سال سیم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است که باید در آن دو شتر
داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است پس
در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر
باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه
پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد در آن زکوه نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود
باید ماده باشد **س** در گاو چند نصاب است **ج** در نصاب اول سی گاو است دوم
چهل است و بعد از چهل مخیر است در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد

مثل

مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار فرد و گرفتن در آن بیشتر است و در
هر سی گاو یک گاو یکساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده
بدهد که داخل در سال سیم شده باشد س در گوسفند چند نصاب است ج
پنج نصاب است اول چهل گوسفند است و در آن یک گوسفند باید داد دوم صد و بیست و
یک است و در آن دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک است و در آن سه گوسفند باید
داد چهارم سیصد و یک است و در آن چهار گوسفند باید داد پنجم چهارصد است
و در آن و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و گوسفندی را که در مصرف
زکوة میدهند احوط آنستکه اگر بز باشد داخل در سال[1] سیم شده باشد و اگر گوسفند
باشد سال[2] دوم را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیبدار در زکوة مجزی نیست
هر چند مستحق که واجبست منحصر در آن باشد مگر آنکه همه این طور باشند س
مستحقین زکوة چند صنفند ج هشت صنفند اول و دوم فقراء و مساکین
ولی دوم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنستکه
مالک مؤنه سال[3] خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه سیم کسانیکه
تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد[4] از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم
کفاریکه تألیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافست
پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت و آزار باشد بلکه مطلقا[5] و از مال
زکوة میتوان آنها را خرید و آزاد[6] کرد[7] با شرایط[8] ششم ادای دین کسیکه عاجز باشد
از ادای آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات مثل پل
ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر اینها هشتم کسانیکه مانده اند در راه
بی خرجی اگر چه در ولایت و بلد خود چیزدار[9] باشند[10] با شرایط[11] س کسانیکه متوجه
بیرون کردن زکوة میشوند چند صنف اند ج چهار صنف اند اول از آنها مالک
است دوم وکیل مالک است سوم وصی مالک است چهارم امام علیه السلام

۱ یکساله کافی است محمد تقی
۲ شش ماهه کافی است محمد تقی
۳ فقیر باشد عرفا محمد تقی
۴ در مجتهد محل تأمل است سید مدظله
۵ اطلاق محل اشکال است مدظله
۶ شرایط در اینجا نیست بلکه در خرید مکاتب و مطلق عتق عبد است محمد تقی
۷ در اول شرطی نیست و در دوم شرط است عدم وجود مستحق زکوة م ظ
۸ و اگر مکاتب باشد از ادای مال الکتابه بعضا ام کلا عاجز باشد از زکوة میتوان داد م ح مدظله
۹ از عدم تمکن قرض و فروش مال خود و نبودن در سفر معصیت و عدم زیاده از کافی لایق بحال محمد تقی
۱۰ که سفر ایشان معصیت نباشد و تمکن از قرض و فروختن چیزی نداشته باشند م مدظله
۱۱ فقیر باشد عرفا محمد تقی

یا تمامیکه از قبل امام علیه السلام باشد یا از قبل مجتهد عادل اگر ماذون باشد از قبل
امام علیه السلام یا مجتهد در اخراج[1] بلکه سنت است بردن در نزد امام علیه السلام چنانچه
سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات
و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت[2] مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار ببال
س آیا واجب است زکوة را قسمت کردن در میان اصناف مذکوره یا نه ج وجوب آن معلوم
نیست بلی مراعات اولی[3] است و واجب است در زکوة نقدین بنا بر احوط[4] بلکه غیر آن بنا بر
احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و آن نیم مثقال
است در طلا و دو مثقال و نیم و یک خمس مثقال است در نقره چنانچه گذشت س اطفال
شیعه را زکوة میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد هرچند با آنکه پدران ایشان زنده
هستند و فاسق باشند س هاشمی زکوة میتواند بگیرد یا نه ج شرط است که گیرنده
زکوة هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت آن نکند س
زکوة مال را در بلد خود دادن بهتر است یا حمل به بلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل
آنستکه در بلد خود صرف شود مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در این وقت واجب است
نقل ببلدیکه مستحق در آنست نماید س در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامن است
یا نه ج بر تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامن است[5] و جایز نیست تاخیر انداختن
دادن زکوة را از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم
تمکن از تصرف س اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را باهل آن با وجود بودن مستحقان
و در این وقت تلف شود ضامن است یا نه ج بلی ضامن است س اجرت کیال و وزان
نمودن اجناس زکوتی با کیست ج با مالک است که از مال خود اخراج نماید س
جایز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد یا نه ج بلی جایز است اگرچه شوهر
باز بمصرف او برساند س خمس بچند چیز تعلق میگیرد ج به هفت چیز تعلق میگیرد اول
مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات

باشد

[1] محل تامل است س مد ظله

[2] و وقت آن حال تسلیم زکوة است بمصرف آن و در بنده آزاد کردن حال دفع بنا بایع است علی الاقوی م مد ظله

[3] واجب نیست علی الاقوی م دام ظله

[4] اولی است س مد ظله

[5] علی الاحوط م ح مد ظله

باشد یا نه و اینها در وقتی است که جنگ باذن امام علیه السلام باشد و اگر بدون اذن امام علیه السلام باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل حال حضور امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهراً اینکه مال مخصوص امام است و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند و غصبی نباشد از مسلمین یا معاهدین احوط اخراج خمس است[1] دوّم معادنست حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیا و آهک و گچ[2] و شرط است بیرون کردن آنچه که خرج شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و شرط است رسیدن آن بنصاب و نصاب آن نصاب طلا است سیّم مالیکه در زیر زمین پنهان کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت مجرد محافظت بوده باشد در صورتیکه صدق کنز کند عرفاً خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب یا در موات دار الاسلام که اثر اسلام بر او نباشد بوده باشد و اگر در دار الاسلام باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر یا بنده باشند و علم دارد بر اینکه کسانیکه مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده مالک میشود چهار خمس آنرا و یک خمس را بارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان ید سابقه رجوع نمایند بنزد یکتر از مالکین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبهٔ بیّنه و امّاره چه متعدد باشند مدّعی یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملکیت نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن خالی از اشکال نیست و هم چنین است حکم در سایر مالکین چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید[3] و امّا آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس دارد و واجب است بدون اعتبار نصاب علی الاحوط[4] پنجم منافع تجارات و زراعات و صناعات و جمیع انواع اکتساب است هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و هوش کندن

[1] حکم سائر ارباح مکاسب بر این جا هست نه غنیمت دار الحرب علی الاظهر م ح مدظله

[2] در حکم سائر ارباح مکاسب است نه معدن علی الاقوی م ح مدظله

[3] و در اینها خمس واجب اگر برسد بمقدار یک قیمت آن یک دینار شرعی بشود ع مدظله

[4] ملکه علی الاقوی اگر صدق کسب بر آن نشود م مدظله



با دو بن

یا اوردن و فروختن و سقائی کردن واجب شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن
صحرا و کز انگبین و عسل کوهی جمع نمودن و حباله در عملگی کرفتن س بر مال میراث و هبه
و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلق میکیرد یا نه ج در هبه و هدیه[۱] و انچه بجیتن و بوقت
منتقل شود و در صدقه ی که بجهت بدست ابد احتیاط ترک نشود[۲] بلکه در میراث ممن لا یحتسب و
در عوض خلع و خمس و زکوه و صدقه مندوبه خمس لازم نیست س در محض زیادتی بازار
بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اکر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل انکه املاکی را خرید
و مقصود او زراعت بود نه فروش انها یا اصلا منفعت در انها در نظر نداشت و بهم رسید خمس
در انها هست یا نه ج در اینها خمس واجب[۳] نیست در زیادت قیمت سوقیه اما در زیاده عینیه
اشکال است[۴][۵][۶] س مالیکه بارث بکسی منتقل شد بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانید یا
منفعتی بران مترتب شد خمس در ان واجب است[۷] یا نه ج واجب نیست س هرگاه
جنسی از اجناس زکوی را بجنس کرفت و بقدر نصاب بود و سال بر انها کذشت واجب میشود
بر او زکوة یا نه ج بلی واجب میشود ششم زمین زراعتی است بلکه مطلق زمین
بیاض که ذمی انرا از مسلمان بخرد و اکر هبه یا[۸] مثل ان نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین
میکیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست[۹] اجاره او بر منفعت دادن و فرق در اینمعنی در بین
اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت و رجوع نماید هرگاه متعلق
خمس غیر نقدین باشند و بتوان اخراج قیمتش از نقدین و مثل ان یا بعضی از انها نمود هفتم
مال حلالی است که مخلوط بمال حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی
معلوم نباشد که کمتر از خمس است یا زیادتر و مالک ان و اما اکر مالک و قدر ان هر دو معلوم
باشد باید رد شود بمالک و اکر مالک را نشناسد و مقدار را بداند بعد از یأس از مالک
باید تصدق نماید انرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر سؤال اکر چیزی
از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت ان زیاد شد زیادتی ان زیادتی چیز
است یا نه جواب در زیادتی ان خمس نیست[۱۰] س از منافع تجارت و زراعت و صناعت

[۱] اقوی عدم تعلق خمس است باینها مکر انکه صدق تکسب بان شود م مد ظله
[۲] لکن لازم نیست م ح
[۳] بلی هست محمد تقی
[۴] هر چند اقوی عدم وجوب است نعم هو احوط مد ظله
[۵] خمس داشتن و نداشتن تابع اصل همان مال است علی الاظهر م ح مد ظله
[۶] اقوی عدم وجوب است مد ظله
[۷] زیادات عینیه محل اشکال است چنانچه در متن کذشت احتیاط ترک نشود ع مد ظله
[۸] اکر عقد معاوضه باشد خالی از اشکال نیست م ح
[۹] بعنوان منفعت در معامله زائد از قیمتیکه خریده بالنسبه محمد تقی
[۱۰] در زیادتی سوقیه ترک احتیاط نشود محمد تقی

و جمیع انواع اکتساب بمؤنه سال باید اخراج کرد یا نه ج بلی اخراج نماید لکن اینچه از خرج سال خود و عیال خود زیاده آمده باشد از آن زیادتی خمس باید بدهد س در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال شخص معتبر است یا نه ج بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتی است س قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رختخواب اینچه حاجت بآن شخص داشته باشد از مؤنه سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوب است و معتبر است در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس اینها و امثال اینها داد س هرگاه عین مال خمس برا و تعلق گرفته باشد اخراج خمس را از آن نکرده باشد و از آن لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن صحیح است یا نه ج اگر از عین همان مال لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن صحیح نیست و محکوم بغصب است مگر آنکه بذمه بگیرد و بدهد که در اینصورت اقوی صحت صلوة است س صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب از جمله اخراجات مؤنه سال است یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنه سال است و در جمیع اینها احوط اعتبار میانه روی و لیاقت بحال شخص است س تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد از جمله مؤنه است یا نه ج اتمام سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم حرج شد بعید نشود خالی از اشکال نیست لکن اقوی و احوط احتساب نکردن است از مؤنه سال س مخارجیکه لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات از مؤنه سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه محسوبست س اخراجات حج واجب داخل در مؤنه سال است یا نه ج اگر در آن سال بهم رسد داخل در مؤنه سال است و اگر بتدریج جمع شود تا بعد در سال آخر بهم رسد داخل در مؤنه آن سال است و اداء دین در سالیکه اداء میکند از مؤنه آن سال است اگرچه دین از سال سابق باشد

۱ مگر امور خیریه م د ظله

۲ لکن اقوی م ح مد ظله

۳ هرگاه بفروشد و بگذارد از برای سال بعد محل تأمل

۴ محل تأمل است م مد ظله

۵ میانه روی در اخراجات اتفاق معتبر است علی الاظهر و اما سایر مذکورات میانه روی ندارد م ح

۶ همین قدر که موافق زی او باشد از مؤنه محسوب است علی الاقوی م ح



و شرط آنکه در اثناء سال متمکن از اداء نشده باشد و الا تنزل نشود احتیاط بعدم احتساب
از مؤنه و اگر اثناء سال معلوم و مشهور شد از رفتن حج محسوب نمیشود چنانچه اگر تأخیر نماید عصیانا
بر او محسوب است س معتبر در سال در اینجا قمری کامل است یا نه ج بلی اعتبار
در سال قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است
در ابتداء شروع در کسب و معتبر نیست در وجوب خمس بفهمیم نصاب بلکه تا انقضاء سال لکن
جایز است تأخیر تا آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در اینها فوری است
و تأخیر تا آخر سال جایز نیست س کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و
بخواهید بیان فرمایید ج منقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم از آن امام علیه السلام که
در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و
ابن سبیل سادات و شرط است در صحت خمس نیت بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل
یا وصی او مگر آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام بنحویست که در
زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او خمس از سهم امام علیه السلام
و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست اگر خمسی را تعیین نمود و بقبض فقیر یا
مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن س در اصناف سادات غیر
از امام علیه السلام شرط است اینکه اثنا عشری باشند و عدالت از ایشان شرط است یا نه
ج بلی اثنی عشری بودن ایشان شرط است لکن عدالت شرط نیست س در سادات
شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است باشند یا نه
ج شرط است هر چند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نباشند و کفایت
نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن س سادات باید از جانب پدر منتسب باشند یا
از طرف مادر هم میشود ج معتبر است که از جانب پدر باشند نه از طرف مادر و منتسب بزنا
س ولد شبهه از خمس میتواند داد یا نه ج بلی میتوانند داد ولد شبهه چه
کسی است ج کسی را میگویند که حرامزاده نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زن

دیگر

[1] بلکه مطلقا م مد ظله

[2] بلکه مطلقا از مؤنه محسوب است علی الاقوی م ح

[3] لکن هر وقت برود [illegible] از مؤنه همان سال محسوب است م ح

[4] یعنی اول سال او از همان شروع در کسب است م ح

[5] از برای کسی که شغلش کسب است و اما غیر او از کسی که فایده اتفاقا یا دفعه ابتدای سال وقت ظهور فایده است ع مد ظله

دیگر مقاربت کرد بعد معلوم شد که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی
بهم رسد او را ولد شبهه میگویند س در سهم امام علیه السلام متمت
کردن واجبست یا نه ج واجب نیست لکن احوط متمت کردن است س بفقراء
سادات و ایتام ایشان از مؤنه سال زیاد تر دادن جایز است یا نه ج جایز
نیست چنانکه جایز نیست با بن سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر در
سال فقیر از وقت دادن خمس است و شرط است در یتیم فقر هم در ابن سبیل در بلدیکه
خمس میگیرد نه در غیر آن بلد چنانکه در زکوه گذشت س فرقی هست در وجوب
خمس در میان حال حضور امام علیه السلام و حال غیبت در میان سهم امام و غیر
امام یا نه ج فرقی نیست جایز است رسانیدن مال الله سهم غیر امام را باربابش
ان و امّا سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است س اگر ممکن نباشد رسانیدن
بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن آن تا اینکه خبری از ایشان برسد تکلیف چیست ج
جایز است که خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور به سادات بدهند س سیدی
که خمس را گرفت و مالک شد بغیر سید میتواند داد یا نه ج میتواند داد و
همچنین فقیری که زکوه یا رد مظالم گرفت و مالک شد بسید میتواند بدهد
س سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند یا نه ج تضییع حقوق
سادات و فقراء با حیله مشکل است س اگر کسی خمس مال او بوده قدری بگیرد و نقص
در آن نماید بی اذن مجتهد جایز است یا نه ج جایز نیست مگر باذن مجتهد
س بفقراء سادات و ایتام و ابن سبیل از ایشان مساوی دادن خمس لازم
است یا نه ج لازم نیست بلکه تمام را بیکی از ایشان میتوان داد لکن در وقت
عدم حضور مستحق و لکن در وقت حضور مستحق و علم با ضطرار توزیع احوط است س
هرگاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوب میشود یا نه ج محسوب
نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن او را بگیرد بدادن او و بنابر احوط س

---

۱ نه در مجالات اقتصا نپرداختن
آن احوط است ع مد ظله
۲ عمل بآن مشکل است س مد ظله
۳ قبل از قبض آن کلیه یا بجزئی
مطلقا باطل است بعد از قبض
و ملکیت اگر برضا و رغبت و
اختیار تمام مصالحه کند صحیح است
و الّا فلا م ح

۴ اینجا صورتی ... است که بخود ... [illegible]

۵ جایز است محمد ف

۶ بلکه مطلقا مگر در صورت علم با ضطرار
کذا بنت توزیع ... مد ظله

۷ اگر حینا بنحو بسید داده است موجود
باشد میتواند باذن مجتهد احتساب

هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بیاداشت فقیر بدهد بعنوان خمس
و وکیل شود که هر وقت خمس باو تعلق گرفت از جانب ایشان بردارد چه صورت
دارد ج صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد س اگر کسی درختی
نشاند برای تجارت یا از برای امر معیشت و همچنانکه نموی که میکند بعد از وضع
مؤنه خمس دارد یا نه ج بلی خمس دارد بعد از اخراج مؤنه س شخصی که
خمس برذمه اش بوده و نداده و فقیر شده نمیتواند اگر بدستش بیاید باو والا خود که
سید و فقیر باشد میتواند بدهد یا نه ج بلی میتواند بدهد و احتیاط
استیذان از حاکم شرع است س هرگاه ارباب مکاسب طلبی از اشخاص متفرقه
دارند که بعد از سال وصول میشود خمسش را باید در حال بدهد یا زمان وصول
شدن ج اگر بداند که طلب وصول میشود مخیر است که حال بدهد یا
هر وقت که وصول میشود خمسش را بدهد س سهم امام را بمجتهد غیر اعلم
که جامع شرایط است میتواند داد یا نه ج بلی میتواند داد بشرط آنکه کیفیت تصرف
او کماً و کیفاً مثل اعلم باشد س هرگاه کسی طلبی از سیدی دارد و سید فقیر
شد جایز است که بازای خمس طلب را باو حساب کند یا نه ج بلی جایز است
و احوط این است که آن وجه را بجهت خمس باو بدهد و او رد کند در عوض قرضش
ولو بیکراه باشد و همچنین است در مظالم حساب کردن با فقیر س هرگاه
گندم یا جو یا مویز یا خرما در محصولش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد
و سالی برای خود قرار داده بود بجهت اخراج کردن خمس سال که رسید بعد از
اخراجات مؤنه از آنها زیاد آمد خمس دارد یا نه ج بلی خمس زیادتی آنها
تعلق میگیرد و باید خمس از آنها بدهد و همچنین است در گوسفند شتر و گاو و غیره
س از ذخیره سالیانه که زیاد میماند مثل برنج و روغن و قند و چائی و
ذغال و تنباکو و هیمه و نمک و فلفل و سایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس

دارد

اگر برای گذران خود عیالش
نشانده باشد چه بغرض انتفاع
باصل یا ثمرش آنها نمو هر سالیانه
ان علی کل بعد خمس ندارد و
الا اخراج خمس نمودن در هر سال
واجب است م ح

۲
اگر این درخت را نشانده باشد
که بمیوه آن تعیش نماید خمس ندارد
م دام ظله

۳
اگر از برای معیشت باشد وجوب
خمس در نمائات معلوم نیست س مد ظله

۴
بشرط آنکه متمکن از نفقه آنها
نباشد م ح

۵
لازم نیست محمد ت

۶
اگر مطلقا [illegible]

۷
این احتیاط ترک
مظالم ترک نشود س
مد ظله

دارد یا نه ج بلی بعد از زیاد آمدن از مؤنه خمس آنها را باید داد بشرط آنکه از ارباح مکا
باشد و خمس آنرا پیش نداده باشد س در زینت خانه مثل بلور و یا رفتن و شبیه آنها
که از ضروریات نیستند و در میان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال بسر رسید بعد
از سال خمس با آنها تعلق میگیرد یا نه ج بلی خمس با آنها تعلق میگیرد و باید خمس از
آنها اخراج نمود س زینت زنان مثل گوشوار و خلخال و گردن بند و گلو
بند خمس دارد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد س
کفن را اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت خمس دارد یا نه ج بلی
بعد از اخراج مؤنه اگر زیاد آمده خمس او را باید بدهد س هرگاه شخص بری خودش اسباب
خانه مثل ظروف یا رختخواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاق بجهت مهمان و غیره حاجت بآن و
میشود بعد از سال خمس بر آنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش
خریده باشد اگرچه سال بیکدفعه بآنها محتاج شود مثل عید و غیره س وجوب غیر از خمس
و زکوة و فطره در صدقه قرار دادن اموال هست یا نه ج غیر از آنها واجب نیست مگر بنذر و
عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود و آنها را اخراج کردن از مال واجب میشود س
تصدق دادن از مال مطلقا چه صورت دارد ج سنت مؤکد است بقدر قوه و کیفیت حال
شخص بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد
و قبض باذن مالک س شرط است که گیرنده تصدق مستحب فقیر باشد یا نه ج شرط
نیست چنانکه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگیرد س هرگاه تصدق را
داد پس گرفتنش جایز است یا نه ج جایز نیست با شرایطش س تصدق را مخفی دادن
بهتر است یا آشکار ج افضل مخفی دادن است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم
بترک مواسات یا آنکه مقصودش از اظهار رغبت نمودن مردم باشد و اما در تصدق
واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتداء بچیزی دادن پیش از سؤال و مخفی شدن
از فقیر بجائی یا ظلمتی و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان

۱ اگر با شئون آنها ذی او نباشد اقوی عدم وجوب خمس است م ح

۲ اگر زائد بر شأن و مرسوم باشد خمس مد ظله

۳ مصرف نکرده در اثنای سال بدهد نباید بعید نیست ثبوت خمس اگر نکرده باشد ع مد ظله

۴ بشرط آنکه قصد قربت نموده است

۵ اظهر عدم وجوب خمس است م ح مد ظله

۶ از ایجاب و قبول و قبض باذن مالک و بقصد قربت نموده است

و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصدق
نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از
برای مریض و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن
چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیده اموال و مساعدت
نمودن برسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود را بعد از تصدق
کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از دادن[۲] بفقیر **س** اظهار محتاجی و
فقر نمودن چه صورت دارد **ج** مکروه است و مؤکد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس **س**
رد نمودن سائل چه صورت دارد **ج** مکروه است چنانچه در اظهار کردن مکروهات **س**
بر ذمی تصدق دادن جایز است یا نه **ج** بلی جایز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش فقیر
باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام **س** جایز است زکوة گرفتن بنی هاشم
یا نه **ج** جایز نیست مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر
ایشان صدقات واجبه غیر از زکوة از منذورات و کفارات و نحو اینها هر چند احوط ترک است
اما صدقهٔ مندوبه جایز است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال **س** فضایل و ثواب
تجارت را بیان فرمایید **ج** از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و
ثواب بیشمار چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر که سعی از برای
عیال خود بکشد همچون کسی است که جهاد کند در راه خدای تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده اِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُحتَرِفَ الاَمینَ یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد
پیشه کار امین را و همچنین فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدای تعالی شما را بدرستیکه
شنیدیم از رسول خدا که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارت است و یک جزء در غیر آن و
همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بغربت رفتن را در طلب رزق و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرموده بس است مرد را از گناه که ضایع
کرداند عیالات خود را چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده ملعون ملعون من

یضیع

تمام اخبار کراهت معین کردن آن بجهت رسانیدن بفقیر و وجه حمل و دوش کشیدن بمقدار معتد بها را
محمد تقی

۲ باینکه پس بگیرد و استرداد نماید و بعد از پوشیدن و بعد بدهد
محمد تقی

یضیّع من یعول یعنی ملعون است کسیکه ضایع گذارد کسی را که عیال او است س اقسام
مکاسب را بیان فرمایند ج مکاسب بر پنج قسم است اوّل از آن کسب واجب است و آن
وقتی است که قوت خود و عیالش موقوف باشد و او را چیز دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط
وجوب آن است بجهت اداء دیون دوّم کسب مستحب است و آن آنست که از برای فراخی معاش باشد
یعنی وسعت دادن بر عیالات خود و صدقه دادن بر محتاجان سیّم کسب مباح است و آن
گاهی است که از آن مستغنی باشد و ضرورتی در آن نباشد و مایه که دارند داشته باشد و
بقصد خیرها قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این بر وجهی
است که اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صرّافی کردن و کفن فروشی و غلّه فروختن و حجامت
کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصّابی کردن و قابله شدن با شرایط اجرت و ذوکرا
نمودن و اجرت گرفتن جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب کسانیکه اجتناب
از حرام در اموال خود بهم نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن
در کشیدن خصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانیکه پست طبیعت اند بحیثیتی که
باک نداشته باشد با چیزی در حق ایشان میگویند و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند
از قبیل کور و پیسی و مانند اینها و با طایفه کردها و اهل ذمّی چون یهود و نصاری
پنجم کسب حرام است و آن چند نوع است اوّل مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون
بول و غایط انسان و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایط حیوانِ حلال
گوشت غیر بول شتر از برای استشفاء پس در آن خلاف است و اقوی این است که خریدن و فروختن
آنها جایز است اگر منافع محلّله مقصوده داشته باشد و همچنین حرام است مبایعه سایر
نجاسات عینیّه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و هم
چنین عبدهٔ خوبسج و شراء او جایز است اگرچه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که
پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلاف است و احوط اجتناب است و اقوی
اجتناب است دوّم مبایعه چیزهائیکه نجس شده بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد

۱ اگر اهل کسب مستغنی باشند وجوب بعید نیست م ج

۲ استحباب نفس کسب تجارت بعید نیست هم ظله

۳ یعنی در آن اشکالی نیست و اما غیر آن پس در آن خلاف است م ج مد ظله

۴ که در آن اشکال است محمد تقی

۵ یعنی مطلق بول و غایط حیوان حلال گوشت محمد تقی

۶ اگر منافع مقصوده محلّله آن موقوف بطهارت نباشد سن هم مد ظله

چون روغن نجس و مانند آن مثل روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبهٔ مردار
و پیه آن چرا که مبایعهٔ این مشکل است بلکه جائز نیست اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس
مبایعه‌اش جائز است فروختن آن با اعلام نجاستش از برای روشن کردن چراغ و اولی آنست که از برای روشن
کردن در تحت السماء و غیر مسقف مبایعه نمایند دوم مبایعهٔ آلات لهو حرام است چون طبل
و نی و سرنا و نرد و شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را یا مال یا دکان را
از برای چیزهائیکه حرام است از قبیل شراب فروش و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و هم
چنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند
اینها با دشمنان دین در حال جنگ و هم چنین بت سیم مبایعهٔ چیزهائیکه در آنها هیچ
نفعی نباشد یا نفع معتدٌبه نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند آن که بی نفع باشد
چهارم عملیست که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل تصویر ذی روح مطلقا
و هم چنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انگشتر بازی و یا تخم مرغ بازی کردن و
مانند اینها و هم چنین است غنا خواندن و آن عبارت است از صوت لهوی و آنکه العرف
لهو را لذاذ از قوت شهوت بیرون بیاورد اعم از آنکه در عرف عجم آنرا سرود و خوانندگی بگویند
یا نگویند بواسطهٔ آنکه کلمات آن از قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد
پس فرقی نیست در تحقق غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مراثی و مانند اینها چون اذان بلکه
حرمت غنا در قرآن و مراثی آکد است معصیت آن بیشتر و عقاب آن مضاعف است بلی غنا
زن مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مردان باشد و با آلات لهو نباشد
و مشتمل بر باطل نباشد استثنا کرده‌اند و احوط این است که از مطلق صدای خوش[1] و آواز
در خواندن شعر بلکه مطلق اجتناب کنند و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه کردن
بنوحهٔ باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او موجود نباشد و هم
چنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باینطریق که عیبهای ایشانرا ذکر
کند بشعر یا بغیر آن و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین باینطریق

[1] یعنی طرب انگیز ۱۲

کردن

کردن عیب برادر دینی اعلام نماید چیزیکه در او موجود باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش
آید و هم چنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق
مدح است یا بعکس آن و هم چنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر
که این عبارتست از کلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق
کرده اند باین کسب هر چه را که بطلال خود مقاومت نتواند بکند و هم چنین تسخیر ملائکه
و جن و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرام است اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجب است
بجا آوردن آنرا بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب
کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و هم چنین شهادت
دادن بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات
که نظام امر معاش بسته است بانها **سؤال** در بیع و شراء یعنی خریدن و فروختن چند چیز
شرط است **جواب** در آن هشت چیز شرط است اول آنکه باید فروشنده و مشتری
هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشد بلی هرگاه
اطفال بمنزله آلت باشند از برای فروشنده یا آنکسیکه میخرد و شرط صحت مبایعه را ایشان
موجود باشد و این امر بقرینه و مانند آن معلوم باشد ظاهراً این نوع از معامله فی الحقیقه
معامله با صاحب مال که بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارف است بشرط
آنکه عوضی که بطفل میدهد یقین کند که بصاحب مال که در دست طفل است میرسد
تا آنکه معاطاتی که در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از
اهل تجارت را که معامله با ایشان میکنند وکیل کند باین طریق که هر وقت طفل مثلاً
بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی و وقتی که
از جانب خود بنای فروختن و مبایعه داشته باشی دوم آنکه بایع و مشتری عاقل
باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدیهی و عرفی است سیم آنکه بایع و مشتری
رشید باشند یعنی ملکه اصلاح حال داشته باشد چهارم آنکه بایع و مشتری مختار



وبا قصد و شعور باشند و شائبهٔ اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد
مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کسیرا که احتکار بکند یعنی غله را حبس
بکند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان محتاج باشند بلی هرگاه انکسیکه اورا اجبر کرده اند
بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند از ظاهر علماء صحت آن مستفاد میشود ولیکن احوط اعادهٔ
صیغه است   پنجم   انستکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند
یا در حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین
و غایبین و مانند اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال غیر را بدون اذن و بدون
ولایت عقد عقیده و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد اینها ملد لزوم بهم نرسانند واگر
از جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر اجازهٔ مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهت
بایع غاصب نماید و ثمن از برای بایع بیاشد اگرچه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهت
خود میکند صحت مشکل است و اگر از جانب مالک بروجه فضولی واقع شده چنانچه مشهور
است در میانه متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوفست بر اجازهٔ مالک که اگر مالک
اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود و ظاهر اینست که اجازهٔ مالک باعث انتقال
ملک میشود و نمائی که بعد از عقد و قبل از اجازه حاصل میشود نماء مبیع است مال بایع
و نماء ثمن مال مشتری است   ششم   انکه مبیع و ثمن آن بیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا
کیل یا شمارش یا مانند اینها که رفع جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان
و با تعذر وزن یا مانند آن و با تعسر اینها احوط مصالحه است با اینکه ملک وزن یا کیل
یا بخوان اعتبار کنند و بایع و مشتری را بحساب آن اخذ کنند تا انکه تخمین و جزاف نشود بلی هرگاه
مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشد که مبایعهٔ اینها بوزن یا مانند آن نباشد کافی است
مشاهدهٔ اینها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند   هفتم   انستکه جنس ثمن معین
باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد   هشتم   انستکه مالک هر یک از ثمن
و مثمن قادر باشند بر تسلیم اینها یا تسلم اینها یا ضمیمهٔ آنها   س   مستحبات تجارت با بایع
فرمایند

۱ اقوی همین است م ع

۲ از نسخهٔ محجور و مفلس محجور و واجد مماطل در اداء دین و امثال ذلک محمد رض

۳ مثل فروختن نان ... اشکال است ... اعادهٔ صیغه است ... مالک ...

۴ و اقوی صحت آن است در هر دو صورت و گرچه ثمن از برای مالک نه بایع م ح مدظله

۵ اقوی صحت است بلکه در صورت اولی هم که برای بایع غاصب اجازه کرده ثمن مال خود او است و قصد اجازه برای غیر لغو است م ح مدظله

۶ بلکه عکس است نماء مبیع مال مشتری و نماء ثمن مال بایع است

م ع

فرموده‌اند ج بدانکه مستحب است پیش از تجارت کردن مسائل آنرا یاد گیرد لکن استحباب تعلّم
مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد
امّا بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک نماید در جواز قبض عوض که بآن معامله یا و منتقل شده
واجب است که مسئله‌های معامله را تعلیم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید و الّا فلا لکن تعلّم
مسئله شرط صحّت معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض تعلّم نماید و صحّت آن معلوم
گردد چیزی نیست لکن مادامی که علم بصحّت معامله حاصل نکرده تصرّف نمودن در آنچه نقل شده است
از ثمن یا مثمن حرام است و نیز مستحب است که میان مشتری پستی و بلندی که زیادتی دینی
بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است
که قبول کند و ایضاً مستحب است که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند قاله
کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر و شهادتین بگویند و همچنین مستحب است که
گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد بر وجهی که وزن بسبب آن در
عرف و عادت مجهول نشود س مکروهات تجارت را بیان فرمایند ج مکروه
است که بایع مال مبایعه را مدح کند و مشتری مذمّت کند و همچنین مکروه است
قسم خوردن و پنهان کردن عیبی که عادةً مشتری بر آن مطّلع میشود و امّا در عیب مخفی
اقوی اظهار است و همچنین مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشریه بدون ضرورت در
معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که این زمان بمقدار چهل و پنج دینار ناصرالدین شاهی
است که وزن هر یک مقدار بیست و هشت نخود است و همچنین مکروه است معامله با بین
الطلوعین و زیاد کردن در وقت ندای دلّال یا زیاد کردن از برای میل دادن مشتری
بلکه احوط ترک است و حبس اذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک و روغن
زیت بنا بر احوط که آنرا احتکار گویند قول بحرمت آن در صورتیکه احتیاج داشته باشند
بفروش بنا بر احوط بلکه خالی از قوّت نیست س انواع مبیع را بیان فرمایند ج
انواع مبیع بر دو قسم است قسم اوّل در غلّه و میوه و مانند آن و سنی بها جایز نیست بیع



غیر از خضروات و سبزیها یک سال بدون ضمیمه و در زائد بر یک سال اظهر جواز است بدون ضمیمه اما در خضروات و سبزیها پس جایز نیست قبل از ظهور مطلقا و پیدا شدن صلاح در خرمها آنستکه زنگ بگیرد و در انگور و باقی میوها احوط اعتبار رسیدن است عرفا و در سبزیها و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر گردد و بعد جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد ایستاده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد یا بگذارد تا محل درو و در بیع مثل حنا و توت یک بریدن یا زیاده و در زراعت مثل خصیل که درو کنند و غوره و میوه که بچینند واجب است بر مشتری که ببرد و بچیند پس اگر نبرد بایع را رسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرما بر درخت بخرما و بیع زراعت بدانه که از خودش باشد مگر یک درخت که از دیگری در خانه اینکس باشد که جایز است که اندازه خرص نماید و حاصل آنرا بخرما قبول نماید دوم حیوان است خواه آدمی و خواه غیر آدمی اما آدمی را مالک میشود بقهر و غلبه و دزدی و بعنوان در حالتیکه کافر حربی باشد و بعد از آن بندگی مرایت کند با ولاد او اگر چه مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و انسان مالک میشود هر کسیرا غیر از یازده کس پدر و مادر و جد و جده ما در پدر و پدر پدر هر چند بالا روند و فرزندان پسر باشد یا دختر و فرزندزاده فرزند هر چند که نشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر و هر چه بکه مالک شود یکی از اینها آزاد شود بر او فی الحال و مالک میشود زن هر کس را غیر از پدران و مادران هر چند که بالا روند و فرزندان هر چند نشیب روند و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعی حکم ایشان دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر اذن امام از آدمی و غیر آن از امام است و رخصت است شیعیان را در حال غیبت مالک شدن و وطی کردن آن اگر چه تمام آن از آن امام باشد یا خمس و واجب نیست اخراج حصه غیر امام از اینها و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر

۱
بیش از ظهور س مدظله

۲
قبل از ظهور و اما بعد از ظهور پس اقوی جواز است هر چند صلاح در آن پیدا نشده باشد ع مدظله

۳
اقوی جواز بیع میوها است بعد از ظهور مطلقا اگر چه در یک سال و بدون ضمیمه باشد هر دام ظله

۴
و اقوی جواز است مع الکراهه ع مدظله

۵
و اقوی جواز است س مدظله

۶
غوره مثل انگور و شکوفه درختی و دانه بعضی سایر میوها کافیست علی الاظهر م ح مدظله

۷
اقوی در مطلق ثمره جواز بیع است بعد از ظهور هر چند نرسیده باشد ع مدظله

۸
بغیر از جنس خودش باشد مثل فروختن زراعت گندم بگندم که خارج است ع مدظله

۹
در صورتیکه بقتال گرفته باشند و اما اگر بسرقت باشد مال خود گیرنده است هر چند بغیر اذن امام باشد ع

۱۰
بنا بر قول بوجوب خمس میتوانند [illegible]

[illegible]

وهر که اقرار کند به بندگی و حریت او معلوم نباشد قبول کنند و اگر مسلمان شود بنده کافری او را
بمسلمانی فروشند و از کسیکه مشهور است به بندگی اگر دعوی حریت کند قبول نکنند الا بگواه و مکروه
است اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالگی و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل
شده باشد و کنیزی که وطی کرده باشند واجب است که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیک حیض
یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که آبستن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط میشود
استبراء مشتری اگر معتمدی که بقولش اطمینان دارد بگوید که استبراء شده یا آن کنیزک
مال زنی بوده یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حایض باشد و حرام است آبستن را وطی کردن
پیش از چهار ماه و ده روز و سنت است از میراث خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر کنیزی را
بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهر شود که کنیز مال غیر بوده کنیز را برد کند یا ده یک قیمت
اگر بکر بوده باشد و اگر غیر بکر بوده بیست یک و قیمت فرزند در روزیکه متولد شده باشد و بر
بایع رجوع کند ببها و قیمت ولد و عوض بضع را بستاند و سنت است که بنده را چون بخرند
تغییر نامش دهند و بشیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای او دهند و اما غیر آدمی از
حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصید کردن و باشتغال شرعی و بنجر آوردن در ملک
این کس و هر حیوانیکه مالک است صحیح است بیع او و بیع پاره مشاعی از او و همچون نیم و دو دانگ
نه پاره معین و همچون سر و دست الا بیع بنده گریخته تنها و مادر فرزند با وجود فرزند در
بعض صور س انواع بیع را بیان فرمایید ج انواع بیع بر چهار قسم است قسم اول
بیع نقد بنقد است یعنی آنکه هیچ یک وعده نداشته باشد و آنرا نقد بنقد میخوانند و این هم بر چهار
قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده باشد بوصف لکن فرد خاصی
منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یک خروار گندم موصوف بوصف معینی را بمبلغ ده دینار
موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند و صیغه آن باین نحو است که بایع بگوید بعتک یا بگوید
شریتک یا بگوید ملکتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا بگوید بعتک ما علم بالشیء
المعلوم بما علم و بخوان بر مشتری میگوید قبلت یا میگوید ابتعت یا اشتریت

بلکه حرمت بعید نیست ع مدظله



یا ملکت

یا تملکت هکذا و اگر احد متعاقدین وکیل باشد جایز است که ایجاب و قبول بتصریح بوکالت نه لازم
پس وکیل بایع میگوید بعتک بالوکالة عن فلان ما علم بما علم و مشتری میگوید قبلت و اگر
مشتری نیز وکیل کند کسی را پس وکیل بایع میگوید وکالة عن موکلی فلان بعت موکلک ما علم
بما علم و وکیل مشتری میگوید قبلت لموکلی فلان هکذا و جایز است که تصریح بوکالت اصلا ننماید
بلکه بقصد وکالت کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که ایقاع عقد از برای خودش است یا از
برای غیر مگر باخبار قاصد و فایده ندارد تحمل شاهد بر این عقد مگر بر اصل اقرار مقر و اگر بایع ۵
یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلک موکلتک بگوید   قسم دوم
بیع جزئی بجزئی است و این در صورتی است که ثمن و مثمن هر دو مشخص و جزئی باشند خواه هر دو
حاضر باشند پس بایع میگوید در این وقت بعتک هذا المتاع المعین بهذه العشرة دراهم
مثلا و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن یا اینکه هر دو غایب باشند لکن معهود
میان بایع و مشتری باشد پس بایع مثلا میگوید بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا اینکه
مبیع حاضر است و ثمن آن غایب است معهود پس بایع مثلا میگوید بعتک هذا بالشیء المعلوم
یا بما علم و نحو آن و مشتری میگوید قبلت و نحو آن و یا اینکه ثمن حاضر است و مبیع غایب است
و معهود پس بایع میگوید بعتک ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجملة اگر
عین غایب باشد که مشتری مثلا او را ندیده باشد لازم است ذکر اوصاف بنحوی که رفع جهالت
از آن بشود و در صورت وکالت حال آن از سابق معلوم است   قسم سیم کلی بجزئی است
و این در وقتی است که ثمن شیء خاصی حاضر یا غایب معهود باشد پس بایع میگوید بعتک
ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و اگر مشتری
زن باشد در جمیع صور بایع میگوید بعتکِ بکسر کاف   قسم چهارم بیع جزئی بکلی است
و این در صورتیست که ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لکن مبیع و
مثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر و خواه غایب معلوم پس بایع میگوید بعتک هذا
بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع یا اینکه اگر در بیع خواسته باشد

شرط کنند چیزی را مثل تأجیل دین حالّی یا قرار دادن رهنی بدین دیگر یا ضمانت از دینی و نحو
آن جایز است پس بایع میگوید در صورت شرط تأجیل دین حالّی بر او بعتک هذا بکذا و
شرطت علیک تأجیل دینک لفلانی الی سنة و در صورت شرط تأجیل دین حال بر مشتری
میگوید شرطت لک تأجیل دینک لفلانی الی سنة و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید
شرطت رهن هکذا رهناً بدین کذا و در صورت شرط تضمین میگوید شرطت ضمان فلان کذا
و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میگوید شرطت سقوط خیار المجلس من الجانبین
و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید شرطت سقوط خیار الغبن من الطرفین و در صورت
شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میگوید شرطت لنفسی الخیار مدة سنة و از برای
مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید شرطت لک و اگر از برای هر دو باشد میگوید لی
و لک الخیار مدة سنة و اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید
و شرطت انک متی رددت الثمن او مثله الی سنة فسخت المبیع و نحو اینها و در صورت شرط
برائت از عیب مخصوص میگوید بعتک هذا بشرط البراءة من عیب کذا و کذا یا میگوید بشرط البراءة
من جمیع العیوب اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید و در بیع ثمره بستان بایع میگوید بعتک
ثمرة البستان الفلانی بکذا و در صورت انضمام بثمره دو سال دیگر مثلا یا بشیء دیگر میگوید
بعتک ثمرة البستان المعلوم منضماً الی ثمرة سنتین بکذا یا بگوید منضماً الی الشیء الفلانی
بکذا و بیع ثمره درخت پیش از نما یافتن آن در یکسال بدون ضم چیزیکه جایز است خرید و
فروش آن جایز نیست بلکه فاسد است و اگر خواسته باشد بفروشد اشجار معینه موجوده را
با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بتنهائی فروختن آن ثمره جایز است پس میگوید
بایع بعتک هذه الاشجار و ثمرها بکذا و اگر بخواهد کند در بیع عریه خرمای نخله را بیک تغار
مثلا و بفروشد میگوید بعتک ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا و باید ذکر
کند صفات سلم را در وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الّا باید اشاره کند بسوی موجود
معین و جمیع آنچه در سابق ذکر شد از شروط اصالةً و وکالةً در جمیع جاریست   قسم دوم

مقصود اینست که بیع ثمره بعد از ظهور و قبل از بدو صلاح و رسیدن جایز است بنابر اقوی چه با ضمیمه باشجار یا ثمره غیرها اما بیع ثمره بعد از ظهور بدو صلاح که محل خلاف نیست ولی اشکال لجایز است
محمد ف
دام ظله



بیع

بیع نسیه است و آن عبارتست از فروختن چیزی را که موجود باشد و بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجّل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرط است در صحت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد بنحوی که محفوظ باشد از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروختم و نخواهم او را هر وقتیکه میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید هر وقتیکه توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است و هم چنین اگر بگوید فروختم این چیز را بتو با شرطی که اگر نقد بخواهی او را بدهی یک تومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطل است و هم چنین باطل است اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار

و اما معاملات متعارفه میان مردم که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنس میخرند بقصد اینکه نخواهند پول بدهند در وقت تمکن یا خواهند بدهند جایز است یا از جانب طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرند بنسیه که هر وقت خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان را بکنند بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکن هم نرسانند مثل سابر بون مهلت دهند و هم چنین باطل است اگر بگوید فروختم این چیز را بتو که نخواهم او را تا زمان درک غلات یا تا زمان قدوم حاج و مانند اینها بدهی بلکه معتبر است که تعیین مدت بنحوی کند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه اول فلان ماه یا اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و مانند اینها و لکن ظاهر این است که تعیین روز مثلا در روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود و اما کیفیت صیغه این بیع پس این است که بایع بگوید بِعتُكَ هذا المتاعَ بعشرةِ دراهمٍ و اَجَّلتُكَ فی الثمن الی شهرٍ یا اینکه بگوید بِعتُكَ هذا المتاعَ و شرطتُ اَن تُعطِیَنی الثمن بعد شهرٍ و مشتری بگوید قبلتُ و رعایت امور سابقه از شروط و اضافه و وکالت بنحوی است که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن بر بایع قبل از رسیدن زمان اگرچه بایع مطالبه نماید قسم سیم بیع سلف و سلم است که در فارسی آنرا خرید و فروش پیشکی میگویند و آن عبارتست از فروختن مالی را که بر ذمه فروشنده

و اقوی اینست
که مشتری مالک بشود ثمن
کمتر خیار است تا آخر
اندازه ثمن زمان آخر
منه ع
مدظله

بامثل

باشد تا زمان شخص مثمن و بها یا اینکه حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص
کرده باشد و اداء ان ثمن متعجل لازم باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند
یا حاضر کرده باید هند مقصود این است[۲] که مبیع جنس باشد و بهاء ان نقد باشد در جنس پس
اگر هر دو نقد باشند جایز نیست[۱] بلی اگر هر دو جنس باشند جایز است در صورت خلاف علی
الأقوی لکن رعایت احتیاط خوب است جایز است در این بیع که ایجاب از هر یک از بایع و مشتری
صادر شود چنانکه در صلح نیز جایز است[۳] که بگوید فروختم یکخروار گندم مثلا که بفلان وصف باشد
با ینطریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلا من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام
شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین
که الان دادنی باشد پس مشتری بگوید قبول کردم و خریدم همین طور و صیغه در صورتیکه بایع ابتدا
یا ایجاب نماید این نحو است که بایع بگوید بعتک یا بعت منک ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ
المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف را اصل صیغه بوجه صراحت نماید چنانکه در صیغ
عقود محقق کرکی رحمه الله مذکور است مثلا بگوید بعتک تمار حنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة
الحب جدیدة جیدة موجلة الی شهر رجب مسلمة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت
و در صورتیکه مشتری ابتداء با یجاب نماید میگوید أسلفتک یا أسلمت الیک المبلغ المعلوم
فیما علم من الحنطة الموصوفة موجلة الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع
میگوید قبلت بدانکه در بیع سلف پنج چیز شرط است اول ذکر جنس کند با وصفیکه رفع
جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفی که رفع جهالت
نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
نیز اگر ذکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید
بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست اما بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان و نوعها
و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت که نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله
مرجع در ذکر اوصاف سوی عرف است پس هر وصفیکه مختلف شود اغراض بسبب آن زیاد و کم شود

[۱] در صورتیکه از جنس طلا و نقره باشد ع مدظله

[۳] پس اگر بایع صیغه ایجاب بخواند جایز است صح

[۲] یعنی از نقره و طلا [illegible]



باعتبار آن بزیاده و نقیصه معتد بها واجبست تعرض آن والا فلا   دوم آنستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از آنکه از هم جدا شوند بلکه بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر   سیم آنستکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیل هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیل در آنها معتبر نباشد چون بار هیزم و مانند آن بلکه هرگاه تفاوت میان افراد آن کم باشد باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانچه در بعضی از امثال گردو و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینست که تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد   چهارم شرط است که تعیین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بقسمی که احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد   پنجم آنکه تسلیم آن جنس در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه وقت عقد مثلا موجود نباشد بدانکه جمیع ما سبق از شروط خیارات در اینجا نیز جاری است و نیز چند امر باقیمانده در این مقام که ذکر آنها مناسب است   اول آنکه جایز نیست فروختن مسلم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بلکه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن اگرچه قبض نکرده باشد ولکن در غله کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض و احوط[1] آنستکه زیادتر از آنچه خریده نفروشد در صورتیکه بهمان جنسی که خریده بفروشد   دوم آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجبست بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمه بایع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر دستش بحاکم شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرگاه پست تر از آنچه قرار داده شد ادا کند قبول واجب نیست و در صورت قبول بالاتر خلاف است احوط[2] وجوب قبول است اگرچه قول بعدم وجوب خالی از قوت نیست چنانکه اگر زیاده از قدر مبیع را اداء کند قبول آن واجب نیست   سیم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و برهم نمیخورد   چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را میشود بمشتری بدهد با رضای او

[1] نزد این احقر ضرر ندارد ع مدظله

[2] بلکه اقوی مگر آنکه بالا نبودن را ضمن العقد شرط کرده باشند اشتراطا عقلائی و بجامع شرائط صحت باشد م ع مدظله

پنجم

پنجم انکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی که باعث جهالت نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی و امثال اینها چهارم بیع کالی بکالی و ان عبارتست از بیع دین بدین که زمان هر دو موخر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهره محرم و باطل است **سؤال** بیع باعتبار اخبار برأس المال و عدم ان بر چند قسم است **جواب** بر چهار قسم است اوّل بیع مرابحه است و ان بیعی است که بایع خبر بدهد بسیر خرید و زیاده از ان نیز بگیرد پس مرابحه ان بیع برأس المال است با زیاده و اخبار برأس المال لازم است اگر مشتری عالم بان نباشد و اگر جاری شود این بیع بر چیزیکه واقع شده است بان چیز شراء از برای بایع پس صیغه ان باین نحو است که بایع بگوید بعد از اخبار بثمن بِعْتُكَ مَا عَلِمْ بِمَا اشْتَرَيْتُهُ بِرِبْحِ دِرْهَمٍ یا بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِمَا بَذَلْتُ مِنَ الثَّمَنِ مِنْهُ و مشتری میگوید قَبِلْتُ و جایز است در محل بِعْتُكَ شَرَّيْتُكَ یا مَلَّكْتُكَ و امثال ان بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی آنست که بایع بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمْ بِمَا قَامَ عَلَيَّ وَرِبْحِ كَذَا و یکی دیگر انستکه بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمْ بِمَا هُوَ عَلَيَّ وَرِبْحِ كَذَا و فرق میانه این سه صیغه این است که صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی او سایر اخراجات مثل اجرت حمالی و کیالی و دلالی و مانند اینها داخل نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و هم چنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانیه پس در ان مندرج است جمیع مؤن و اخراجاتیکه مقصود از ان استرباح بوده مثل اجرت دلالی و کیالی و حمالی و حراست و سفیدگری و خیاطی و قیمت رنگ و اجرت نجّار و مملوک و گچ کاری و گل مالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اختیار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار بنماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات و مؤنیکه مقصود از ان استرباح و منفعت یافتن نباشد بلکه غرض مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادت ببقاء عبد باشد و مثل اجرت مسکنش و کسوه ضروریش که لا بدّ منها است و از این قبیل است علفه دابه و اجرت اصطبل که طویله و

۱ ظاهر از عبارت بلکه انست که بلفظ با بتعتک بیع بعینه و علی کل حال الاجود صیغه متضمن الفاد و شمول الاخراجات کنند صیغه ثالثه اگر باین بد اطلاق متضمن احکام دارند انست که بایع بگوید بعتک ما علم برأس المال و ربح کذا



۲ بنا بر ملاحظه

جای خود حیوان و جای ایستادن باشد و محل حیوان و امثال آن و فرق میان آنچه خانه
بجهت حفظ متاع و آنچه مسکن عبد و اصطبل حیوان عنقریب ظاهر است خصوصاً در وقتی که مستقیما
عبد و حیوان بجهت تجارت فقط باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد علفه دهد حیوان را
انفد زیاد مندرج در صیغه خواهد بود دهم چنین اجرت طبیبی اگر مشتری بدهد در
صورتیکه مرض از آن برطرف شده و درد سنش حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره
خود بجا آورده باشد یا متبرعی تبرعاً بعمل آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را
در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود از آن
استرباح است بعد از آن میفروشد و میگوید بعتک ما علم بما قام علیّ و ربح کذا مشتری
میگوید قبلتُ بدانکه فرق دیگر نیز میان سه صیغه مزبوره هست و آن اینستکه صیغه اولی
صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن متاع بصلح یا
هبه مشروطه بعوض و بعنوان منتقل باو شده باشد بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست
بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است و اما در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز در
صورتیکه متاع منتقل ببایع شده باشد بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه
بعوض منتقل باو شده باشد پس در جواز بیع مرابحه در محل قرض خالی از اشکال نیست
و اگر بایع اخبار کند که رأس المال صد درهم است و بگوید بعتک هذا بمائة و ربح کل عشرة
درهم و مشتری بگوید قبلتُ پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود دوم بیع تولیه است
و آن عبارتست از بیع برأس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است اخبار بسرمایه
در صورتیکه مشتری عالم بآن نباشد و الا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل
سرمایه بدون کم و زیاده و صیغه آن باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتُکَ ما علِمِ
بما اشتریتُ [٣] یا بگوید تولیتُ هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنساً و قدراً
و وصفاً سیم بیع مواضعه است و آن عبارتست از اینکه بایع خبر دهد بسرمایه و کمتر
بفروشد و مواضعه مثل مرابحه است در احکام و صیغه بلی در مواضعه باید اضافه کند

مفاد صیغه ثالثه با ثانیه متحد است عرفاً ع مد ظله

٣ و لیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلتُ صح

لفظ

لفظ وصیغه کذا را ودر مرابحه بایدا ضافه کند لفظ وربح کذا را پس بایع میگوید بعتک هذا بما اشتریته وصیغه کذا ومشتری میگوید قبلت ومکروه است در مرابحه ومواضعه نسبت ربح وصیغه را بسوی مال باین طریق که بگوید بعتک هذا براس المال وربح کل عشرة درهم یا وضیعه درهم من کل عشرة چهارم بیع مساومه است واعتبار نیست باینکه بایع ذکر سرمایه نکند وبفروشد واین بهترین اقسام است بجهت تحرز از کذب عمدا یا غلطا وصیغه این بیع بما سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم ومشتری بگوید قبلت کامیت **سؤال** حکم معامله ربویه را بیان فرمایند **جواب** بیع ربا حرام است مطلقا بلکه معاوضه حتی صلح وبعنوان بنا بر اظهر[1] وهر چیزیکه مشتمل بر ربا باشد ودر حدیث وارد است که یکدرهم از ان اعظم وبزرگتر است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر وخواهر خود بکند وربا عبارتست از زیادتی یکی از دو عوض که از یکجنس باشند وموزون یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان ما بعد چنین نباشد واگر حال ان در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان ما بعد در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد همین حکم را دارد واگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد ودر بعضی نباشد در ان بلدی که موزون یا مکیل هست اخذ زیاده ربا است ودر بلد دیگر خلاف است احوط انست که در ان بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده ننماید **س** جو وگندم در ربا از یکجنس محسوب است یا نه **ج** بلی از یکجنس محسوب میباشند وهمچنین است گندم وارد ونان ونشاسته وامثال اینها وهمچنین است خرما وشیره ومثل ان وهمچنین است انگور ومویز وشراب وما نند ان پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نماید اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط[2] بلکه بهتر[3] اجتناب است از معاوضه مطلق تر وخشک که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند وهمچنین کشک وشیر از یکجنس محسوب است چنانچه شیر وپنیر وروغن نیز چنین است[4]

[1] در صلح محل تامل است خصوصا در جهالت بمقدار صورت بلکه صحت در این صورت خالی از قوت نیست س مد ظله

[2] بلکه احوط س مد ظله

[3] بلکه ترک نشود این احتیاط ع مد ظله

[4] معلوم نیست همچنین شیر وپنیر وهمچنین س مد ظله

بلی روغن گاو مثلا با روغن گوسفند دو جنس محسوبست و همچنین است گوشت آنها و سایر چیزهائی که از حیوان عمل میاید پس اینها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یکجنس محسوبست چنانچه گاو و گاومیش نیز از یک جنس میباشند پس هرگاه حاصل حیوانی را با گوشت آن معاوضه کنند یا حاصل و گوشت حیوان دیگر که شرعاً از جنس آن حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جایز است که زیادتی در عوض اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین ربا نیست در معاوضه غیر موزون و مکیل مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقداً جایز است بدون کراهت و در نسیه خلاف است قول بجواز مع الکراهة خالی از قوت نیست اما در معدودات چون تخم مرغ و گردو پس در آن نیز خلاف است اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه و همچنین احوط این است که اخذ زیاده نکنند در معاوضه حیوان بگوشت خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل گندم و آرد مثلا بیع احدهما بدیگری جایز است با مساوات در وزن و در کیل اشکال است و احوط سنجیدن و برابر نمودن است هر دو را بوزن س در میان پدر و پسر و میان زن و شوهر و میان مملوک محض و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی اخذ رباء حرامست یا نه ج حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید س در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک بیع رباء چه صورت دارد ج ما بین پدر و دختر و ما بین مالک و مملوک رباء نیست اخذ زیاده جایز است و در ما بین جد و نواده احوط عدم جواز است و احوط این است که شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباء است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که جزیه میدهند س اگر در معامله اخذ رباء نموده باشد عمداً یا سهواً و عالم بحرمت بوده باشد در زمان معامله واجب است رد بمالک آن یا نه ج در اینصورت اگر صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه باشد مالک آن

این احتیاط در صورت ترک نشود مع العلم

میانه

میانه جمع محصوری و تعیین آن ممکن نباشد یا همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را
نشناسد و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل کند باین طریق که اگر
آن مالک مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در آن مال رد مظالم بدهد و اگر
علم دارد که آن مال مال حلال او بوده و لکن بدهکار و مظلوم باشد اولی این است که حاکم
شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نموده و رد مظالم نماید و اگر معلوم است که آن مالک
مجهول ظالم نیست بهیچوجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا
و مالک آن هر دو مجهول باشد خمس آن را بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام
بودن ربا را نمیدانست پس کفایت توبه کردن در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تامل
است س در زمان معامله فرار نمودن از ربا بچند طریق ممکن است ج
به پنج طریق ممکن است اول آنکه تغییر جنس بدهد مثل اینکه ریال را با اشرفی معاوضه
نمایند پس از آن اشرفی را بدهند ریال دیگر که منظور بوده است نمایند و یا اینکه جنس را
بنقد معاوضه نمایند پس از آن نقد را بدهند و آن جنس که مقصود بود اخذ نمایند
و لکن باید قصد معاوضه واقعیه داشته باشد دوم آنکه آن عوض را معاوضه
نمایند بوجه قرار دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از آن آنرا
معاوضه بمابه الذمه نمایند سوم آنکه با عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه
ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم آنکه هریک مال
خود را بدیگری قرض بدهند و پس از آن همدیگر را بری الذمه کنند از خلوص قلب
باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زاید را بری الذمه کنند
پنجم آنکه هریک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
دیگری را نماید س کیفیت بیع صرف را بیان فرمایند ج بیع صرف عبارت
است از بیع هریک از طلا و نقره بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره
بطلا یا بنقره یا بهم و خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد

۱ با جهل و عدم تعیین مقدار مال ربا و اشتباه از خلط احتراز فوت نیست محمد

۲ مثل اینکه با ریال ناقص دستمال را یا چیز دیگر منضم نمایند صح



باغیران

یا فقیران بلی بیع طلا یا نقره یا هردو بپول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره یا بعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرط است در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر خواهد شد قبض نمودن هریک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در مکان دیگر باین طریق بایع و مشتری هردو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و در حکم صرف است فروختن چیزیکه طلاکوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام و امثال اینها که مفضض یا مذهب باشند پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس آن زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را اقرار بدهد و پیش از مفارقت تا دو شد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و اگر قدر آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر اینکه علم بزیادتی عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکال است س کیفیت صلح و طریقه عقد آنرا بیان فرمائید ج صلح عبارت است از سازش دو شخص با یکدیگر و آن عقدی است لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع بحسب اصل شرع و جایز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و یا انکار او و همچنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین و نیز جایز است با علم متصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شده و با جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه را عوض آن مال غیر بدهد یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه تعلق بگیرد بچیزیکه در ذمه قرار بگیرد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آن چیز بکسی داده شد چنین باشد صلح صحیح است پس طالب بدل خواهد کرد و اگر معیب باشد خیار فسخ دارد و لابد است در تحقق صلح از ایجاب و قبول

مثل آنکه نقره که در لجام یا شمشیر است هرقدر باشد یعنی چهار مثقال یا پنج مثقال و نقره که بعنوان ثمن میدهد شش مثقال باشد ع مد ظله

پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتك هكذا و مصالح له بگوید قبلت هكذا
یا اینکه مصالح بگوید صالحتك علی ما استحقه فی ذمتك من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ
المعلوم و مصالح له بگوید قبلت هكذا و هرگاه همین مصالح خواسته باشد بگوید صالحتك
علی ما استحقه فی ذمتی من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و آن دیگری که مدعی است
بگوید قبلت نیز صحیح است و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید جهت قطع
خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح گوید صالحتك علی قطع المنازعة بینی و بینك من
جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر مراد صلح از منازعه است صحیح
نیست و اگر مراد از صلح اینکه نزاع و مرافعه نکنند با هم ندارد و بدانکه صلح عقدیست
مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عقود و ایقاعات چندی را مثل بیع
و این در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد و اجاره و این در صورتی است
که مصالح علیه یعنی مال المصالحه منفعت بوده باشد مثل اینکه عینی را یا دینی را یا منفعتی را
که نزد دیگری دارد آنرا مصالحه میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح این صورت
مفید اجاره است و ابراء و حطیطه و این در صورتی است که طلبی داشته باشد بر ذمه کسی که
مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین آن دین و دادن بعض دیگر را بشخص دائن و مصالحه بر این وجه
جاری نمایند پس صلح در این صورت افاده میکند فائده ابراء را و هبه و آن در وقتی است که
مصالحه نماید عینی را بدون عوض پس در این صورت صلح افاده میکند ثمره هبه را و عاریه
و این در وقتی است که مصالحه نماید منفعت عینی را بدون عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل
حق شفعه بجهت اسقاط آن و بر تحجیر و اولویت سکنا در مدرسه و امثال آن و هم چنین
جایز است صلح بر اسقاط یمین و خیار و بر جاری ساختن آب را بر بام غیر در مدت معلومه
و نیز ظاهر جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع والله العالم مس
کیفیت ضمانت و شرایط آنرا بیان فرمائید ج ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه
بگیرد مال را که در ذمه دیگری باشد اگرچه آن دیگری راضی نباشد و شرط است که ضامن

مکلف



مکلف باشد و تصرف او در مال اش نافذ و جایز باشد یا بمعنی که سفیه و امثال ان نباشد و
نیز مشروط است در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت از شخص
ضامن چنانچه در لزوم ضمان شرط است با آنکه ان ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم
باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمجرد ضامن شدن او مال از ذمه
مدیون منتقل میشود بذمه ضامن و مدیون بری الذمه میشود از ان دین بلی هرگاه
ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند باین مدیون رجوع نماید والا فلا
و نیز باید دانست که ضمانت حاله و موجله هر دو صحیح و جایز است پس اگر شرط کند اجل را واجب
است که ان مضبوط باشد مثل یکماه و یکسال نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم حاج
زیرا که این بجهت عدم ضبط ان فاسد است و صیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید
بطلبکار ضمنت لک ما تستحقه فی ذمة زید یا بگوید تحملت لک یا بگوید التزمت یا بگوید
انا ضمین یا بگوید انا ضامن یا بگوید انا زعیم و نحو اینها از الفاظیکه برسانند این معنی را
و در قبول کفایت میکند لفظ قبلت

س احکام قرض و دین را بیان فرمایند ج

بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اول انکه در قرض دادن ثوابی است عظیم چنانچه
در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یک درهم
برابر هیجده درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است دوم انکه عقد قرض جایز است
از طرفین بمعنی اینکه داین هر وقتیکه خواسته باشد مطالبه بدل نماید میتواند و لو بمجرد
فراغ از صیغه قرض باشد و همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد ادای ان نماید
میتواند اگرچه بعد از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد سوم قرض تملیک عین است
با رد عوض پس در مثلی رد مثل لازم است و در قیمی رد قیمت روز[1] قرض و قرضیکه بروجه
یقین باعث مالک شدن قرض گیرنده میشود ان قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول
لفظی و قبض و صیغه ان باین طریق است که صاحب مال بگوید اقرضتک هذا و قرض گیرنده
بگوید قبلت و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمه این را بگوید مثل اینکه مالک بگوید

[1] یعنی قیمت در وقت قبض کردن ع مدظله

قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است قصد قربت لازم
نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربت است بلی اگر مالک بدون صیغه بدهد مال را
بغیر بقصد قرض تصرف در آن از برای آن غیر مباح و جایز است[1] از قبیل معاطات در بیع
امر سیم انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است و با شرط کردن
انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هرچند نفع بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح
مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض
دهنده بدهد ضرر ندارد[2] امر چهارم انکه هر چیزیکه ممکن است تعیین کردن آن بحسب
قدر و وصف جایز است قرض دادن آن پس جایز است قرض دادن گندم و جو و مانند اینها
خواه بوزن مشخص شده باشد و یا بکیل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص
شده باشد و اگر نان بعدد و شماره مشخص شده باشد قرض دادن جایز است[3] علی الاصح
و احوط این است که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و
اعتباری بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم انکه مالیرا که قرض میدهند یا مثلی است
یا قیمتی است مثلی آنستکه اجزاء آن مال متساوی باشد و در قیمت و منفعت و صفات باهم
نزدیک باشد مثل جو و گندم و روغن و قیمی آنستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات
پس اگر مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر ممکن باشد باید رد مثل کند والا
باید رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان رد
بدل تفاوت داشته باشد ظاهر این است که قیمت زمان وفا را باید بدهد و اگر قیمی
باشد قیمت آن در روز قرض[4] بر ذمه قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه قول مشهور است
امر ششم انکه بنا بر اصح نمیتواند که قرض دهنده بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف
دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند که مطالبه حق خود بکند چنانکه گذشت در معنی
جواز عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است چنانکه اگر بدل آنرا
رد کند نیز جایز است و اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد عین است امر هفتم

[1] بلکه مالک مقترض میشود از قبیل معاطاة در بیع س‍ن مدظله

[2] بلکه مستحب است ع دام ظله

[3] اگر وزن نان نوعا متفاوت باشد لا یخلو من اشکال بلکه اقوی عدم جواز است م ح مدظله

[4] گذشت انکه معتبر قیمت وقت قبض است ع مدظله

قرض دادن طلا و نقره بوزن و وصف مشخص باشد یا شماره هم جایز است مع

انکه

آنستکه هرگاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض باشد قوی آنستکه پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد یا زنده بودن قرض گیرنده امر هشتم آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند بلکه احوط اینست که مقدار دین را جدا کند امر نهم آنکه دین موجله که زمان تسلط انها رسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باینمعنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط بر مطالبه ان موخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از ان ترکه بحساب حق خود هرچند عین مالی که از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق خواهد بود علی الاقوی امر دهم هرگاه مدیون بیچیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بان بتواند اداء دین کند باید او را مهلت داد و اگر بیچیز نباشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار از مطالبه حق خود کشند و او مماطله کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت جهل بحال و مگر آنکه ثابت شود بیچیز بودنش امر یازدهم آنکه خانه لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که طلبکار و مدیون زن بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز قسمت او و عیال واجب النفقه او امر دوازدهم آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر جنس قبول کند بعوضیکه کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است و ترک نشود احتیاط بصلح در مقدار زائد امر سیزدهم آنکه جایز است شرط کردن وفاء بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب است بر مقترض وفاء بان با عدم ضرر و تحقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه زیاده تر باشد سؤال طریقه حواله کردن را بیان فرمایند جواب حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل ان مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در ان خلاف است اصح جواز است پس نقل میشود مال از

در صورت بودن شرط در ضمن عقد لازمی ع مد ظله

محل اشکال است بلکه بعید نیست مطالبه جایز باشد. م ح

دهم

ذمه‌اش بذمهٔ منتقل‌الیه یکی که بری الذمه باشد و شرط است در حواله رضای حواله کننده
و حواله کرده شده و شخص محال علیه هرچند که حواله بر بری باشد یا مخالف بجنس در ذمهٔ اوست
والا رضای محال علیه بعید نیست که شرط نباشد بلی واجب نیست قبول کردن حواله بر شخص
محال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید که محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و
اگر مالدار نباشد باید بداند شخص محال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله
قائل باعسار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محال اختیار فسخ است
پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار بوده بعد
بی‌چیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در هر صورت همینکه حواله
شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محال است بری الذمه میشود پس محال نمیتواند
که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای او ثابت باشد چنانکه ذکر شد و چون حواله
عقدیست لازم پس لابد است در آن از ایجاب محیل و قبول محال پس محیل یعنی حواله کننده
میگوید اَحَلْتُکَ عَلی فُلانٍ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُوم و محال میگوید قَبِلْتُ یا میگوید اَحْتَلْتُ
و جایز است اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوط است با امکان چنانچه در
سایر عقود لازمه غیر نکاح گفته شد و شرطیکه اعتبار شده در سایر عقود لازمه از قبیل
بلوغ و عقل و نحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از محیل و محال و محال علیه بالغ
و عاقل و جایز التصرف باشند و مسلوب القول و الفعل نباشند **سؤال** کیفیت رهن
و صیغه آن را بیان فرمائید **جواب** رهن عبارتست از وثیقه که در صورت تعذر اخذ
دین از مدیون استیفاء حق از آن نمایند و رهن عقدیست لازم از طرف راهن و لابد است در
آن از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رَهَنْتُکَ هذا یا اَرْهَنْتُکَ عَلَی الدَّیْنِ الْمَعْلُوم
پس صاحب طلب بگوید قَبِلْتُ یا ارْتَهَنْتُ یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده باشد و شرط
است که آن وثیقه عین و مملوک باشد ممکن بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از راهن و
مرتهن جایز التصرف باشند در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن بفروختن



و وقف

و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و هم چنین جایز نیست از برای مالک وطی جاریهٔ مرهونه
و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند مالک مرده باشد
پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط
است اگر آن شروط از جملهٔ آن شروطی نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط
کنند در ضمن رهن که اصلا عین مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط
منافی مقصود از رهن است و هم چنین صحیح نیست اگر شرط کنند که عبد مسلم را بکافر بفروشند و
اگر شرط کنند دخول نماء متجدد را در رهن یعنی ثمر و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه
نماء موجود منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عینی را برهن بگذارند نزد
کسی باین نحو که تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن مدت اداء آن دین ننماید مدیون آن
عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن فاسد است و معلوم نیست فساد بیع هم محل تامل و
اشکال است اگرچه مشهور است غایة الاشتهار و جایز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن
به بیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعذر
از اداء دین میتواند رهن را بفروشد و استیفاء حق نماید مگر باذن حاکم شرع و هرگاه
راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن یا وارث انکار کنند
و او متمکن نباشد از اثبات آن در نزد حاکم شرع رجوع نماید احتیاطا بعد ولی مؤمنین
ثم اگر آنهم ممکن نشد میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه
و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء و هو العالم **سؤال** احکام و شرایط اجاره را
بیان فرمائید **جواب** اجاره عقدیست لازم از طرفین و عبارتست از تملیک منفعت معلوم
بعوض معلوم و باطل میشود بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و هم چنین باطل نمیشود
بعتق و بارتداد بلکه اقوی عدم بطلان است بموت هریک از موجر و مستاجر خصوصا اگر
موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود **اول** اینکه عین موجره
پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در اینصورت اجاره باطل میشود دفعة

۱ چنانچه شرط وکالت مرتهن یا در بیع رهن نماید بی اشکال میشود محمد حسن مد ظله

۲ و هذا اقوی است حسن مد ظله

۳ و هو الاقوی م ح

۴ مگر اینکه شرط کرده باشد محمد حسن مد ظله

۵ علی الاحوط حسن مد ظله

۶ یعنی اقاله عقد اجاره م ح دام ظله

اگر

انکه شرط کرده باشند که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس باطل میشود بموت مستاجر
قبل از استیفاء منفعت ششم انکه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه انرا اجاره دهد
از برای اصلاح خود نه منفعت بطون لاحقه پس در این صورت بموت موجر باطل میشود اجاره
چهارم انکه موجر مالک منفعت مدت حیوة خود بسبب وصیت مالک عین بوده باشد پس
بموت این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن
مستاجر حاصل انرا چون خرما و انکور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و
گوسفند و امثال اینها را جهة مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها را جایز و صحیح نیست
زیرا که در اجاره شرط است بقاء عین و مفروض این است که امثال خرما و انکور و شیر و
روغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع پس باید چیزیکه قابل اجاره است از برای
منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نحو ان و در مالک شدن
حاصل درختها یا مانند اینها موقوف است بر مصالحه یا انکه شرط کند که حاصل انها
در سال اجاره با مستاجر باشد و یا اینکه بیع کنند با خیار فسخ از طرفین و مانند اینها
و شرط است در صحت اجاره کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینکه جایز التصرف باشند و
اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشند و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین
موجره ملک او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای او که بعد از
اجاره از مالک بغیر اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که استیفاء منفعت را
مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجر اجرت را بنفس عقد و واجبست تسلیم ان بتسلیم
عین موجره مگر اینکه شرط کرده باشند تاجیل در اجرت را باجل مشخصی پس در این صورت
بمقتضای شرط باید عمل نماید و بالجمله چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین
پس معتبر است در ان هر چیزیکه معتبر است در سایر عقود لازمه از جهت لزوم عقد مثل
فوریت قبول بعد از ایجاب و نحو ان و در اجراء صیغه شخص موجر میگوید مثلا آجرتک
الدار المعلومة سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر میگوید قبلت و اگر موجر بجای لفظ

آجرتک

۱ اگر انتفاع خود مستاجر مثل سکنی یا رکوب و مقصود اجاره باشد والا بطلان معلوم نیست م ح مدظله

۲ بلکه صحیح است چون منفعت عین مستاجر است محمد تقی مدظله

۳ مگر در اجاره دادن گوسفند بجهت شیر که اقوی صحت است هم دام ظله

۴ اگرچه مقتضی قواعد است لکن تعلیل علیل است س مدظله

۵ بعوض و ضمن عقد اجاره یا عقد لازم دیگر م ح

۶ بعنوان مسائل اجاره عین برای منفعت مگر اگر دیگر غیر از ثمره و شیر داشته باشد و شرط کند ثمره و شیر از برای مستاجر باشد س مدظله

[illegible] ۱۲

اجرتک یا کریتک بگوید یا اگر ملکتک سکونت هذه الدار شهراً بالمبلغ المعلوم کفایت میکند
چنانکه در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استأجرت و
مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است شرط چیزیکه منافی مقصود از
عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سائغه و نیز لازم است وفاء بشرط در ضمن آن والله العالم

س کیفیت شرکت و احکام آنرا بیان فرمایید ج در شرکت پنج مطلب است اول
آنکه شرکت عبارتست از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یک
صیغه که مرکب از یک ایجاب و یک قبول باشد کافیست و متحقق میشود شرکت با امتزاج دو مالی
که از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از هم دیگر و جایز نیست از برای احدی از شرکاء
تصرف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصور است مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز
نیست پس هرگاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود مطلب دوم اینکه اشتراک
گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری در صورتیست که باختیار خود مخلوط
کنند مال همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیازی نداشته باشند یا آنکه مالی باشتراک بخرند
و اضطراری آنستکه حاصل بشود بسبب ارث مثلاً پس هرگاه شخصی بمیرد از او ترکه باقی
بماند و وارث متعدد باشد آن وارثها در ترکه آن میت شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً
و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد آنرا شرکت عنانیه گویند و این شراکت با کافر
مکروه است و لکن صحیح است و در این شراکت اگر حصها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء
شریک خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن
تفاوت خواهند داشت و هم چنین است در ضرر و اگر آنکه یک نفر عامل باشد یا عمل او زیادتر
باشد در اینصورت شرط زیادتی عیب ندارد مطلب سیم آنکه شراکت بدنی و عملی باطل
است یعنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک کاری کنند در حاصل و اجرت
عمل با هم شریک باشند این قسم از شرکت در شرع شریف باطل است اگر حاصل عمل هر یک
مخصوص بشخص خود او است و هم چنین شرکت وجوه نیز باطل است یعنی که هرگاه دو نفر

صاحب

صاحب اعتبار وآبرو وبی‌مال باشند وقرار دهند که بذمّهٔ خود مال بخرند وبفروشند و
تنخواه صاحب مال بدهند ودر نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار
مالی را ابتیاع نماید ویکی که بی‌اعتبار است واگذارد که معامله کند ودر نفع آن با هم
شریک باشند یا انکه آن صاحب اعتبار یکه بی‌مال باشد وبی‌اعتبار دیگر مالدار باشد
قرار دهند که مال شخص بی‌اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون آنکه آن مال را بدست
او بدهد ودر نفع او با هم شریک باشند یا اینکه آن معتبر مال را بنفع زاید بفروشد
با اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صورت مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد
شرعاً وهم چنین شرکت مفاوضه نیز باطل است باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر
قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند[1] مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از
شرکاء خواهش کنند که مال مشترک را قسمت کنند واجب است بر دیگری که اجابت
کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود ومشتمل بر رد نباشد واگر باعث شود یا اینکه
مشتمل بر رد باشد قسمت کردن موقوف برضاء شرکاء واین را قسمت اختیاری گویند
ودر غیر این دو صورت اجابت لازم است اگرچه سرمایه جمع آوری نشده باشد ودر امور یکه
اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت واین را قسمت اجباری
گویند مطلب پنجم آنکه شریکی که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال
مگر در صورت تقصیر بتعدی یا تفریط **سؤال** قراض ومضاربه چیست **جواب**
قراض ومضاربه عبارتست از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باینطوری
که در نفع با هم شریک باشند بحصه معینی مثل نصف ربح یا ثلث آن یا مانند اینها خواه
مطلق باشد وخواه مقید باشد بنوع آن معینه وشرط است که آن مال عین طلای مسکوک
یا نقرهٔ مسکوکه باشد پس صحیح نیست بدیون ودر غیر نقدین واین عقدی است جایز پس کفایت
میکند هر چیزیکه دلالت بر آن نماید اگرچه احوط واولی اینست که ایجاب وقبول لفظی
واقع بسازند وبا هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی

[1] در بعض نسخ بجای آن وهم چنین در غرامات ونقصان وفایده واگرچه مثلاً دیگری آورش جز احد دون باشد محتمل فی حقّه



یا بنحوی که نصف نفع آن مثلاً مال تو باشد و نصف دیگرش مال من باشد پس شخص عامل
بگوید قبول کردم و هر گاه بخواهند بعربی جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربتک بکذا
عامل بگوید قبلت هکذا یا آنکه مالک بجای ضاربتک بگوید قارضتک یا بگوید
عاملتک علی هذه المال علی ان الربح بیننا نصفین و در قبول نیز هر چیزیکه دلالت بر رضا
نماید اگر چه با ایماء و اشاره باشد کافی است **سؤال** کیفیت وصیت را بیان فرمائید
جواب وصیت عبارت است از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلط
کردن کسیرا در تصرف بعد از وفات موصی و بهر تقدیر اخبار در فضیلت وصیت بسیار است
بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است
و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نامه اش
در زیر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث
از این قبیل بسیار است **سؤال** در وصیت صیغه ایجاب و قبول معتبر است یا نه **ج**
بلی معتبر است در وصیت ایجاب چه در وصیت بجهت خاصه مثل وصیت بمالی برای زید
مثلاً یا وصیت بجهت عامه مثل وصیت بمالی برای فقراء و زوارها و مساجد و مدارس
و نحو اینها و اما قبول پس آن لازم است در وصیت بجهت خاصه و اما در وصیت بجهت
عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس یا بنحوی است که شخص موصی بگوید اوصیت بکذا
یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلاناً بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد
وفاتی و امثال اینها از الفاظی که دلالت بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول
بلکه کفایت میکند هر چیزیکه دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافیست
و جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات جایز
نیست رد بلکه واجب است قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن
خبر رد بوصی آن موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی بهیچوجه مطلع نشود
بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول **سؤال** هر گاه موصی وصیت

کند

کند بواجب مالی مثل قرض وحج وخمس وزکوة وردّ مظالم وصیت نکند و وارث مطلع باشد
از اصل مال باید داد یا از ثلث ج از اصل مال باید داده شود اما در حج کفایت میکند
بحج میقاتی اگر وصیت بحج نکرده باشد والا حج بلدی از برای او بگیرند مطلقا س وصیت
از برای معدوم جایز است یا نه ج جایز نیست لکن از برای حمل موجود اگر زنده متولد
شود صحیح و نافذ است س هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب اما ثلث وفا
بوصیت نکند چه کنند ج واجب را باید بر غیر واجب مقدم دارد اگر وصیت کرده باشد
که همه را از ثلث بدهند و هم چنین واجب مالی را بر واجب بدنی مقدم بدارد س اگر
کسی وصیت کند پس از آن بضد آن وصیت کند بکدام وصیت عمل کنند ج باید
بوصیت ثانی عمل کنند س وصی صغیر میتواند مال صغیر را قرض بردارد یا نه ج
خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد و وصی هم مالدار باشد و وثیقه هم
بگذارد س کیفیت احکام ارث را بیان فرمایید ج کیفیت آن بدین طریق است
که بیان فرایض و موجبات ارث ذکر میشود اما فرایض مراد سهام مقدره در کتاب الله
است و موجب ارث یا نسب است یا سبب اول سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه
ثالثه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است
بدون ارتفاع و اولاد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع الارتفاع
و اخوه و اخوات و با عدم آنها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثالثه
اعمام و عمات و اخوال و خالات است و در صورت نبودن آنها اولاد آنها اگرچه پایین
روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد
آنها هرچه پایین روند الاقرب فالاقرب و اما سبب و جهات است و ولاء اولی جمع میشود
با جمیع وراث دوم جمع نمیشود و آن سه مرتبه دارد اول ولاء عتق دوم ولاء ضامن جریره
سوم ولاء امامت اما ولاء اسلام و ولاء استحقاق خال که معمول بر نخواهد
بود اگرچه دوم مندرج است در تحت ولاء عتق س موانع ارث را بیان فرمایید ج

ولاء اسلام آنستکه کسی مسلمان نموده باشد ... انکه ... مال او ...

ترا نشو
بابنکه ارجاع با امام شود مگر آنکه مسلمان کننده فقیر باشد و اما ولاء استحقاق آنستکه کسی از پول زکوة بنده بخرند و آزاد نمایند هرگاه آن بنده بمیرد و وارثی نداشته باشد میراثش مال مستحقین زکوة است محمد

موانع

موانع ارث یکی کفر است پس هرگاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر وارث نمیشود
اما مسلم وارث کافر میشود و وارث مسلم اگرچه از بعد باشد میراث میبرد و کافر اگرچه اقرب
باشد میراث نمیبرد و یکی قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او
نمیبرد اما قتل بحق مانع ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول
غیر دیه را س اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث
مقتول که جدش است میباشد یا قاتل که ولد مقتول است ج ولد قاتل وارث است
نه خود قاتل و اگر وارث نباشد سوای قاتل میراث از مال امام علیه السلام است س
اگر این[1] مقتول اخوه و اخوات مادری داشته باشد وارث دیه مورث میشوند یا نه ج
احوط[2] صلح[3] است و اما اخوات و اخوه ابوینی یا ابی وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه
و اخوات و اولاد اینها از متقربین بام وارث بودن اینها از دیه ایضا اشکال دارد احوط
صلح است س زوجان وارث دیه میباشند یا نه ج بلی وارث میشوند در صورتیکه
دیه عوض باشد از قتل شبیه بعمد یا خطاء و اگر عوض از قصاص باشد ظاهر این است که
آنهم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از
آنکه مصالحه مساوی باشد یا دیه که شرعا مقدر است یا اکثر از آن باشد یا انقص و هرگاه
ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه بدون وقوع مصالحه آنهم مثل مصالحه است در میراث
بودن از جهت زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل با دیه مقدره واقع شده باشد
یا ازید یا انقص و خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس س اگر راضی شوند
وارث و قاتل بدیه بعد از آن رجوع اندیه نمایند قصاص جایز است یا نه ج بلی
جایز است و اگر بعضی ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر این است که زوجان میراث
میبرند س دیه خطاء در حکم مال میت است یا نه ج بلی در حکم مال میت است و
قضای دیون و اخراج وصایا از آن میشود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن
قصاص در حکم مال میت است و اخراج وصایا از او میشود و اگر دیان خواسته باشند

[1] از دیه ارث نمیبرند علی الاظهر م ح مدظله

[2] ارث نمیبرند علی الاقوی ش مدظله

[3] و اقوی ارث نبردن اخوه و اخوات مادری است از دیه و اما غیر اینها از متقربین بواسطه مادر احوط صلح است ع مدظله

در احکام ارث است

منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب ندارند و قرب لحاظ شبیه
عمد است بعید در منع از ارث از خصوص دیه و ظاهر این است که بعض تسبیبات عقلیه و عادیه
هست که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که آنهم مانع از ارث میباشد اگر به
مدار صدق قتل است و هرگاه صبی[ط] یا نائم قتل نمایند ممنوع از ارث نمیشوند س
هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه صورت دارد ج حکم آنهم مثل قتل است س
اگر وارث شهادت بدهد از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از
ارث نمودن شاهد مذکور میشود یا نه ج بلی در این صورت منع نمودن آن از ارث خالی
از قوت[٢] نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث
نیست س هرگاه جراحتی بزند احد[٣] ولدین بر پدر خود و ولد دیگر بر مادر خود و هر دو
فوت[٤] شوند حکمش در ارث بردن چیست ج هر یک از این دو ولد وارث آنکه نکشته است
میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در این صورت عفو نماید احد ولدین آن
دیگر را آن دیگری میتواند قصاص نماید این را و قصاص هم از او بکند و اگر مبادرت
نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگر ظاهر این است که قصاص از او ساقط است نظر
بآنکه مفروض این است که وارث دیگر نیست س رقیت یعنی بندگی مانع از ارث است
یا نه ج بلی مانع از ارث است و هرگاه وارث یا مورث رق باشد میراث نخواهند برد
و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رق باشد میراث مختص است بوارث حر اگرچه قریب
است و اگر وارثی نباشد سوای امام[٥] علیه السلام و مملوک و آن مملوک احد ابوین باشد یا
هر دو یا باقی اقارب مملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت آن بعد از آن
آزاد کرده میشود و مال را تصرف میکند و ظاهر این است که فرقی نیست در این حکم میان آنکه
مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء ننموده باشد از مال الکتابه چیزی را
یا ام ولد و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر این است که آزاد
کرده میشود باقی آن از میراث اگرچه وارث است بسبب آن جزء که حر است و اگر وفا ننماید

ط
در صبی نیز
اگر عمداً قتل نماید محل
تأمل است س مدظله

٢
لکن خالی از اشکال
نیست س مدظله

٣
و وارثی ندارد محمد [illegible]

٤
که وارثی غیر از این دو
ولد نداشته باشد
محمد تقی

[illegible]

٥
لکن اگر معتق یا ضامن
جریره هم باشد بعید نیست
حکم چنین باشد س
مدظله

ترکه بعتق مملوک اقرب است که آزاد بشود و مانعیت رق محض نیست باینکه مملوک خالص باشد
بلکه مانع است اگرچه مدبر باشد یا مکاتبی که اداء نموده باشد چیزی از مال الکتابه را و هرگاه
مملوک مبعض باشد باینکه بعض او حر باشد و بعض دیگر او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث
میبرد بقدر آنکه حریت دارد و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر این است که او نیز وارث باشد بقدر
حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت **س** میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیات
او و موت او و حکمش چیست **ج** باید انتظار او را کشید تا موت او محقق شود **س** سهام
ارث که مقدر است در کتاب الله چند قسم است **ج** بر شش قسم است از آن جمله نصف و
ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوج است با نبودن ولد برای زوجه
و ولد ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحده است در صورتیکه مذکری نباشد و از برای
خواهر پدری و مادری یا پدری تنها در صورتیکه پدری و مادری نباشد اگر مذکری در
میان نباشد اما قسم دوم که ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد که برای زوجه
است اعم از اینکه از این شوهر داشته باشد یا از شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن
ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر قسم سیم ثمن است پس
آن سهم زوجه است با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر
و فرقی نیست میان وحدت و تعدد در زوجه حتی آنکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند
ربع یا ثمن را اثماناً و این در زوج مریض اتفاق میافتد که طلاق بگوید چهار زوجه خود را
و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلثان است پس آن سهم بنتین است
فصاعداً در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها در صورت نبودن از
هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم مادر است در صورتی
که حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو نفر است فصاعداً از اولاد
مادر اعم از آنکه همه مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم سدس
است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن ولد برای میت و ظاهراً فرقی نیست میان ولد

و بسبب خریدن بعد از اینکه مرگ و وفا کند از فوت نمیت س ره ظله

و ولد

وولدِ ولد وسهم مادر است با بودن حاجب که ولد واخوه باشد وسهم الواحد من ولد الام
چه مذکر باشد چه مؤنث **س** واحد ومتعدد بودن هر یک از وارث را بیان فرمائید
ج وارث در صورتیکه واحد باشد وارث است همه مال را لکن اگر از ذوی الفروض
است میراث میبرد بعض از مال را بالفرض وبعض دیگر را بالقرابة واگر غیر از ذوی الفروض
است میبرد همه مال را بالقرابة وهر گاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد ومیراث
بعض آنها بالفرض وبعض بالقرابة باشد ونبوده باشد بعض آنها حاجب بعض دیگر اول فرض
صاحب فرض را میدهند وباقی مال وارث است اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس اگر منطبق
شود سهام بر فریضه اشکال نیست اگر ناقص باشد فریضه از سهام زاید مال انساب است
نه عصبه فاضل ترکه رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج وزوجه ومادر با بودن حاجب
واگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر بنت وبنات واخت واخوات پدری
ومادری یا پدری فقط **س** در مرتبه اولی از ورثه اگر منفرد باشد وارث ارث چه
میبرد **ج** در اینصورت وارث همه مال است بالقرابة واگر دو پسر یا زیادتر است بالسویه
تقسیم مینمایند بالقرابة واگر بنت واحده است میراث میبرد همه مال را نصفی بالفرض
ونصفی بالقرابة واگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از اینها است ثلث مال بالفرض
وباقی بالقرابة واگر وارث پدر بتنهائی است همه مال او وارث است بالقرابة واگر مادر
بتنهائی است مال او وارث است ثلث آن بالفرض وباقی بالقرابة واگر وارث ابوان بوده
باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم حاجب وباقی مال پدر راست بالقرابة واما
در صورت حاجب در سدس میبرد بالفرض وباقی زاید میبرد بالقرابة واخوه در
صورتیکه حاجب باشند خود شان وارث نیستند وهر گاه اولاد ذکور واناث هر دو
باشند همه بالقرابة وارث میباشند للذکر مثل حظ الانثیین واگر ابوان با ولد
مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را وارث میباشند وباقی مال ولد مذکر
است واگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور واناث باشند سدس یا سدسان مال احد

وسوای ابوین
وخواهر مادری یا
خواهر ابوینی یا پدری
سن دام ظله

ابوین

ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد
مذکر باشند سدسان مال ابوین است و باقی مال اولاد علی السویه و اگر ابوان یا زوجه
یا زوج و اولاد یکی مختلف باشند سدسان مال ابوین است و زوجه یا زوج ثمن یا ربع را
میبرند و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده
باشند چه اخوه هم باشند یا نباشند سدسان مال ابوان است بالفرض و نصف مال بنت است
بالفرض و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماسا تقسیم شود اگر اخوه نباشند
~~اگر اخوه نباشند~~ و اگر احد ابوین باشد با بنت واحده سدس مال احد ابوین است و نصف مال
بنت و باقی بالنسبه پس ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشد با بنتین فصاعدا سدسان
مال ابوین است و ثلثان مال بنتین و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعدا سدس
مال احدهما است و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماسا و اگر زوج یا زوجه با ابوین
یا احد ابوین و بنت یا بنتین فصاعدا باشد زوج یا زوجه نصیب ادنی را وارث میباشند
و ابوان یا احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات
و در صورت حصول نقص کسر با بنت یا بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد
است و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا هر دو و زوج
و زوجه و اگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلا را وارث می
باشند و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب باقی مال پدر است و هرگاه ولد
ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است در صورت وجود ابن ابن میراث بابن
ابن نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم از آنکه اولاد ابن باشد
یا اولاد بنت و ولد ولد وارث است نصیب ولد را بنابراین ولد ابن وارث است ثلثین را
اگر چه بنت واحده بوده باشد و ولد بنت وارث است ثلث را اگر چه صد نفر مذکر بوده
باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب و زوجین همچنین است ولد ولد
و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروط است بچند شرط اول دو برادر یا زائد یا یک

حکم در این دو صورت مختلف و با وجود اخوه مادر از رد محروم است م ح دام ظله

برادر

برادر دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بحسب میت بوده باشد دوم انکه از جانب
پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد سوم وجود پدر است چهارم انکه
کافر نباشد و هم چنین رق نبوده باشد و قاتل هم نباشد اگر چه ولی و احوط صلح است
هرگاه قاتل باشد پنجم انکه در زمان موت مورث انها زنده باشند ششم
انکه منفصل شده باشند بولادت هفتم مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم
انکه انها منفی از پدر نشده باشند بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود
س حکم متعلق بمرتبه دوم را بیان فرمایند ج هرگاه نباشد برای میت
احد ابوین و نه ولدی تا پائین ترکه از ولد ولد باشد و هکذا اگر بوده باشد برای میت
اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکر است همه
مال را میراث میبرد با قرابت اعم از انکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد
وارث است نصف را بالفرض و نصف را بالقرابت در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض
و باقی را بالقرابة در صورت تعدد و کیفیت انقسام تساوی است در صورت تساوی
اختلاف است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است نیز هم همین طریق
است و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یک نفر است سدس را وارث است
بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرقی نیست میان مذکر
و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند یعنی متقرب از جانب پدر فقط است ساقط میشود
بسبب اخوه متقرب بابوین و تمام ما بقی را بعد از فرض اخوه امی اخوه ابوینی بالقرابة
میبرند و رد بر ایشان نیست مگر انکه متقرب بابوین اخت واحده یا متعدده بوده
باشد که نصف را یا ثلثین را بفرض میبرد و اگر چیزی زیاد بماند رد میشود و احوط
رجوع بصلح است نسبت بحصه اخوه امی و هرگاه منحصر شود از میت بجد و جده پدری
مال منقسم میشود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری باشند
اقرب منقسم بالسویه است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقرب برانست که ثلث

١ ابن احتیاط الخ نشود سن مد ظله

٢ بنظر اگر بنا در زمان موت [illegible] پدری میت [illegible] [illegible] شوهر و طلاق [illegible] فرزند [illegible] لیکن [illegible] الاظهر [illegible] اخوات [illegible] مد ظله

٣ واظهر انکه با قرابة رد نمود بر منفرد با بوین و در صورت تعدد انها رد میشود بر منفرد با ب سن مد ظله

٤ با اخوه امی رد میشود علی الاظهر م ح مد ظله

مال متقربین بام است علی الاظهر انکه یکنفر باشند یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال کسی است که متقرب باب باشند هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشد و ظاهر این است که ثلث اصل مال را میدهند بمتقرب بمادر و باقی مال متقرب بپدر است اگر چه اجداد یا اجداد علی هر دو بوده باشند و لهذا چون قوی است محجوبیت حرمان و اگر اخوه با اجداد بوده باشند ظاهر این است که جد و جده پدری مثل خواهر و برادر پدری میباشند و جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند ولکن هرگاه متخلف شود از بین جده یا جد مادری با خواهر پدری را اخراج نصف میشود برای خواهر و اخراج ثلث میشود برای متقرب بمادر و در رد بقیه احوط رجوع بصلح است در حصه متقربین بام و هرگاه از برای میت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جد و جده بوده باشند چهار را از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میت و پدر و مادر مادر پدر میت بوده باشد و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر میت باشد و پدر و مادر مادر میت بوده باشد دو ثلث از مال را باید داد بمتقربین باب و دو ثلث از این دو ثلث را میدهند بپدر و مادر پدر پدر بالسویه ثلث را ثلثا و ثلث اصل مال را میدهند بمتقربین بام علی السویه لکن در این تقسیم اجداد تماما احوط مراعات صلح است جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات نباشد و لا اولاد ایشان اگر چه پایین روند مقاسم میکنند لکن ترتیب شرط است در استغراق چنانچه شرط است در تنزیل و میراث میبرد هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بمیت بهم رسانیده و اقتسام میان اولاد اخ یا اخوه و اولاد اخت یا اخوات پدری و مادری و پدری تنها در صورتی که مختلف است در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد اخوات مادری فقط بالسویه است اگر چه در صورت اختلاف باشد

سؤال حکم متعلق بمرتبه سیم ارث را بیان فرمایید

جواب حکم ان این است که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است قسمت بالسویه

واگر با اجداد زوج و زوجه هم بوده باشند مع

۱ ظاهر اینست که فرقی در شوهر نمی‌کند ... ظ س مد ظله

۲ بمتقربین بام رد میشود علی الاظهر م ۸

۳ ترک نشود س مد ظله

وهم چنین عمات و عمان و عمتان و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بر سبیل تفاضل است و اگر همه از جانب مادر باشند اقرب[۱] آنستکه بالسویه است و اگر بعض از اینها از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر سدس مال را باید[۲] بمتقرب مادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و اقتسام بالسویه یا بالتفاضل خالی از اشکال نیست احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترکه را باید داد بمتقرب پدر و مادر یا متقرب بپدر در صورت نبودن متقرب بابوین و اقتسام ان بطریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب باب ساقط میشود در صورت وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب مقام او و میراث نمیبرد از اعمام و اخوال انکه ابعد است در صورت وجود اقرب مگر در اجتماع ابن عم پدری و مادری با عم پدری که در صورت ابن عم اولی بمیراث است از عم و تعدی نمودن از این صورت خاصه بصورت دیگر که مقارب این صورت است مشکل[۳] است و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میراث میبرد و همچنین خاله منفرده و اخوال و خالات اگر در جهت واحد باشند مثل اینکه همه پدری و مادری باشند یا همه پدری فقط یا همه مادری فقط کیفیت اقتسام بالسویه است اگرچه احوط در این صورت و صور آتیه صلح است و اگر بعض اینها پدری و مادری باشند و بعض دیگر مادری فقط و بعض دیگر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است بواسطه وجود متقرب بابوین و با عدم متقرب بابوین قائم میشود مقام او متقرب باب فقط و از برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقتسام فیما بین انها علی السواء است و باقی مال مال کسانی است که متقرب بابوین یا باب فقط باشند و در کیفیت اقتسام میان انها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین تسویه و تضعیف حصه ذکر از حصه انثی و هرگاه مجتمع شوند اعمام و اخوال ثلث میراث از اخوال است و اگر اخوال متحد باشند در جهت قرابت اقتسام بالسویه است و اگر متفرق باشند در جهت قرابت از برای متقرب

[۱] خالی از اشکال نیست احتیاط بصلح در تراضی ترک نشود

[۲] خالی از اشکال نیست اگرچه مشهور است بلکه محتمل است ثلث باشد مثل صورت تعدد پس احتیاط ترک نشود سره مد ظله

[۳] اگرچه متعدی در بعض صور مثل انکه زوج یا زوجه موجود باشد یا انکه ابن عم یا عم متعدد باشند خالی از قوت نیست شوی دام ظله



یا تمام سدس ثلث است اگر یکی باشد و ثلث ثلث است اگر متعدد باشد بالسویه نیز و باقی مال
متقرب بپدر یا ابوین است با احتیاط مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین
از مال ایشان است که متقرب بمادر میباشند در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال ایشان است در
صورت تعدد بالسویه و باقی میراث اعمام متقربین بپدر است بالتفاضل و هرگاه خال یا خاله
یا عم یا عمه وارث باشد ثلث ترکه میراث خال یا خاله است و دو ثلث آن برای عم و یا عمه است
و هرگاه مجتمع شود با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلا را میبرد
سؤال طبقات اعمام و اخوال و احکام ایشان را بیان فرمایید **ج** بدانکه اعمام
و اخوال چند طبقه است **طبقه اولی** اعمام میت است و عمات میت و اخوال و خالات میت
و بعد از ان اولاد ایشان در صورت عدم ایشان بعد از ان اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب **طبقه
دویم** اعمام پدر میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و اخوال ایشان و خالات
ایشان بعد از ان اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان و هکذا علی الترتیب **طبقه سیم** اعمام جد
و جده و عمات ایشان و خالات ایشان بعد از ان اولاد ایشان هر قدر که پایین روند علی سبیل
الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه پدر میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین
از جانب مادر همه ایشان وارث میباشند نظر باتحاد طبقه و اما کیفیت قسمت میراث قرابات
اربعه بواسطه مادر بوده باشد ابدا و دو ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث این دو ثلث
از برای خال و خاله او بالسویه و دو ثلث این دو ثلث برای عم و عمه او بالتفاضل و اولاد
هر طبقه نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بهم رسیده میبرد بنابراین ولد عم یا عمه اخذ مینماید
ثلثین را اگرچه انثی بوده باشد و ولد خال یا خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر باشد و اخذ
نماید ابن عمه ثلث را و بنت عم ثلثین را و اخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله و بنت خال و
بنت خاله **سؤال** اجتماع سببین ارث را بیان فرمایید **جواب** هرگاه دو موجب ارث
در کسی جمع شود و حاجب نشود احدهما دیگری را و اقرب از او هم نباشد در احد سببین یا هر دو
سبب ارث میبرد این شخص در اینجا از هر دو سبب منع نمینماید صاحب جهت متعدده کسی را که

ابنهم

آن هم طبقه است با این و صاحب یک سبب بوده باشد بنابراین هرگاه زید مثلا برادری داشته
باشد از جانب پدر عمرو نام و خواهری داشته از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو
هند را و ولدی بهم رسد خالد نام در این صورت زید عم خالد است از جانب پدر و خال
خالد است از جانب مادر پس همه میراث عمومت پدری را میبرد و هم خؤلهٔ مادری را از خالد اگر
فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید نباشد آن پسر ابن عم پدری است و ابن
خال مادری است نسبت بخالد بنابراین میراث از هر دو جهت میبرد بنابراین اگر عم از
جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدری است سهم عمومت را مانع است اما سهم خؤلت را
مانع نیست مس میراث زوج و زوجه را بیان فرمایید ج زوجان از جهت میراث
بردن داخل در جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از احدی حجب حرمانی پس میراث میبرد
زوج از زوجه خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع الارث از برای آن زوجه نباشد نصف ترکه را
و میراث میبرد زوجه از زوج خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای آن زوج ربع ترکه را
و هر یک از این دو نفر نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت وجود ولد برای مورث و هم چنین
ولد ولد هر چند پایین رود و باقی مال از سایر طبقات است اگر چه معتق یا ضامن جریره
باشد و هرگاه یافت نشود وارثی سوای امام علیه السلام اقوی این است که رد میشود زاید
نصیب اعلای آنها بزوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی نداشته
باشد سوای امام علیه السلام نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید رد شود
بزوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه و امام علیه السلام زوجه
ربع ترکه را من باب الفرض وارث است و زاید بر آن رد بزوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام
است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان ایشان بالسویه و فرق
نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث بین الزوجین ثابت است مادامیکه محکوم بزوجیت
باشند اگر چه بعد از طلاق در اثنای عده باشد مثل عدهٔ رجعیه و اگر طلاق دهد زوجه را
در حالتیکه مریض باشد میراث میبرد زوجهٔ مذکوره از آن مرد که زوج او است اگر چه طلاق باین باشد

درصورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج درصورتیکه از برای زوج برئی حاصل نشده باشد از مرض که طلاق داده است ووارثان وزوجه تزویج نموده باشد واما ان نکاح که درحال مریض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد واما مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث میبرد وفرقی نیست میان انکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه مطلقا احوط در زوجه ذات ولد رجوع بصلح است بلی سایر ورثه میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اصلا نه از عین و نه از قیمت انچه زمین بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع وشجر وبنا وغیرایها واما از شجر وبنا ارث میبرد از قیمت انها نه از عین آنها ودر بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است پس باید مراعات احتیاط شود وطریق تقویم انستکه قیمت کرده میشود مستحق البقاء در زمین مجانا تا وقتیکه فانی شود وهرگاه مشتبه شود زوجه مطلقه در میان چهار زن وتزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بتمام وارث است یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی احتیاطا رجوع بصلح نمایند **سؤال** ارثی که بواسطه ولاء هم میرسد بر چند قسم است **جواب** بر سه قسم است **اول** ولاء عتق است و وارث است عتیق خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتق وعدم تبری از جریره حین الاعتاق واگر تبری بعد الاعتاق بوده باشد ترک نشود احتیاط بصلح وعدم وجود مناسبی برای عتیق اگرچه بعید باشد واگر معتق متعدد باشند هردو وارث شد بالتسویه اگر متساوی باشند در حصه والا هر یک بنسبت حصه خود میبرند اگرچه مختلف باشند در ذکورت وانوثت واگر زوج یا زوجه با معتق بوده باشند هر یک اخذ مینمایند نصیب اعلای خود را و باقی میراث معتق است واگر معتق معدوم شده باشد پس اگر ان زن بوده است ظاهر این است که ولاء برای عصبه زن است نه اولاد ان زن واگر مرد است منتقل میشود مال با ولاد او بذکور فقط وظاهر این است که ... مشارالیه میشود اولاد را و همچنین جد واخ از جانب اب مشارکت مینمایند همه بکر را واما مادر پس احوط

١ مراد این است که زوجه مطلقه شوهر اختیار نکرده باشد ع مد ظله

٢ و بشرط انکه طلاق به خواهش زوجه نباشد پس در صورت انکه حکم جاری نیست س مد ظله

٣ بر سبیل استحقاق بودن خالی از قوت نیست س مد ظله

٤ اظهر انستکه تقسیم شود میان سهام بالتسویه س مد ظله

الشکه

آنستکه مصالحه نمایند و دور نیست که ولاء ارث بر خود چنانچه بواسطه ولاء میراث برده میشود
وظاهر اینست که معتق وارث اولاد عتیق خود میباشد و گاه هست که منجر میشود ولاء از موالی
مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن اولاد که مولود شده باشد بر وجه حریت بواسطه
تحریر مادر آنها و باید دانست که هرگاه مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند
ظاهر اینست که مولای معتق وارث است و اگر اینهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت
مولی و در صورت فقد جمیع میراث میبرد معتق پدر معتق بعد از آن معتق ابن معتق ولکن در
این و باقی مراتب یعنی مراتب مولای معتق و ورثه معتق اینها اشکال است احوط در همه صلح
است مسئله ولاء ضامن جریره است صورت عقد آن این است که میگوید عاقدتک
علی ان تنصرنی وتدفع عنی وترثنی وضامن میگوید قبلت وهرگاه عقد مشترک باشد
یکی میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی وانصرک وتعقل عنی واعقل عنک وترثنی وارثک
یا عبارتی که همین معنی را داشته و قبول نمایند یکدیگر پس در چنین حالی ثابت میشود
برای ضامن میراث در صورت اولی و توارث بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق
که وارث باشد نزد موت مضمون و زوج و زوجه وارث میباشند نصیب اعلا را و باقی مال
ضامن است قسم سیم ولاء امامت است پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب و نه سبب
حتی ضامن جریره میراث مال امام علیه السلام است و زوجه مشارک میشود امام را ولکن
امام زوج را مشارک نمیشود چنانچه گذشت **سؤال** در میراث ابن ملاعنه متناعی هست
یا نه **ج** بلی لعان بجهت نفی ولد موجب امتناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد میراث
نمیبرد و اما ولد مادر را و هر که متقرب است بمادر مثل ولد غیر ملاعنه است و هرگاه تکذیب
نماید پدر نفس خود را ولد وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر
ولد فوت شود و مادر و یکنفر دختر یا زیاده داشته باشد میراث میبرد او را مادر و اولاد و
پدر وارث او و نصیب نصف مال و از یکنفر دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال
او نصیب مادر است باقی رد میشود بهر دو و تقسیم میشود ارباعا یا اخماسا و اگر بجای دختر

اگر نفی آزاد باشد و بعد آزاد اولادی و بعد پدر این ولاد معتق آزاد شده باشد پس این ولاد که آزاد میباشند وارث ایشان از بهر مولی معتق مادر آنها در صورت عدم وارث نسبی و سببی
محمد تقی فراهانی

مراد این است که پدر از ولد و ولد از پدر ارث نمیبرد و اما مابین ولد و مادر و اقارب مادر توارث هست ع
منه



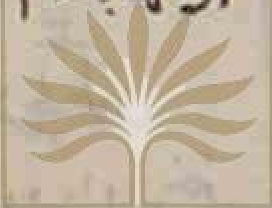
پسری باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد بنت او تنها
باشد نصف مال او را بالفرض وارث است و نصف دیگر را ردّاً باید نمود و اگر بنتین فصاعداً
باشد ثلثان او را بالفرض مالک شوند و باقی را بالرد و اگر ذکر است همه مال او را مالک است و
اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم نمایند و هرگاه وارثی نیست وارث او امام علیه السلام است
و میراث میبرد ابن ملاعنه از مادر خود و ممکن است گفته شود که میبرد از من یتقرب بالام
بلکه از اخوال هم میراث میبرد اگرچه باقی باشد پدر او انکار نمود و میراث نمیبرد کسانی را
که متقرب به پدر او میباشند و پدر از پسر که وارث نیست هرگاه اعتراف نمایند بعد از
لعان پسر وارث میشود دون العکس و میراث نمیبرد از غیر پدر به اعتراف مذکور و اینها هم
وارث نیستند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدری و مادری داشته باشد قسمت
ترکه او میان متقرب به ابوین و متقرب به مادر بینهما علی السواء است س ولد الزنا
وارث زانی هست یا نه ج وارث زانیه نیست و همچنین زانی وارث ولد الزنا نیست
و اقرب این است که توارث در میان ولد الزنا و مادر زانیه و اقارب مادر هم نیست پس ولد
الزنا را میراث میبرد ولد او و هرقدر که پایین رود و زوج و زوجه هم ارث میبرد و اگر وارثی
نباشد در همه طبقات زوج یا زوجه هم نباشد میراث او از امام علیه السلام است
س کیفیت میراث حمل را بیان فرمایید جواب حمل وارث است اگر منفصل شود در
حالتیکه حیات داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و عدم اشتراط
حیوة او است نزد موت مورث سؤال کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته
باشد و کسیکه دو سر و دو بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمایید جواب
خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث ذکور را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث
انوثیت را میبرد و اگر از هردو بول میکند میراث میبرد از هرکدام که مبادرت مینماید
و اگر از هردو مبادرت نماید ظاهر این است که میراث میبرد از آن عضوی
که آخر بول از آن منقطع میشود و اگر این دو مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع و [illegible]

بعض

بعد اطلاع ممکن نباشد اقرب آنستکه منقسم شود مال بر فرض بودن او مذکر یکدفعه و
بر فرض بودن او مؤنث یکدفعه نصف این دو نصیب را میبرد اگرچه احوط صلح است اما کسی
که هیئت برای او فرج رجال و نساء با عدم تمکن از اختبار بانکه اگر بول بدیوار بجهد
مرد است والا زن خواهد بود اقرب عمل بقرعه است و در صورت تمکن احوط صلح است در
صورت تخالف بین مقتضای این علامت با قرعه و در قرعه احوط آنستکه نوشته شود
بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از آن مقرع بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ
اِلّا اَنْتَ عالِمُ الغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ
فَبَیِّنْ لَنا اَمْرَ هٰذا المَوْلُودِ کَیْفَ یُورَثُ ما فَرَضْتَ لَهُ فِی الکِتابِ بعد از آن
طرح کرده میشود سهام و میراث میبرد بر همان که بیرون آید و اما کسیکه دو سر داشته باشد
و دو بدن در حقو واحد در وقتیکه در خواب است و را باید بیدار نمود یا انکه صیحه
زده میشود برا و اگر هر دو بیدار شدند یکنفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد
دون دیگری دو نفر محسوب میشوند **مسئله** کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را
بیان فرمائید **جواب** هرگاه دو نفر میان انها توارث باشد و یکدفعه خراب
بشود دیواری بر هر دو و فوت شوند یا هر دو با هم جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند
بعض انها بعض دیگر را پس اگر غرق شود پدری و پسری میراث میبرد از پسر خود نصیب
خود را بعد از آن پسر میبرد از اصل ترکه پدر خود نه از انچه میراث برده بود پدر از او
بعد از آن میبرند نصیب هریک از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر
وارثی داشته باشد دون دیگری انچه حاصل شد برای صاحب وارث بوارث او
میبرند و انچه برای دیگری است مال امام علیه السلام است و توارث مذکور مشروطست
بشرطی چند اول انکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس اگر هیچیک
مالی نداشته باشند چه توارثی و اگر احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل میشود
انمال بان شخص عدیم المال و از او منتقل میشود بوارثاو و اگر زنده میباشند دوم

۱ یا انکه در صورت ... / چه با ... / حکم شود بانکه ... / است و اگر ... / ... / احتمال ... / حکم شود بانکه ... / است ... / ...

۲ و اگر هیچیک وارثی دیگر
نداشته باشد منتقل میشود
مال هریک بدیگری بعد
از آن منتقل میشود
از انها با امام علیه السلام



بودن توارث میان دو نفر اگرچه مشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارث بالکلیه یا انکه استحقاق باشد ومانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا حاجبی باشد حجب حرمان توارث ثابت نخواهد بود بنابراین هرگاه غرق شود دو برادر و برای انها اولادی باشد ولد هر یک از این دو نفر حاجب میشوند برادر را و اگر بوده باشد برای احدِ اخوین ولد دون دیگری منتقل میشود مال صاحبِ ولد و مال غیر صاحبِ ولد بوارثِ خودش غیر از برادر سبب انستکه موت متقدم بر موت متاخر مشتبه باشد وهمچنین تقارن پس اگر معلوم باشد سبق احدهما مورث خواهد بود و دیگری وارث و اگر معلوم باشد تقارن موت این دو نفر توارث نخواهد بود و هرگاه سببِ موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل وحرق وشبه ان توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم توارث است س پسر بزرگ چه چیز میبرد از پدر میبرد یا از مادر ج از پدر میبرد نه از مادر و مراد از پسر بزرگ پسریست که در حالِ موتِ پدر زنده باشد از دیگران بزرگتر باشد اگر پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر متولد پسر شده باشد س پسر بزرگ چند چیز را حبوه میبرد ج چهار چیز را[1] حبوه میبرد از قران و انگشتر و لباس و شمشیر س هرگاه پدر انگشتر یا قران یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما بحبوه بپسر بزرگ میرسد یا نه ج انکه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیر جامه و قبا و غیر اینها[2] و اقوی انستکه در صورتِ تعدد انگشتر و قران و شمشیر همه را میبرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر متعدد از نوع واحد باشد س کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمایند ج عقد دائم را هر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولیکن من باب غایت کمال احتیاط هر دو لفظ جاری نمایند صیغه را اولی س در دختر بکر عاقله بالغه رضایتِ او کافیست یا نه ج احوط این است که برضای ولی[3] و دختر هر دو واقع شود اما در ثیبه و بکری که پدر و جد پدری ولی

[1] و در سلاح و کتب رحل و چهارپا جهت احتیاط کنند بمصالحه ع مدظله

[2] یعنی اگرچه هر یک از اینها متعدد باشند باشد مثلا چهار پیراهن و چهار زیر جامه و چهار رداء و هکذا محمد تقی

[3] اگرچه ظاهر کفایت رضایت دختر است مدظله

میبرانند

میباشند مرده باشند رضای آن بکر بوزن اشکال کا مینه مس اجزاء عقد دائمی بچند صورت میباشد ج دو او هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی رضای ولی را رعایت میباید کرد مگر اینکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتیست که ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت هم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل با بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ پس مجموع سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگوید زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد در اینصورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و اینصورت بچند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید انکحت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم و اگر اسم ناکح را بعد از موکلک و اسم منکوحه را بعد از موکلتی و مقدار مهر را بجای علی المهر المعلوم ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلافاصله بگوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر المعلوم دوم آنکه وکیل زن بگوید زوجت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بلافاصله بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم سوم آنکه وکیل زن بگوید زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم چهارم وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن مثلا بگوید زوجت محمدا زینب علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المعلوم پنجم در صورت ذکر اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن ابیها او عن جدها من موکلک محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت النکاح لموکلی

علی الاحوط م ح



علی المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید زوجت بنت موکلی من موکلک علی المهر المعلوم
وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم هفتم وکیل زن بگوید انکحت بنت
من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم صورت
دوم انکه زن و مرد خود صیغه جاری نمایند زن ولی نداشته باشد و بکر نیز باشد
پس زن بگوید زوجتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی
علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد بگوید
قبلت لنفسی هکذا یا انکه زن بگوید زوجتک نفسی باذن ابی او باذن جدی علی المهر
المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحت
نفسی من نفسک علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت هکذا واگر پدر صیغه را با ناکح
جاری نماید از جانب دختر باید وکیل شود پس میگوید بناکح زوجتک بنتی علی المهر
المعلوم یا میگوید زوجتک بنتی زینب کالة عنها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید
قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر بشکوهر بگوید انکحتک بنتی ولایة علیها علی المهر
المعلوم پس ناکح بگوید قبلت لنفسی هکذا یا پدر بگوید زوجت بنتی زینب منک وکالة
عنها و ولایة علیها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر
بگوید زوجتک بنتی زینب علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا
صورت سیم انکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی
نداشته باشد بنحویکه در صورت اول گفته شد صیغه ها را باید بخوانند و وکالت پدر را از
لفظ باید انداخت واگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد انکحت و زوجت نفس موکلتی زینب
من موکلک محمد علی المهر المعلوم پس وکیل مرد بگوید قبلت النکاح والتزویج لموکلی
محمد علی المهر المعلوم کفایت میکند صورت چهارم انکه زن با مرد صیغه را جاری
نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت صیغها بنحویست که در قسم
دوم مذکور شد الا صیغه سیم که بلفظ بأن نباید کرد واما صورت پنجم و ششم و هفتم

وهشتم

وهشتم که مرکب است از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت وقبول را از قسم دیگر و ذکر همه اش بتفصیل موجب تطویل است صورت تمام انکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد کنند پس ولی دختر میگوید زوجتك ابنتك بنتی علی المهر المعلوم ولی پسر بلا فاصله میگوید قبلت التزویج لابنی علی المهر المعلوم یا ولی دختر میگوید زوجت ابنك بنتی ولایة علیها علی المهر المعلوم ولی پسر بگوید قبلت التزویج لابنی ولایة علیه علی الصداق المعلوم یا اینکه بجای زوجت انکحت بگوید واحوط ترك جمع بین این دو لفظ است در صیغه واحده وهو انکحت وزوجت بنتی زینب من ابنك محمد علی المهر المعلوم وباقی صورتها از انچه مذکور شد ظاهر میشود وباید کسیکه مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد بنحویکه اعراب و مخارج حروف را صحیح ادا نماید والفاظ را غلط اداء نکند وهم چنین مراعات وقف ووصل را نیز بروجه صحیح باید نماید علی الاحوط والاولی واما متعه پس تعیین مدت ومبلغ شرط است پس وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی من موکلك من الان الی طلوع الشمس بدرهم پس وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا یا انکه وکیل زن بعد از تعیین مدت ومبلغ بگوید متعت نفس موکلتی من موکلك فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا واگر مرد وزن هر دو صیغه را خود خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن گوید متعتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم ومرد گوید قبلت لنفسی هکذا وجایز است بجای متعت لفظ انکحت ویا زوجت بگوید لکن با قید مدت مثل اینکه زن بگوید انکحتك نفسی من هذا الزمان الی شهر بأربع شاهیات یا اینکه بگوید زوجتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم[2] پس مرد در همه از این صیغه ها بگوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا واکتفاء بیکی از این صیغه ها میتوان نمود واگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست س جاری ساختن لفظ ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه کافی است یا نه ج احوط این است که

١ [illegible]

٢ یا انکه زن بگوید انکحتك و زوجتك نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و صیغه جاری نتواند بلکه دو نفر بخوانند و اما تحلیل احوط این است که در صیغه تعیین اجل نیز نمایند و اقوی عدم اشتراط تقیید بمهر است اگر چه آن نیز احوط است و صیغهٔ تحلیل بر دو قسم است یکی آنکه اکتفاء بان وفاقی است و قسم دوم خلافی است اما وفاقی پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بگوید بعد از تعیین اجل بنا بر احوط احللت لک وطی جاریتی المعهوده فی المدة المعلومه پس آن شخص قابل بلا فاصله بگوید قبلت التحلیل هکذا و نیز اکتفاء بلفظ قبلت بتنهائی نیز میتوان نمود چنانچه در دوام و انقطاع گذشت و اگر وکیل ایجاب نماید بدین بجای جاریتی جاریة موکلی بگوید و اگر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل در ایجاب بجای لک لموکلک بگوید و صیغهٔ دوم که اکتفاء بان نیز وفاقی است این است که موجب یعنی مولی بگوید بان قابل جعلتک فی حل من وطی جاریتی المعلومة فی المدة المعلومة پس قابل بگوید بلا فاصله قبلت المفتی هکذا و صورت وکالت نیز از ما سبق ظاهر و واضح میشود و اگر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدمات وطی را نه وطی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس احللت لک النظر الی بدن جاریتی المعلومة او لمسها او تقبیلها مثلا پس قابل بگوید قبلت قسم ثانی از صیغه تحلیل که در اکتفاء بان خلاف است لفظ ابحت و اذنت و سوغت و جوزت و ملکت و وهبت و امثال این الفاظ میباشند پس در اکتفاء بهر یک از اینها که بجای احللت گفته شود اشکال و خلاف است احوط این است که اقتصار نماید بهمان دو صیغه از قسم اول و اگر جاریه مشترکه باشد میان دو نفر و خواسته باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسی را که اجراء صیغه نماید از جانب هر دو باین نحو که عن موکلی احللت لک وطی جاریتهما المعلومة فی المدة المعلومة و قابل قبول نماید بنحوی که گذشت و اگر از این دو شریک هر یک خود خواسته باشند صیغه را جاری سازند نیز جایز است لکن در این صورت هر یک باید بگویند احللت لک وطیها پس اگر هر یک بگویند احللت لک وطی حصتی صحیح و

اگر چه عدم اشتراط خالی از قوت نیست مد ظله

کافی نخواهد بود ومعتبر است در قبول یا احلال دو شرط که از برای هر تحلیلی ملک قبول لازم
است واگر تحلیل نماید مولی وطی جاریه اش را مقدمات وطی نیز حلال است ومباح میشود
برخلاف عکس که تحلیل در مقدمات مستلزم تحلیل در ذی المقدمه نخواهد بود س
جایز است که عتق کنیزش را صداق آن کنیز قرار دهند ج بلی جایز است هرگاه خواسته
باشد او را تزویج نماید پس آزاد میکند او را وتزویج مینماید وعتقش را مهرش قرار میدهد
وفرق بین میان تقدیم عتق وتزویج وصیغه آن این است که مولی بگوید اعتقتک وتزوجتک
وجعلت عتقک مهرک ودر اشتراط قبول جاریه در این صورت اشکال وخلاف است لیکن
احوط اشتراط است اما صیغه فسخ در نکاح بسبب عیب یا عتق یا غیر آن پس فاسخ میگوید
فسخت النکاح الذی بینی وبین المرئة المعلومة اگر فاسخ مرد باشد واگر زن باشد پس بجای
المرئة المعلومة الرجل المعلوم واگر ترجمه کلام مزبور را در مقام انشاء فسخ بالفاظ دگر
بیان نماید مجزی وکافی است واگر کنیز خودش را بنکاح عبدش در آورده باشد اکنون
خواسته باشد تفریق وفسخ نماید پس بگوید فسخت عقدکما یا امر کند هر یک از همدیگر
کناره بجویند ودوری کنند[1] بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط صائغه است که
منافی مقتضای عقد نباشد پس هرچه از این قبیل شرط کرده در متن عقد واقع شود وفای
بآن واجب ولازم است س کیفیت احکام وشرایط طلاق را بیان فرمایید ج
بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین وطلاق رجعی وطلاق عدی اما طلاق
باین پس عبارت است از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون
عقد یا بجهت عدم عده بالمره چون طلاق یائسه وزوجه غیر مدخول بها وصغیره یا بجهت
عدم امکان رجوع در عده ابتداء اگرچه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق خلعه
ومبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداء
مادامیکه زوجه مختلعه یا مبارات رجوع ننماید ببذل ودوم چنین است که سه طلاق داده
شود که بعد از طلاق اول وثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس بطلاق سیم در حرمه

[1] لکن اگر عبد یا کنیز زنی بکی کرده مولی بزنان نرود مگر بعد از آنکه یک حیض ببیند منه مد ظله

حرام



حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را بگیرد بعقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است بآن طلاق رجوع زوج بزوجهٔ مطلّقه در اثناء عدّه و میتواند هم که رجوع نکند و اما طلاق عدی عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بزوج در بارهٔ حرّه و حرام میشود بزوج در بارهٔ جاریه در هر طلاق ثانی ولکن حرمت ثابتست تا وقتی که محلل واقع شود باینکه غیر آن زوج شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلا نیز متحقق شود پس در اینصورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدی باین نحو که مذکور شد اگر برسد بنحو مزبور بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حرّه باشد اما آنسه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه اش منقضی شده باشد اگر در اینصورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگرچه بطلاق سیم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه همچنین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثنای عدّه یا با وطی بعد از عقد در صورت عدم عدّه بعد از طلاق اول و ثانی هر چند زیاد شود اگرچه بصد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود آن ضعیفه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی و غیر آن نیز اگر در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدی و در عدی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع با مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتنهائی در اثنای عدّه یا عقد مجرد با عدم عدّه کافی است اگرچه وطی حاصل نشود بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بطلاق و شرط است

باکره زوج وقاع کند سن ملّه

بمطلّقه

به مطلقه زوجیت بعقد دوام و شرط است در صحه طلاق حضور عدلین که استماع صیغه
طلاق نمایند و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه آن ضعیفه حایض و نفساء
نباشد در حین طلا   ق لیشرط حضور شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید
ممکن نباشد او را اگر   استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است
طلاق در حین حیض و خلو از حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست[1] و نیز شرط است تلفظ
بصیغه طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایماء و اشاره مفهمه در طلاق آن کافی است
و باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر
و بخوان و هم چنین معلق نباشد بر صفة مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن
بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر
دو قسم است اول آنکه کراهت صرفاً از طرف زوجه باشد فقط دوم کراهت از طرفین موجود
باشد هم از طرف زوج و هم از طرف زوجه قسم اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت صرفاً
از طرف زوجه فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه فقط در آن معتبر و شرط
است پس باید آنرا بصیغه خلع جاری ساخت[2] و قسم دوم مبارات است که کراهت طرفین
شرط است در آن پس باید بصیغه مبارات آنرا واقع بسازند اما کیفیت صیغه هر یک پس در
طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق جاری نماید بگوید زوجتی
طالق هی طالق طلقة هی طالق حرة   و اگر وکیل زوج بگوید پس بجای زوجتی زوجة
موکلی بگوید و لابد است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع
نماید برجوع لفظی که ظاهراً اکتفا نماید میگوید رجعتک و راجعتک و ارجعتک
و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل وطی و تقبیل و لمس از
روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی   و اما در طلاق خلع پس گذشت
که لابد است از کراهت زوجه و کیفیت آن این نحو است که زوجه چیزی بدهد بشرطیکه آن چیز
معین و معلوم بوده باشد و مالیت داشته باشد چنانچه در هر فدیه معتبر است و آنکه

[1] لکن اگر در طهر مواقعه سفر کرده باشد احوط اینستکه قبل از گذشتن یکماه از زمان مواقعه طلاق ندهد حتی دام ظله

[2] اقوی عدم اعتبار صیغه خلع است در خلع و صیغه مبارات در مبارات بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود با تحقق شرایط آنها است مد ظله



ابراء نماید او را از مهریه که بر ذمه او دارد از برای اینکه خلع کند و طلاق دهد او را شوهرش
پس وکیل زن می‌گوید بوکیل مرد عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم لیخلعها علیه و
یطلقها به پس وکیل زوج بلا فاصله گوید خلعت زوجة موکلی علی المبذول فهی طالق
طلقة وهی طالق مرة و یا اینکه مرد یا وکیل مرد گوید فهی مختلعة علی ما بذلت فهی طالق
طلقة وهی طالق مرة و اگر زوج خود خواسته باشد صیغه اول را جاری نماید بدون اخذ
وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلی بگوید خلعت زوجتی یا بگوید خلعتها بکذا
وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید و وکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج بجای
لموکلک بگوید لک و بجای لیخلعها که بصیغه غیبت است لتخلعها بصیغه خطاب باید
بگوید و اگر آن فدیه ابراء مهریه باشد پس در سؤال بجای بذلت لموکلک المبلغ المعلوم
بگوید وکیل زوجه ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در جواب بجای
علی ما بذلت بگوید علی ما ابرئت چنانکه جایز است بجای ما بذلت علی المبذول
و بجای ما ابرئت جایز است بگوید علی الابراء و بهر تقدیر فوریت جواب شرط است
و اگر عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیئی دیگر هر دو باشند پس باید در سؤال و جواب هر دو را
جمع نمایند باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم
و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد لیخلعها علیهما و یطلقها بهما پس بلا فاصله
وکیل مرد گوید فهی حینئذ مختلعة علی المبذول و الابراء فهی طالق طلقة فهی طالق مرة
و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق افتاد خلاف است
احوط اشتراط است بنحوی که در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب
و لازم است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در
جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا وکیل زن لیبارئها باید بگوید در موضع لیخلعها
و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارات بگوید در موضع مختلعة و جمیع آنچه اعتبار و شرط شده
است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است علاوه براین چیز در مبارات اعتبار شده است

که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و مبارات اول آنکه چند
چیز که اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهت صریحه از طرفین است چنانچه گذشت
دوم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیادتر بخلاف خلع که این شرط در آن معتبر
نیست سوم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق است بعد از لفظ مبارات دون خلع که در
لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است اگرچه احوط رعایت است چنانچه گذشت چهارم جواز
ذکر بائن است در موضع مبارات دون خلع اگرچه رعایت احتیاط طریق سداد و نجات است
والله العالم بحقایق الاحکام **سؤال** کیفیت ظهار و صیغه آنرا بیان فرمایند **ج**
ظهار عبارت از آنست که زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق شروطی که ذکر میشود
بگوید انت علی کظهر امی یا بگوید زوجتی علی کظهر امی او اختی او بنتی مثلا و هرگاه
در موضع انت علی بگوید انت منی یا بگوید انت عندی یا بگوید انت هی نیز
کافیست و هم چنین است اقتصار بگفتن انت کظهر امی بخلاف اینکه هرگاه بگوید انت
علی کامی زیرا که این کافی نیست و شرط است که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر از لفظ
اعتبار ندارد بدانکه معتبر است در ظهار شروطی که اعتبار شده است در طلاق مثل اشتراط
حضور عدلین با استماع ایشان و بودن ضعیفه خالی از حیض و نفاس با حضور زوج و
همچنین با غیبت زوج در صورتیکه معرفت بحال زوجه داشته باشد و عدم حمل و بودن
در طهر غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و نیز
باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغه ظهار حرام است بر مظاهر وطی مظاهره قبل از
کفاره دادن و کفاره آن عتق رقبه است با امکان و الا صیام شهرین متتابعین است و
اگر قادر بر آن نیز نباشد باید اطعام شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر
عاجز از کفاره مزبوره باشد اجتزاء باستغفار خالی از اشکال نیست پس احتیاط ترک نشود
پس مجامعت ننماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از تمکن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند
دو کفاره لازم است یکی بجهت ظهار و یکی دیگر بجهت وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفارتین است

محل تامل است سید مدظله



بمجرد عزم بر وطی اگرچه واقع نشود لکن اقوی این است که استقرار نمی‌یابد وجوب کفاره
مگر به وطی و اگر بنا و وطی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و اما جاهل بحکم مسئله
پس اقوی این است که معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره وطی نیز
بتکرار آن مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازم است دو کفاره بجهت
دو وطی و یکی بجهت ظهار و اگر سه دفعه وطی بعمل آورد چهار کفاره لازم میشود که سه کفاره
جهت وطی و یکی بجهت ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین اینکه کفاره وطی را بعد از
هر وطی بدهد و بعد وطی دیگر بعمل آورد یا نه پس مادامیکه کفاره ظهار نداده بوطی متعدد
میشود کفاره و اما کفاره ظهار متکرر نمیشود بتکرر وطی بلی بتکرر صیغه ظهار متکرر میشود
علی الاقوی با عدم قصد تاکید و علی الاحوط با آن[1] و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد
انقضای عده مظاهره را خواه بطلاق رجعی باشد یا بطلاق باین و عده اش نیز منقضی شود پس
حلال میشود ضعیفه بر او بدون کفاره بلی اگر در زمان عده رجوع نماید پس کفاره نیز
عود مینماید یعنی که حرام است وطی او مادامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از
طلاق س عقد نکاح فضولی صحیح است یا نه ج صحیح است س ولایت طفل
مجنون متصل ببلوغ که با پدر و جد است هرگاه پدر و یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل
شدن اختیار فسخ دارند یا نه جواب اختیار فسخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده
در آن کرده اند س در اختیار داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد
ج اشکال است س هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید اشخاصی که
با او حرام میشوند چه کسانند جواب پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر
شوهر و پسر پسر شوهر هر چه پایین باشند و بالا روند حرام مؤبد میشوند س هرگاه زنی را
عقد نماید پیش از مقاربت دختر آن زن با خواهران بر شوهر او محرم است یا نه ج
احوط آن است که محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن خواهر زن محرم
نمیشود ابدا س هرگاه زنی را عقد کرده و مقاربت نکرده میتواند خواهر زن را با دختر

[1] با قصد تاکید قوی عدم تکرار است م ح مد ظله
[2] با ملاحظه مصلحت در هر دو و تصریح در وصی ثبوت اختیار خالی از قوت نیست محمد ق
نمی‌تواند که او را بعقد خود در آورد بدون کفاره صح
[3] اظهر عدم ثبوت ولایت است م ح مد ظله
[4] بلکه قطعا محرم نیست م ح
[5] اشکال در عدم محرمیت م ح مد ظله
[6] اگرچه جمعا تزویج آن جایز نیست محمد ق دام ظله

انرا عقد کند یا نه **ج** تا زن در حبالهٔ اوست نمیتواند عقد کند بلا اشکال **س**
دختر برادر زن و دختر خواهر زنرا بی اذن زن میتوان بعقد در آورد یا نه **جواب**
نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است **س** کسیکه زنا بعمه یا خاله خود کند
دختر ایشان بان حرام میشود یا نه **ج** بلی حرام مؤبد میشود **س** کسیکه دو کنیز داشته
باشد که هر دو خواهر باشند وطی ایشان جمعاً جایز است یا نه **ج** جایز نیست **س** در
عقد دائم زیاده از چهار زنرا داشتن جایز است یا نه **ج** جایز نیست بخلاف انقطاع [6]
که هر چند باشند ضرر ندارد [7] **س** هرگاه کنیز را بی اذن و اجازهٔ [1] زن حره عقد کنی جایز است
یا نه **ج** جایز نیست بلکه عقد آن باطل است [2] **س** هرگاه حره بر سر آمد بیاورند و
علم باین مطلب نداشته باشد اختیار فسخ دارد یا نه **ج** اختیار فسخ عقد خودش را دارد
س زن شوهر دار را و زنیکه بداند در عده است و عقد کند چه صورت دارد **ج**
حرام مؤبد میشود و اگر ندانند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند
حرام مؤبد است اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق دادن
آن زن هم نیست **س** اگر کسی زنیرا که محرم [3] باشد عقد کند او را چه صورت دارد **ج**
حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند همین عقد باطل است **س** اگر شخص زن پیش
از نه سال خود را افضا کند حکمش چیست **ج** وطی او حرام مؤبد [4] میشود اما از حباله
او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد **س** هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری
وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختران پسر بر واطی حرام مؤبد
میشود یا نه **ج** حرام مؤبد میشود **س** هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته
و خبر وفات او را ندارد و ضعیفه میگوید شوهرم وفات کرده اما متهم باشد آیا مرد میتواند
آن ضعیفه را بعقد خود در آورد یا نه **ج** نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهم هم نباشد
مگر در صورتیکه از برای هر دو یقین بموت حاصل شود **س** از برای مردیکه اراده دارد
نکاح کند زنیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جایز است یا نه **ج**

[1] یعنی اجازه بعد از عقد محمد تقی مد ظله

[2] مگر با اجازه حره سن مد ظله

[3] یعنی با احرام حج یا عمره محمد تقی

[4] محل تامل است سر مد ظله

[6] [illegible]



بلی جایز است اگر بقصد لذت نباشد **س** نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان چه صورت دارد
ج جایز است **س** نظر کردن بروجه و کفین اجنبیه بدون لذت و ریبه حرام است یا نه
ج حرام نیست در مقام حاجت و در غیر آن احتیاط شدید بترک آنست **س** نکاح کردن
برای کسیکه بترک آن بحرام بیفتد واجبست یا نه **ج** بلی واجب است **س** استمناء یعنی
طلب منی کردن حرام است یا نه **ج** حرام است اگرچه خوف زنا داشته باشد که اگر استمنا نکند
بحرام بیفتد **س** هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد و در حالتیکه ثیبه
باشد شوهر اختیار فسخ دارد یا نه **ج** اگر در ضمن عقد شرط بکارت کرده باشد اختیار
فسخ دارد والا فلا **س** هرگاه احتیاط در صیغه نکاح ول صیغه فارسی را بخواند و بعد تلفظ
بعربی نماید جایز است یا نه **ج** بلی جایز است **س** هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد
مشروط باینکه او را مثلا از نجف اشرف بیرون نبرد این شرط جایز است یا نه **ج** بلی جایز
است و باید زوج بشرط خود وفا کند **س** هرگاه کسی بدیگری نوشت که فلان زن معینه را
بعقد من در آور چه صورت دارد **ج** جایز است **س** هرگاه زوج یا زوجه یکی از هر دو راضی
نباشند یا جبرا اذن دهند در عقد چه صورت دارد **ج** احتیاط در اعاده صیغه است
س اگر کسی بگوید فلانه کنیز معین را یکشبانه روز بتو حلال کردم کفایت میکند یا نه **ج**
بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس باید بگوید اَحْلَلْتُ لَکَ
وَطْیَهَا و در جواب بگوید قَبِلْتُ **س** در عقد فضولی هرگاه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُهَا مِنْهُ
عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم و در جواب مرد بگوید قَبِلْتُ لَهُ کفایت میکند یا نه **ج** بلی کفایت
میکند و هم چنین اگر باین صیغه بگوید اَنْکَحْتُهَا وَ زَوَّجْتُهَا اِیَّاهُ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم و در
جواب بگوید قَبِلْتُ لَهُ کافیست **س** لعان و قذف زوجه بزوج حرام میشود یا نه **ج** بلی حرام
مؤبد میشود با شروط مقرره **س** لعان و قذف چیست **ج** لعان عبارتست از مباهله
که میان زوج و زوجه اتفاق میافتد که نسبت زنا بزوجه خود میدهد بی شهادت بینه و زوجه
انکار دارد بعد در پیش حاکم شرع میخواهند از حد از خود نمایند چهار مرتبه بتلقین حاکم

در صورت

١ یعنی احتیاطا در عدم اکتفاء بعقد ایشانست مطلقا اگرچه در حال العقد ع مد ظله

٢ بعد از حاصل شدن رضا است م مد ظله

٣ عقد باطل است در صورت عدم رضا لاحق و عدم اجازه بلی اشکال و عذر صورت رضا بعد از آن و جایز تجدید نمایند عقد را و ترک ننمایند محمد ف مد ظله

٤ رضا و اجازه لاحقه کافیست علی الاظهر م ع مد ظله

در صورت قذف زوج بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فی ما رمیت زوجتی به من الزنا و در مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین پس در این صورت حکم قذف که حد است از زوج زائل میشود و از زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه نیز از این حد از خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اشهد بالله انه لمن الکاذبین فی ما رمانی به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و اگر قذف با نفی ولد هر دو جمع شود پس زوج باید اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ و ان هذا الولد من زنا و لیس منی را و هرگاه نفی ولد کند بدون قذف پس باید اکتفا کند زوج بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله انی لمن الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه پنجم نیز بگوید ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین س جایز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداءً یا نه ج جایز نیست [1] هم چنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید س از برای مؤمنه جایز است که بعقد مخالف در آید یا نه ج بعید نیست جواز آن و لکن احتیاط ترک نشود س اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه کرد و شرط نمود که نفقه و کسوه او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشید حکمش چیست ج باید تمام مهر را بدهد و لکن در نفقه و کسوه اشکال است [2] س هرگاه زنی را منقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشید مهرش با او میرسد یا نه ج بلی نصف مهرش را باید بدهد س زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج ارث نمیبرد و خرج مضاجعه [3] خرج زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با او نمیرسد س زنیکه منقطعه است هرگاه مقاربت نشده مدتش را بخشد یا اینکه مدتش بسر رود باید عده نگاه دارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات باید بگیرد س منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشید یا نه ج بلی میتوان بخشید بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاق او صحیح نیست س عده منقطعه چه قدر است ج اگر حیض بیند باید دو حیض بگذراند و اگر نبیند چهل و پنج روز [4] بگذراند کافیست اگر حمل داشته باشد بعد از

[1] اما کتابیه جایز است بعقد انقطاع بلکه دوام ایضاً بنا بر اقوی محمد تقی

[2] اگر ملحوظ در این شرط نفقه و کسوه زمان زوجیت است قطعا است اگر ملحوظ مطلق المدت است باید بشرط وفا کند ظاهراً والله العالم ع مد ظله

[3] احتیاط نمایند بتراضی محمد تقی

[4] الاحوط ابعد الاجلین م ح مد ظله



وضع

وضع حملش عدهٔ اش تمام است و اگر حامله باشد و شوهرش بمیرد عدهٔ اش ابعد الاجلین [1] است
س زنیکه بسبب ظهار حرام میشود اگر خواهد مرخص بشود زوج او را باید طلاق بدهد
یا نه ج بلی باید طلاق بدهد س هرگاه زنی نامرد نامحرم خنثی مادر و فرزند
که خواسته باشند اما لمس یا ظاهر عورت یکدیگر کنند حکمش چیست ج کیسه یا چیز
دیگر در دست کنند که دست ایشان بر عورت یکدیگر که حرام است لمس آن نرسد و هم چنین نظر
کردن نیز حرام است لکن در حال احتیاج و اضطرار س نظر کردن غلام بر بدن خانم
خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد ج جایز نیست و بهیچ قسم محرم نمیشود
مگر اینکه دخترش را مثلاً بعقد او در آورد و لو یک ساعت بوقت بحقق محرمیت
واقع میشود اگر دختر کبیره [2] باشد س هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا
سیده شصت سال تمام نداشته باشند و در عده باشند و عالماً ایشان را عقد کنند چه صورت
دارد ج حرام موبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام
ابدی میشوند س هرگاه با زن شوهردار نعوذ بالله کسی زنا کند یا اینکه در عده
باشد بر این شخص حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولیکن در زنا فی شرط است
که عدهٔ رجعیه باشد س زنیکه در عدهٔ رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه
ج بلی ارث از او میبرد و هم چنین بعکس س زن بر بدن مرد اجنبی میتواند
نظر کند یا نه ج نمیتواند [3] حتی بر گردن جایز نیست و هم چنین [4] بعکس اما بر مرد واجب
نیست که بپوشد بدن خود را لکن نهی منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم
ننماید س نگاه کردن به بدن ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد جواب
احتیاطاً [5] نظر نکند و هم چنین زنها مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند
س زنهائیکه مو و بدنشان را از نامحرم نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان
چه اعراب و چه غیر اعراب چه صورت دارد ج باید عمداً چشم را از ایشان بپوشند
س زن زانیه عده دارد یا نه ج ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که

[1] حمل اشکال است احوط مراعات ابعد الاجلین است نه وضع حمل و گذشتن چهار و پنج روز س مد ظله

[2] بلکه مطلقاً با اذن ولی محمد تقی

[3] بعید نیست جواز نظر کردن محمد تقی

[4] مگر وجه و کفین محمد تقی

[5] پیش از شش سال جایز است و هم چنین تقبیل بلکه تا ممیزه هرگاه منشأ تهیج شهوت نشود محمد تقی

حمل داده باشد س دختر زانیه را مادر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست لکن اگر خود زانیه را بگیرد ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشود س هرگاه زوج مهری معین کرد از برای زوجه و قصد دادن آن را ندارد عقدش صحیح است یا نه ج بلی عقدش صحیح است[1] س هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است یا نه ج بلی ناشزه است مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمی باشد س مدت منقطعه را شخص بخشید یا سر آمد در عده جایز است که او را بعقد خود در آورد یا نه ج جایز است س زنیکه مانع شود شوهر خود را از مقاربت بدون عذر حکمش چیست ج نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر را بگیرد س هرگاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است[2] و تمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است س هرگاه مرد خدمتی بدون رضا بزن خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج جایز نیست اما اگر زن اقدام بان نمود نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بگیرد اگر بقصد تبرع بوده باشد س بر زوج نفقه و کسوه و سکنای زن دائمی واجب است یا نه ج بلی واجب است و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را نداده دین است بر ذمه اش س هرگاه زنی در سنی هست که ممکن است حایض بشود در سن من تحیض بوده لکن حیض نمی بیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق بدهد حکمش چیست ج اگر مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده نگاه دارد س هرگاه زنی بعد از طلاق یکماه گذشت وضع حملش شده عده اش گذشته یا نه ج بلی بمجرد وضع حملش عده اش گذشته زن صغیره و یائسه و غیر مدخوله عده طلاق دارد یا نه **جواب** عده طلاق ندارد اما عده وفات را دارند اگرچه منقطعه باشد س هرگاه مردی در سفر وفات کند اول عده زوجه اش از چه وقت است ج از وقت خبر رسیدن بضعیفه است اگرچه بعد از ده سال باشد س کیفیت تحریم و حرمت رضاع و سبب او را بیان فرمائید ج اگر زنی شیر بدهد طفلی

[1] بشرط آنکه رضا زوجه متعلق بوصول مهر نباشد محمد تقی

[2] و اگر زن بعد از اجراء صیغه داخل شود بمقاربت با او نیز جایز است محمد تقی

اولاد نسبی و اولاد اولاد آن زن رضاعی و نسبی هر چه پایین روند و پدر و مادر او هر چه بالا
روند همه تمام با این طفل حرامند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است خویشانش آنچه برای
ضعیفه شمرده شد علاوه برادران اولاد رضاعی او هم هر چه پایین روند و عمو و عمه مرد و
خاله و خالوی او هر چه بالا بروند رضاعی و نسبی بر آن طفل حرامند **س** اولاد نسبی
این ضعیفه و اولاد رضاعی و نسبی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار
حرام است یا نه **ج** بلی حرام است برا که در حکم اولاد او هستند **س** اولاد رضاعی
ضعیفه بر پدر طفل محرم است یا نه **ج** محرم نیستند لکن احوط ترک نمودن نظر محرمانه
و نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیرخواره بر اولاد آن زن و این مرد احتیاط کنند و هم چنین
خواهرهای طفل شیرخوار بشوهر ضعیفه شمرده **س** رضاع بچند شرط حاصل میشود
ج بهشت شرط واقع میشود اول آنکه شیر از زن حی باشد نه از میت و نه از مرد
و غیره دوم از حمل یا تولد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیم
از پستان بخورد نه آنکه بحلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط
آن باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر باشد مثل آنکه زن شیرده طلاق گرفته و زن
دیگری شده موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش که شده
روز مثلا طفلی را شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم
شیر داد نشر حرمت نمیکند **س** اگر شیرش قطع شده بود بجهت حمل باز بهم رسید این شیر
از شوهر اول است یا از شوهر ثانی **ج** این از شوهر ثانی است ششم آنکه باید طفل
در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه آخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت
نمیکند اما ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و نشر حرمت میکند
هفتم آنکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند اگر چنین باشد احتیاط کنند برای نکاح
و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر زن را بخورد که از این شیر [illegible] گوشتش روییده
واستخوانش قوت گرفته یا یکشبانه روز متصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین

بخورد

۱ اگر ابو یحیت یا ابی باشند مورد احتیاط است م ح مدظله

۲ اولاد رضاعی آن مرد هم مورد این احتیاط است م ح مدظله

۳ گرچه رعایت آن لازم نیست حسن دام ظله

۴ وند اندور و مرام شیر پستان است که نخو خارج شود یا اشتباه بمحل محتاج

نخورد مکر قلیلی که غذا بان صدق نماید یا پانزده مرتبه متصل شیر بخورد و اکر بفاصله
قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق بکند تمام یکمرتبه است اما باید شیر دیگری
در بین فاصله نشود پس هرکاه از این سه قسم باشرایط مذکوره نشر حرمت میشود اما در ده مرتبه
چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کند س اکر یکزن شیر کامل بچند طفل
بدهد از شیر یکشوهر همه آن طفلها با او و با هم و با شوهرش محرم میشوند یا نه ج بلی تماما
با هم و با شوهرش محرم میشوند س هرکاه زنی شیر دهد پسر یا دختری را از شیر یکشوهر
خواهر و برادر آن طفل با هم محرم میشوند یا نه ج احتیاط کند در نکاح و نظر کردن
س مادر زن رضاعی و دختر زن رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرام اند مثل نسبی یا نه
ج بلی حرام اند س هرکاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر او چه بنده و چه آزاد
یا جده یا زن پدر پدر و یا خواهر یا زن برادر او و یا اولاد خواهر او و یا اولاد برادر او و یا
اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد ج آن طفل صغیره بر آنشخص حرام میشود
ابدا و اکر در عقد آنشخص باشد باطل میشود عقد س اکر مادر زن یا زن پدر زن
شیر دهد طفل شخصی را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیکر آیا زن بر او حرام میشود یا نه
ج بلی آن زن حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را کرفته باشد
و همچنین اولاد نسبیه مرضعه س آداب رضاع را بیان فرمائید ج آداب رضاع
سنت است اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروه است اختیار کردن دایه
کم عقل و احمق و غیر اثنی عشری یا بد صورت یا بدسیرت یا کج خلق یا حرامزاده یا اولادش
حرامزاده باشد زیرا که شیر را اثر زیادیست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است سزاوار
که اجرت نکیرد و اولی این است که شوهر اجرت بدهد و اکر زیادتر از دایه اجرت بکیرد میتواند
که طفل را از او کرفته بدایه دهد و سنت است که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید
یک وقت ظاهر شود که خواهر خود را کرفته و سنت است که خویشان رضاعی را محترم بدارند اما
ارث و حقهای نسبی را نمیبرند و همچنین سنت است که طفل را دو سال کامل شیر دهند مکر بجهت

برادر و خواهر
هر یک از این دو طفل
با برادر و خواهر طفل
دیکر هیچ شبهه محرمیتی
ندارند و نظر و جواز
تزویج آنها بهمدیکر
محل اشکال نیست
احتیاط هم ندارد بلی برادر
و خواهر هر یک
نسبت بطفل دیکر
مورد احتیاط است
چنانچه کذشت
م ح مد ظله

کرچه در غایت آن
لازم نیست س
مد ظله



ضرورت کند زیادتر یا کمتر نبود ضرر ندارد بعون گناهانیکه اجتناب از آنها لازم است و از گناهان
کبیره شمرده میشوند بیان نموده نماید ح گناهان کبیره که علامه ره در کتاب قواعد تحریر فرموده
اینست که حق تعالی بران وعده آتش داده است و شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان اسناد داده
باصحاب ما که گناهان همه کبیره هستند بالنسبه بگناه فاعلش خود مثل بوسیدن زن مردم
نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است اما آنچه بعضی علماء تصریح بگناه کبیره
نموده اند هفتاد و هفت عدد است اگرچه در کبیره بودن بعضی از آنها تامل است بلکه ضعف است که
ذکر میشود یکی از آنها گمراه کردن از راه خداست دیگری کذب بر خدا و افتراء بر خدا و
کشتن کسیکه حرام است کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و
اعانت کردن بر ظالمین و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و منع زکات
و گریختن از جهاد و خوردن مال یتیم و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا
و حکم بغیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عاق والدین و کافر
شدن بخدا مثل تکذیب قران و شرک و نفاق و جحود یعنی انکار آیات خدا و مجادله
با خدا و محاده با خدا و مشاقة الرسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه انکار
هرچه ضروری دین است و دیگر اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و
منع از مساجد خدا و نسبت زنا بزنان عفیفه دادن و نسبت بلواط و استهزاء بمؤمنین
و شهرت دادن فاحشه را نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار
و دف مکرر در عروسی با شرایطش و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک
حرمت کعبه و ترک احرام و دزدی و رفتن در بلادی که عالمی در آنجا نباشد که مسائل
دین از او اخذ کنند و خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم
خدا ذبح شده و کسب مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر
شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و اصرار بر گناهان
صغیره و قوادی کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و غصب و سخن

چنین

چینی و قطع رحم و تأخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و زدن مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تأخیر
حج بدون عذر شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع الطریقی یعنی راهزنی در بیابان
بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که ای جابر آیا اکتفا میکند کسی را که ادعای تشیع بعوض چه دیگری همین که قائل بمحبت ما
اهل بیت است والله که نیست شیعه مگر کسیکه بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند مگر
بس است مرد را که بگوید من دوست میدارم علی علیه السلام را و او را امام میدانم اگر بگوید
من دوست میدارم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که بهتر از علی علیه السلام
است و عمل حضرت رسول را بجا نیاورد و متابعت سنتش نکند از محبت او فایده نخواهد
بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خدا است میان خدا و
میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامیتر از ایشان
در نزد حق تعالی کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت
حق تعالی بخدا قسم که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت و با ما برات بیزاری از
آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است ولی ما است هر که عاصی خدا است
او دشمن ما است بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری مص شرایط نماز جعفر
طیار را بیان فرمائید ج بدانکه نماز جعفر طیار سنت موکد است و فضیلت آن
بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر تواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا هر ماه
یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از برای او آنچه در میان دو نماز است
از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره
اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم والعادیات و در رکعت سیم اذا جاء نصر الله
و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده دفعه بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع

برمیدارد



بر می‌دارد ده مرتبه و در سجدهٔ اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجدهٔ دوم و سر برداشتن از آن مثل سجدهٔ اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرقی نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در اینکه از اذکار بهتر است اینکه بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید جایز است آنرا از نوافل رواتب و قضاء آنها قرار دهد و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری او را روی دهد و دو رکعت از آن را کرده باشد جایز است عقب بکار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجدهٔ آخر نماز بگوید یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعض ادعیه سنت است بعد از آن خوانده شود و آن در کتب مبسوط و ادعیه مذکور است و عمل بآنچه در آنها است خوب است

سؤال طریقهٔ نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیان فرمائید **جواب** علمای شیعهٔ اثنی عشریه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چهار رکعت نماز امیر المؤمنین علیه السلام را بگذارد یعنی بدو سلام و در هر رکعت بعد از سورهٔ فاتحه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند پنجاه مرتبه چون فارغ گردد میان او و خدای تعالی گناهی نماند مگر آنکه آمرزیده باشد و دعائی که نیز منسوب بحضرت است در کتاب زاد المعاد ذکر شده است بعد از نماز بخواند که هر که این نماز را بخواند و این دعا را بخواند هیچ گناهی میان او و خدا نماند مگر آنکه آمرزیده شود

سؤال احکام نافلهٔ شب و صبح را بیان فرمائید **ج** نافلهٔ شب و صبح سیزده رکعت است که هشت رکعت آن از شب است که وقتش بعد از نصف شب است چنانکه در پیش بیان شده است و دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع

باید

باید کرد و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن سوره قل هو الله
احد و در باقی از آن سوره های طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء و حم هر گاه وقت باشد و سنت
است خواندن سوره بزرگتر را در رکعت اول و سوره کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر یا قل هو الله احد در هر سه رکعت
و مناسب است در قنوت وتر دعا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت دعا و دفع مکروه
و جالب رزق است یا این نحو بگوید اللهم اغفر لفلان و طفل و خنثی و ممسوح و زن را محسوب ندارد
ندارد و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هذا مقام العائذ بک من النار
هفت مرتبه و سنت است در حال استغفار دست چپ را بلند کند و بدست راست بشمارد و مداومت
بهفتاد استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضل است و صورت استغفار این است استغفر
الله ربی و اتوب الیه یا استغفر الله و اتوب الیه یا استغفر الله ربی لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی فی امری و اتوب الیه
و اتوب الیه و سنت است بعد از قنوت مذکور سیصد دفعه العفو گفتن و مخیر است در میان دعا برای
مؤمنین و استغفار و ورد العفو بنحو مذکور بهتر است و در سفر نوافل روز ساقط میشود و در سقوط
نافله عشا در سفر اشکال است اقوی عدم سقوط است و احوط بجا آوردن است رجاءً والله العالم
و نافله مغرب و نافله صبح ساقط نمیشود ولکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آنجا متعین
واجب معین باشد و اما در سفری که نماز در آن باید تمام کرد یا مخیر است در میان قصر و تمام
ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته و غیر موقته ساقط نمیشود و اگر دیر
بیدار شود در شبی و وقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند به سه رکعت نماز شفع و وتر

بعض مسائل متفرقه است که از نظر شریف حضرت مستطاب ثقة الملة والدین حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید ابو الحسن متع الله المسلمین بطول وجوده الشریف گذشته و جواب سؤالات را امضا فرموده اند

س رد سلام زن چنانکه معمول و رسم است بصیغه مذکر میکنند بری الذمه میشود یا باید بصیغه
مؤنث مثل علیکِ السلام یا علیکن السلام رد کند ج امر در تأنیث و تذکیر سهل است

وجواب

وجواب سلام باید صحیحا واقع شود پس اکر اراده شخص نماید ونه کبرا عتبار شخص باشد ظاهراً صحیح است بلکه اکر اراده هم نماید چون وجه صحیح دارد صحیحست بعید نیست س زدن یا طبل وشیپور وسنج در تعزیه داری سید الشهدا علیه علی ولاده السلام زدن چه صورت دارد شرعیست یا نه ج شرعی نیست وحرام است وتعزیه داری موقوف ان نیست س زید جمیع ما یملک خود یا بعض اموال خود را بمصالح شرعیه بکسی منتقل مینماید بشرط اینکه اکر زاده سال مثلا خداوند عالم اولادی بزید کرامت نماید اختیار فسخ داشته باشد وبعبارة اخری شرط میکند خیار را در مدت معلومه بشرط حصول ولد را یا این معامله درست است یا نه وبر فرض عدم حصول ولد وفوت زید قبل از انقضاء زمان خیار را یا ورثه زید حق خیار فسخ را دارند یا نه واکر خیار را در زمان معینی بنفس خود شرط کند بحیث لا ینتقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمایند ج معامله درست وصحیح است وبفوت زید خیار منتقل بورثه نمیشود چون خیار فعلا از برای خود او حاصل نشده بود تا انکه داخل ما ترکه المیت باشد خیار تعلیق اکرچه از برای او بود مثل خیار مشروط برد ثمن در بیع شرط معروف لکن معلوم است که شرط خیار حصول ولد برای مصالح بود واین شرط منتفی الحصول است بعد از فوت وپس ممکن نیست برای ورثه هیچ حاصل شود در بیع شرط معروف هم اکر خیار معلق باشد باینکه بایع بنفسه بمباشرت رد ثمن را نماید بعد از فوت او خیار از برای ورثه نخواهد بود وجعل خیار را از برای خود بحیث لا ینتقل الی الورثه صحیح نیست و تغییر حکم شرعی است لکن اکر خیار را مشروط کند بفعلی از افعال خود مثل انکه شرط کند که یکدوره بخواند بلسان خود وبعد فسخ کند مخصوص بخود او خواهد بود ظاهرا ومنتقل بورثه نمیشود س اکر ماموم قبل از امام سهوا تکبیرة الاحرام بکوید حکمش چیست بیان فرمایند ج باید اعاده نماید س اعوان ظلمه کیست وغیبتش ایا جایز است یا نه ج کسانیکه اعانت انها نمایند بر ظلم یا انکه از اعوان واجزاء ومستخدمین خاص انها شمرده شود از اعوان ظلمه میباشند وغیبت انها در خصوص امور راجعه باین صفت جایز است قطعا بلکه در غیر این نیز علی وجه قوی س استعمال ساعت طلا ونقره در حال نماز وغیره چطور است ج استعمال زنجیر طلا ونقره که بر ساعت

میبند

مسائل متفرقه

می‌بندند و از بیرون یا اندرون گریبان آویزان میکنند آنهم جایز است یا نه جواب استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره باکی ندارد و هم چنین استعمال زنجیر نقره بنحو مسطور لکن استعمال زنجیر طلا بر وجه مسطور جایز نیست س مبیع موزون را بدون وزن و مصالحه با تراضی طرفین و کذا ثمنش را تصرف کردن جایز و حلال است یا نه ج اگر بعنوان خرید و فروش نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین با تراضی طرفین جایز است ظاهراً و حلال س کافر حربی کیست و مالش بر مسلم حلال است یا نه مفصلاً معین فرمایید ج کفار یکه در بلاد خود مقیم هستند و جزیه نمیدهند یا آنکه در غیر بلاد خود باشند و در پناه احدی از مسلمین نباشند و معاهده با سلطان مسلمین نداشته باشند حربی میباشند و مال آنها بر مسلمین حلال است س فضای دهن از مخرج کدام حرف است در مسئله بلغم ج از مخرج خاء حطی تا بالا از فضای دهن است س مقلدین حضرت مأذونند مال امام را در اینجا بسادات بدهند یا نه جزئی باشد یا کلی ج هرگاه سید ظاهر الصلاحی آنجا در ضرورت باشد بقدر دفع ضرورت مأذون هستند و چون امروزه حوزه علمیه شیعه قائم بنجف اشرف است و مضطرین در آن غیر محصورند لذا از دفع ضرورت را بنجف بفرستند که حفظ و ادامه حوزه علمیه آن بشود انشاء الله س صحت قرائت کسیرا نمیدانیم یعنی جهراً از او نشنیده‌ایم تا بدانیم صحیح میخواند یا غلط بر فرض عدالت باو اقتداء میتوانیم کنیم یا نه ج بلی میتوان باو اقتداء کرد س نماز پدر و مادر یا یکی از آنها غلط است و پسر میگوید که این باطل است درست نمایید اعتناء نمیکنند در حالیکه خود شانهم میدانند که غلط است یا بعد از مردنشان قضایشان بذمه پسر بزرگ میباشد یا نه ج حکم بوجوب قضا مثل این نماز بر ولی مشکل است و احوط آنستکه قضاء کند از آنها مثل این نماز را نیز س سر را با قمه و نحوه مجروح کردن در عاشورا جایز است یا نه چنانکه رسم است ج رجوع بغیر نمایند اگر مجتهد عادلی تجویز کند در اتباع او مأذون هستند

در مطبعه جناب آقا عبدالرحیم طبع شد

کتبه العبد الجانی محمد علی الطهرانی

فهرست کتاب ذخیرة العباد



